نقد معانی

در صنعت نظم و نثر فارسی

تألیف :
غلامحسین آهنی دبیر دبیرستانهای اصفهان

فروردین ۱۳۳۹

ناشر : کتابفروشی تأیید اصفهان

چاپ اول

نقد معانی

در صنعت نظم و نثر فارسی

تألیف :
غلامحسین آهنی دبیر دبیرستانهای اصفهان

فروردین ۱۳۳۹

ناشر : کتابفروشی تأیید اصفهان

چاپ اول

چاپ محمدی بها : ۴۵ ریال

پیش گفتار

نگارندهٔ این سطور سالیان دراز ، دراندیشهٔ اینبود که درعلم معانی بیان ونقد اشعار کتابی تلفیق نماید ، وارزنده ترین آثار نظم ونثر پارسی را با ذکر شواهد ومآخذ ونام کتب باستشهاد آورد ۰ تا برای دانشجویان متتبّع جز اصل موضوع فوائد دیگر هم داشته باشد .

برای این مقصود اوّل دورهٔ معانی بیان را از بحث فصاحت و بلاغت تا انتهای علم بدیع از مطوّل تفتازانی بلغت پارسی در آورد ، وزآن پس متون دیگر را ازقبیل : مفتاح العلوم وعقود الجمان و حلیة اللّب المصون و جوهر مکنون وجزآن مورد بررسی قرار داد و با متن خطیب دمشقی مقابله و مقایسه کرد .

پس ازاین تتبّعات دریافت که نویسندگان کتب مذکور در اصول باهم اختلافی ندارند ، بلکه اختلاف آنان دربرخی ازفروع و جزئیّات است . وچنین بنظر رسید که هریك مطالب دیگری را با تغییر و تصرّف وزیادت ونقصان عبارت گرد آورده ، وبنام خود جداگانه تألیف کرده است .

بعد کتب معانی بیان پارسی راگرد آورد و در آنها غور کرد ، دید درآنها نیز چیز تازه‌ای بنظر نرسید ، هریك از دیگری مایه گرفته و همه متن خطیب دمشقی را سرمایهٔ کار خود قرار داده اند ، با این تفاوت که شواهد خطیب دمشقی وسکّاکی و تفتازانی ودیگر تازی نویسان ، تازی ، و شواهد پارسی نویسان پارسی و تازی است .

نگارنده ، هم ، چنانکه بعرض خوانندگان محترم رسانید از متن

خطیب دمشقی مایه گرفت و در فراهم آوردن شواهد رنج فراوان برد ، و شبهای بسیار دیده برهم نبست و در دواوین شعرا غور کرد ، و بنقد و قلب پرداخت وبتوضیح وتفسیر وتحلیل وترکیب ، کوشید ، واصطلاحات علمی که در اشعار خاقانی وناصر خسرو و دیگران دیده میشد با وجوه استعارات و تشبیهات وتخییلات و کنایات آنها شرح داد .

و مآخذ اشعار ولغات واصطلاحات وآیات و هرچیزی که از جایی استفاده شد در زیر هرصفحه تذکر داد . و صفحه و سطر آنرا تعیین کرد ، تا ارجاع باصل آسان دست دهد .

وفهرست مطالب و مندرجات واسماء اعلام ورجال وطوایف را برای آسانی کار خوانندگان محترم درآخر کتاب ترتیب داد .

با همه سعی و کوششی که در تهیه و تنظیم و تلفیق مطالب بکار رفت ، خاطی ناچیز ادعاء نمیکند که ازخطا مصون باشد ، زیرا نقص بیشک در نهاد فرزندان آدم مفطور است ، وکسی‌را از آن رهایی نیست .

با اینوصف ازارباب دقت وبراعت استدعا دارد ، که حقیررا برهفوات وخطاها آگاه گردانند تا در مرتبهٔ نقص باقی نماند .

در خاتمه از جناب آقای دکتر محمد معین استاد دانشمند دانشکدهٔ ادبیات تهران ، و جناب آقای بدر الدین کتابی و جناب آقای محمد صدرهاشمی استادان ارجمند دانشکدهٔ ادبیات اصفهان که این وجیزهٔ ناچیز بشرف مطالعهٔ ایشان مشرف گردید ، و مرا بر طبع و نشر آن تحریض و تشویق فرمودند صمیمانه سپاسگذارم .

ونیز از آقای نویدی مدیر محترم کتابفروشی تأیید اصفهان که در انتشار کتب سودمند علمی وادبی سعی بلیغ دارند تشکر میکنم .

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس وستایش ، ذات بیچون پروردگاری را سزاست ، که ترتیب وتنسیق عالم وجود را بر بهترین وجوه و درخور اقتضاءِ حال پدید آورد وکلمات تدوینی را شارح معانی وکاشف کلمات تکوینی قرار داد . وگوهر روان آدمیانرا بواسطهٔ ادراك اسرار وترکیب الفاظ واداى مراد بر دیگر جانوران ممیّز وممتاز داشت . ودرود فراوان بر زبده وگزیدهٔ مخلوق یعنی پیغمبر محمود صلى الله عليه وآله وسلم که جامع لطایف حکَم و حاوی جوامع کلم بود و بر اهلبیت و یاران او بادکه معادن علم وحکمت ومخازن حلم وعصمت بودند .

و بعد این کتاب که در فنّ فصاحت و بلاغت وعلم معانی است بر طبق متن خطیب دمشقی و مفتاح العلوم سکاکی و عقود الجمان جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی وحلیه اللّب المصون شیخ احمد دمنهوری در شرح رسالهٔ جوهر مکنون سیّد عبد الرّحمن اخضری تلفیق گردید . وبطریق شمس الدّین محمّد بن قیس رازی ، ذیلی بر مقدمّهٔ فصاحت و بلاغت از اوصاف ناپسندیده ایکه در زبان تازی و پارسی است از قبیل ترکیبات ناخوش واستعارات بارد وتقدیم وتأخیرات ناپسند ومعانی واهی و غلّو و مبالغتهائیکه بحد استحالت عقلی رسد و خطاهای لفظي ومعنوی وزیادات وحذوف ، چون تخفیف حرکات

مشدّد وتشدید حرکات مخفّف وتغییرات الفاظ از منّاهج صواب و نقد اشعار ومعانی بر آن افزودم ، وبعد فنّ اول از فنون سه گانه معانی و بیان و بدیع را بر طبق مدارکی که ارائه دادم از تعریف علم معانی وابواب هشتگانه ، اسناد خبری واحوال مُسند ومُسند الیه ومتعلّقات فعل وقصر وانشاء وفصل و وصل و ایجاز و اطناب و مساوات و وجه انحصار در هشت باب بترتیب طبیعی ایراد کردم . وبرخی از امورلازم را بطریق تنبیه وتذنیب وتذییل وتکمله وتبصره وتذکره اضافه نمودم تا موجب زیادت فائدت گردد . و چون غالب مباحث از نقد و انتقاد خالی نبود ، بنا براین نام این کتاب را « نقد معانی » نهادم .

سبب تألیف کتاب

در این عصر خجسته که در انتشار کتب رستاخیزی بوجود آمده ودامنهٔ تحقیقات وتتبّعات علمی وادبی در سراسر شرق و غرب گُسترش یافته وفضلا وارباب بلاغت بنقد وقلب وجرح وتعدیل و اصلاح زبان شیوای پارسی میپردازند و بازار تألیفات وتصنیفات اساتید رونقی خاص وجلوهٔ دیگر دارد ، براستی کمال گستاخی دانستم که درمیدان سخن گام نهم ودم از فصاحت وبلاغت زنم واز ابواب معانی ونقد اشعار ، سخن بمیان آرم وهمواره مضمون حدیث : رحم الله امرءً عرف قدره و لم یتعدّ طوره ، را برتخته حس بصر میآوردم ، ولی داعیهٔ عبودیت وشکر-گزاری پروردگار مُنعم انگیزشی در من پدید آورد که بی‌اختیار اندیشهٔ این جسارت بخاطر آوردم . و چون احساس میشد که طلاب علوم و دانش جویان بفنّ فصاحت و بلاغت وعلم معانی و نقد اشعار نیازمندند بدینمناسبت این مجموع را بطریقی که فهرست وار در سطورسابقه ذکر شد تلفیق نمودم .

امید است انشاء الله این وجیزهٔ ناچیز که بمنظور خدمت بفرهنگ و زبان پارسی تألیف یافته مورد استفاده قرار گیرد وخوانندگان محترم چون بر خطا ولغزش وقوف یابند این ضعیف را بر آن آگاه گردانند، تا وجودی ناقص بتدریج از مرتبه نقص بسوی کمال گراید.

مآخذ شواهد تازی

مآخذ شواهد نظم و نثر تازی این کتاب عبارتست از: دیوان منسوب بحضرت امیر علیه السلام وشرح نهج البلاغه خوی وابن ابی الحدید و ضرام السّقط شرح دیوان ابوالعلاء معرّی و شرح شریشی بر مقامات حریری و مقامات بدیع الزّمان همدانی و مُغنی اللبیب وسبعه معلّقه و جامع الشّواهد و کشکول شیخ بهائی و دیوان لیلی و مجنون عامری و حدائق السّحر رشید وطواط و گلستان سعدی ودیوان مسعود سعد سلمان ودیوان حافظ وچهارمقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی و جهانگشای جوینی ومجله یادگار و کلیله ودمنه وتصریح خالد ازهری در شرح توضیح ابن‌هشام وحواشی چلپی بر مطوّل تفتازانی ومآخذ قصص وتمثیلات واحادیث مثنوی از آقای استاد فروزانفر و کشف المحجوب وابدع البدایع شمس‌العلماء گرکانی والفیه ابن مالك وشرح ملا جلال سیوطی.

مآخذ شواهد پارسی

مآخذ شواهد نظم ونثر پارسی عبارتست از: دیوان خاقانی خمسهٔ نظامی (سبعه مرحوم وحید) مثنوی مولوی، دیوان ابوالفرج رونی، مجمع الفصحاء، مرزبان نامه، قابوس‌نامه، تاریخ ابوالفضل بیهقی، دیوان ازرقی هروی، لباب الالباب، کلّیات سعدی، آداب المتعلمین منسوب بخواجه نصیر طوسی، دیوان وحشی بافقی، دیوان ناصرخسرو، مجالس

المؤمنین قاضی نورالله شوشتری ، دیوان عنصری ، تاریخ سیستان ، مجمل‌التواریخ و القصص ، المعجم فی معاییر اشعار العجم ، مدارج البلاغه رضاقلیخان هدایت حدایق البلاغه ، التوسل الی الترسل مؤید الدین بغدادی ، دیوان منوچهری دامغانی ، لغت فرس اسدی ، دیوان جمال الدّین اصفهانی ، کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشید الدین میبدی معروف بتفسیر خواجه عبد الله انصاری ، تحفة العراقین خاقانی ، دیوان قطران تبریزی ، دیوان سید حسن غزنوی ، اشعار گزیده فرخی سیستانی ، دیوان اثیر اخسیکتی دیوان ادیب صابر ترمذی ، دیوان همام تبریزی ، دیوان مختاری غزنوی تاریخ ادیب عبدالله وصّاف ، دیوان امیرمعزّی ، دیوان کمال الدین اصفهانی معیار الاشعار منسوب بخواجه نصیر طوسی ، دیوان حکیم اسدی طوسی ، راحة الصّدور راوندی ، لغت نامه دهخدا ، سبک شناسی مرحوم بهار (۳ جلد) سخن وسخنوران استاد فروزانفر ، هنجار گفتار مرحوم تقوی ، تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا ودکتر رضا زاده شفق ، رسالهٔ صرفی ونحوی مجتبی مینوی امثال قرآن علی اصغر حکمت ، مجله ارمغان ، حدود العالم من المشرق و المغرب ، فارسنامه ابن بلخی ، مفرد و جمع آقای دکتر محمد معین ، برگزیدهٔ شعر فارسی از آقای دکتر معین .

مآخذ لغات وتفسیر وتوضیح اشعار

برای تفسیر وتوضیح اشعار ولغات ، کتاب شفا و اشارات و قانون بوعلی سینا واسفار ملاصدرا (حکمة المتعاله) وشوارق ملاعبدالرزّاق لاهیجی وشرح منظومه حکمت حاج ملاهادی سبزواری ، وشرح تجرید علامهٔ حلّی وحکمت الاشراق شهاب الدین سهروردی (با شرح قطب الدّین رازی) و شرح الاسباب نفیسی وتحفه حکیم مؤمن و مخزن الادویه و بحر الجواهر هروی طبیب والتّفهیم ابوریحان بیرونی تصحیح آقای استاد جلال الدین

همائی ونجوم خاتون آبادی وبیست باب ملامظفر وشرح قاموس وغیاث اللّغة وصراح اللّغة واساس البلاغة زمخشری وفرهنگ رشیدي ولغات فرس اسدي ولغت نامه دهخدا وبرهان قاطع وآنندراج ومنتهی الارب وفرهنگ ناظم- الاطباء (نفیسي) وجامع الشواهد وملل ونحل شهرستانی وتعلیقات علاّمه- قزوینی برلباب الالباب وجهانگشاي جوینی وچهار مقاله ومشکلات العلوم نراقی والسامی فی الاسامی فاضل میداني وشرح نصاب صبیان وثوق وفروق- اللّغات جزائري ویادداشتهاي مرحوم استاد علاّمه قزویني را مأخذکارقرار دادم

غلامحسین آهنی دبیر ادبیات و فلسفه و منطق

دی ماه ۱۳۳۸ مطابق شوال ۱۳۷۸ ه

اصفهان

فصاحت

فصاحت عبارتست از طلاقت لسان و صراحت بیان واداي لغات و کلمات وحروف بر وجهی که زبان گرانبار نگردد. و گرفتگی و درماندگی در آن پدید نیاید.(۱)

فصاحت سه قسم است : فصاحت کلمه ـ فصاحت کلام ـ فصاحت متکلّم

فصاحت کلمه

خلوص و رهائی لفظ است از تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس صرفي .

تنافر

وصفي است در لفظ که موجب سنگینی زبان ودشواری نطق میگردد چنانکه خاقانی گفته است :

در حکمت ودین در آر جان را　　　حکمت حکمه است توسنان را (۲)

در مصراع ثانی اجتماع تائات زبان را گرانبار میگرداند . ومانند لفظ مستشزرات در قول امرء القیس :

غدائره مستشزرات الی العلی　　　تضلّ العقاص فی مثنی و مرسل

و مانند لفظ هعخع در قول اعرابي که چون از ناقهٔ او پرسیدند گفت : « ترکت ناقتی ترعی الهعخعي » .

بعضی تنافر را مولود قرب وبعد مخارج وانتقال ازحرفي بحرف دیگر دانسته‌اند. ابن اثیر گوید تنافر وصفی است که آنرا ذوق سلیم ثقیل ودشوار یابد(۳)

---

(۱) فصح الاعجمی وافصح اذا انطلق لسانه وخلصت لغته من اللکنه وجادت فلم یلحن (مطول تفتازانی ص ۱۱) و فصح : انطلق لسانه بها وخلصت لغته من اللکنه (اساس البلاغه) .فصاحت : گشاده سخن ودرست‌شدن مخارج (صراح اللغه) .گشاده وتیز زبانی وخوش گوئی (غیاث اللغه)

(۲) تحفة العراقین ص ٦٥ س ٥　　　(۳) مطول ص ۱۳ ص ۸

غرابت

عبارتست از کلماتی که دراستعمالات مأنوس نباشد مانند لفظ نچخد در اینشعر رودکی :

آخر کارام گیرد و نچخد نیز		درش کند استوار مرد نگهبان (۱)

ومانند اینشعر ادیب صابر ترمدی :

یگانه ای که دو دستش که عطا بدهد		هزارفایده با ده هزارپاداشن(۲)

لفظ پاداشن نا مأنوس وقلیل الاستعمال است . مانند لفظ (چتو) در اینشعر نزاری :

دگرریاحین‌چون‌دختران دامن کش		گرفته گردخواتین گل‌زرشک‌چتو(۳)

و از این قبیل است لفظ تاپاك وسنخج در اینشعر منطقی رازی :

از غم و غصه دل دشمنت باد		گاه در تاپاك و گاهی در سنخج (٤)

مخالفت قیاس صرفی

آنستکه قواعد صرفیّه را مانند اعلال وادغام رعایت ننمایند چنانکه ابوالنجم عجلی ببحررجزمسدس سالم گفته است :

الحمدالله العلی الاجلل		الواحد الفرد القدیم الاول

که قیاساً بایستي میگفت الاجل بادغام لام :

وچنانکه خاقاني بیندیش را بندیش گفته :

مصورچیست آن‌حصنی‌نکوبندیش‌وبه‌بنگر		نه درپیدا زبام اونه پیدابام اوازدر

فصاحت کلام

خالص بودن کلام است ازضعف تألیف و تنافر کلمات و تعقید الفاظ

---

(۱) نقل‌از بر گزیده‌شعر فارسی آقای‌دکتر محمدمعین‌استاد دانشگاه‌تهران‌ص ۱۲
(۲) دیوان ادیب صابر ص ۱۸۲ س ۹		(۳) چتو . بفتح اول و ضم دوم پرده (فرهنگ رشیدی)		(٤) تاپاك : طپیدن و اضطراب وبیقراری (لغت نامه دهخدا)

و معانی با رعایت فصاحت آن . چنانکه افصح المتکلمین سعدی شیرازی گفته است :

حکایت : بازرگانی‌راهزار دینار خسارت افتاد . پسر را گفت نباید که اینسخن با کسی درمیان نهی ، گفت ای پدر فرمان‌تراست ، نگویم ولیکن خواهم که مرا برفایدهٔ این‌مطلع گردانی که مصلحت درنهان داشتن‌چیست ؟ گفت تا مصیبت دو نشود ، یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه .

مگوی انده خویش با دشمنان　　　　که لاحول گویند شادی کنان (۱)

و مانند :

اگر شبها همه قدر بودی شب قدر بیقدر بودی . و مانند

گرسنگ همه‌لعل بدخشان بودی　　　پس‌قیمت لعل وسنگ‌یکسان بودی

که تمام این کلمات درغایت فصاحت است .

ضعف تألیف

آنستکه تألیف اجزاءِ کلام برخلاف قانون نحوي باشد‌مانند اضمار قبل از ذکر . چنانکه در این مثال تازی است : ضربه غلامه زید و شاهد ارجاع ضمیرغلام است‌برزید و مانند : صاحبها فی‌الدار . که باید (فی‌الدار صاحبها) باشد . و مانند اینشعر

مجنون عشق را دگرامروز حالتست　　اسلام دین لیلي ودیگرضلالتست(۲)

که میبایست لفظ امروز را بر لفظ دگر مقدم ذکر کند .

تنافر کلمات

آنستکه از مجموع کلمات گرانی و ثقل بر زبان‌آید مانند‌اینشعر که بوعلي الیاس گفته است :

نه اقفس سرون نه نقرس دوپای　　　نه اکفس پجول ونه شم زاستر (۳)

---

(۱) گلستان باب چهارم ص ۱۲۱ مصحح فروغی　(۲) لغت نامه دهخدا
(۳) نقل از لغت فرس اسدی

و چنانکه در اینشعر تازی است :

و قبر حرب بمکان قفر — ولیس قرب قبر حرب قبر (۱)

که از اجتماع کلمات در مصراع ثانی زبان گرانبار میگردد و نطق دشوار میشود .

تعقید لفظی

آنستکه بواسطهٔ تقدیم و تأخیر و حذف و اضمار ترتیب الفاظ بر وفق ترتیب معانی نباشد و ادراك مراد دشوار آید .

مانند اینشعر فرزدق که درمدح خالوی هشام بن عبدالملك گفته است

و ما مثله في النـاس الاّ مملّکا — ابوامّـهٖ حیٌّ ابوه یقاربه (۲)

یعنی و مامثله حيّ یقاربه الاّ مملکا ابوامّه (ای ابو ام الملك) ابوالممدوح . و مانند اینشعر ناصر خسرو :

همی تا کند پیشه عادت همی کن — جهان مر جفا را تو مرصابری را (۳)

یعنی تا جهان جفا پیشه میکند تو برصابری عادت میکن ومخفی نماند که جهان نمیتواند جفا پیشه کند مگر اینکه گوئیم اسناد جفا برجهان اسناد بر غیر من هوله و مجاز در اسناد است . و ابن مالك گفته :

کذا اذا عاد علیه مضمر — ممّا به عنه مبینا یخبر

و ملا جلال سیوطی گوید : و کان یمکنه ان یقول کما في الکافیه

و ان یعد بخبر ضمیر — فالمبتدا یوجب له التأخیر

تعقید معنوی

آنستکه در ترتیب معانی خلل باشد . و انتقال ذهن از معنی ظاهر لفظ دشوار آید . و در ادراك مقصود بوسائط عدیده احتیاج افتد . چنانکه عباس ابن احنف گفته است :

---

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد — (۲) رجوع کنید بجامع الشواهد

(۳) دیوان ناصر خسرو ص ۱۲ س ۸

سأطلب بعد الدّار عنکم لتقربوا و تسکب عینای الدّموع لتجمدا

گریستن را از لوازم آن که حزن و اندوه است از فراق احباب و فرارسیدن وصل کنایه آورده و از این قبیل است اینشعر نظامی :

بزرگي بایدت دل در سخا بند سر کیسه ببرگ گندنا بند (۱)

سر کیسه ببرگ گندنا بستن کنایه است از سست بستن و سست بستن کنایه از زود باز شدن و زود باز شدن کنایه از سخاست . و چنانکه انوری گفته است :

شیر گردون چوعکس شیر درآب پیش شیر علم ستان باشد (۲)

یعنی شیر گردون که برج اسد است نظیر عکس شیری که درآب افتد در پیش علم ممدوح بواسطه اظهار عجز نگون گردیده و پشت برخاك میساید و چنانکه خاقانی گفته است :

آهوی آتشین را چون بره در بر افتد کافور خشك گردد با مشك تر برابر

و مراد بر آبری آفتاب است با برج حمل (۳) و تساوی روز و شب و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

آنست نیکبخت کهپوشیده بین دلش از حشر بریقین بگواهی گیاشده‌است

یعنی نیکبخت کسی‌استکه دل پوشیده بین او از گواهی گیاه بروز حشر ، یقین پیدا کند ، و گواهی گیاه کنایه وتخییل است . ولا یخفی انّ شهادته و کلامه ذاتی کما قال المحقق السبزواری :

فالکلّ بالذات لـه دلالـه حاکیة جمالـه جلالـه

---

(۱) گندنا بفتح سوم : گیاهی مأکول واز طایفه سیر و بلغت مردم تهران تره و بتازی کراث نامند (ناظم الاطباء) (۲) فرهنگ رشیدی

(۳) حمل : همچون گوسپندی است نیم خفته وزپس‌همینگرد تادهان او برپشت شده است (التفهیم ابوریحان بیرونی ص ۹۰ س ٤)

تکرار

عبارتست از ذکر کلمه اي بعد از اینکه آنرا اوّلاً ذکر نمایند . چنانکه عسجدی مروزی گفته است :

باران قطره قطره همی بارم ابروار هر روز خیره‌خیره ازاین چشم سیل بار
زان‌قطره‌قطره‌قطرۀباران‌شده‌خجل زین خیره‌خیره خیره دل من‌زهجریار (۱)

تتابع اضافات

در پی هم آمدن اضافات است چنانکه ابن بابك گفته است :

حمامة جرعی حومة الجندل اسجعی فانت بمرئی من سعاد و مسمع

و مقصود تتابع اضافات‌است درمصراع‌اول‌وچنانکه حافظ گفته است :

ساکنان‌حرم سرّعفاف ملکوت بامن راه‌نشین بادۀ مستانه زدند(۲)

چنانکه سعدی گفته :

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل

تذکره

قید تتابع که بر فصاحت افزوده‌اند بیمورد است . زیرا اگر موجب تنافر و گرانی لفظ گردد باید بقید تنافر کلمات که سابقاً ذکر شد خارج شود . و اگر بدان احتیاج باشد و موجب نفرت سامع نگردد با فصاحت کلام منافاتی ندارد .

فصاحت متکلم

آنستکه متکلّم از زیادت تکرار هیأتی در نفس او رسوخ کند . تا بتواند مقصود خود را بلفظ فصیح تعبیر نماید · هر چند تکلّم بکلام فصیح نکند . وبدون رسوخ این هیأت فصیح نیست . هرچندبرحسب اتفاق تکلّم بکلام فصیح نماید .

---

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۸۶
(۲) دیوان حافظ تصحیح علامۀ قزوینی ودکتر غنی ص ۱۲۵ س ۱

بلاغت کلام

عبارتست از مطابقت کلام بامقتضای حال مخاطب (۱) با رعایت فصاحت زیرا مقامات کلام متفاوت است مثلا مقام اطلاق غیر مقام تأکید است زیرا تأکید در قبال منکر واطلاق در قبال غیر منکر آورده میشود. ومقام تعریف غیرمقام تنکیر است چنانکه شرط مبتدا تعریف است، برای اینکه بایستی در ذهن سامع ممتازومعیّن باشد، برخلاف حال وتمیز که در آن‌مقام فقط بیان هیأت ورفع ابهام است. وآن بتنکیر کلمه حاصل میشود ومقام تقدیم ماهو حقه التأخیر غیر از مقام تأخیر است زیرا در تقدیم افادهٔ حصر است بر خلاف تأخیر ومقام ایجاز غیر از مقام اطنابست، زیرا ایجاز نسبت بشخص ذکیّ بلیغ است که از کلام دقیق معانی کثیر استفاده نماید. ومقام اطناب درجایی‌استکه سامع‌غبیّ‌و کودن باشد ومقصود را بدون‌تکرار بدست نیاورد ومقام مساوات، فقط ادای مقصود است بدون رعایت نکته. ومقام وصل تشریك دو جمله است، یا دو مفرد، در اعراب. و مقام فصل خلاف تشریك است.

پس شخص بلیغ باید قواعد معانی را پیش چشم دارد ورعایت نماید تا از خطا ولغزش مصون ماند. زیرا گاهي میان دو کلمه انس‌وآمیزشی است که اجتماع آنها باعث لطف کلام میشود، وگاهی اجتماع دو کلمه موجب تنافر کلام میگردد. وبلغا از تألیف آن احتراز مینمایند. مانند استعمال ادوات شرط که هریك مقام خاصي‌دارند چنانکه لفظ (ان) درمقام شك وفعل‌آن گاهی‌مضارع وگاهی ماضی واقع میشود ولفظ (لو) درموقع

---

(۱) سید عبد الرحمن اخضری در رساله جوهر مکنون گفته است:
وجعلوا بلاغة الکلام طباقه لمقتضی‌المقام
(هامش شرح عقود الجمان ص ۲۸ س ۸ طبع مصر)

امتناع عند الامتناع بکار میرود . وفعل آن غالباً بلفظ ماضی ذکرمیشود وکلمهٔ (اذا) در موقع قطع بتعلیق وفعل آن در اکثر اوقات ماضی است و هر گاه کسی یکی از این ادوات را بجای دیگر استعمال نماید کلام او ازحدّ بلاغت خارج میگردد .

مراتب بلاغت

بلاغت دو طرف دارد . یکي طرف اعلی که سخن بحدّ اعجاز رسیده باشد مانند سخنان باری و یا نزدیك باعجازباشد مانند سخنان بزرگان . ودیگری طرف اسفل که هر گاه از آن تنزل نماید . باصوات حیوانات و بهائم ملحق گردد ، و میان این دومرتبه ، مراتب بسیار است از قبیل تفاوت مقامات واختلاف رعایت اعتبارات (۱)

بلاغت متکلم

عبارتست از توانائی متکلّم بر تألیف کلام بلیغ وباید دانست که هر بلیغی خواه کلام وخواه متکلّم فصیح است ، بواسطهٔ آنکه فصاحت درتعریف بلاغت چنانکه در سابق ذکر شد مأخوذ گردیده است ولي هر فصیحي بلیغ نیست ، پس نسبت بین فصاحت وبلاغت عموم وخصوص مطلق میباشد و نیز تحصیل ملکهٔ بلاغت بواسطهٔ آنستکه در ادای معانی از خطا ولغزش احتراز نمایندو کلام فصیح را از غیر فصیح تمیز دهند ،

تذنیب

سوای محسنات ذاتیهٔ فصاحت و بلاغت وجوه دیگری نیزهست که بالعرض موجب تحسین سخن میگردد ، و بر حسن و لطف تراکیب الفاظ میافزاید ، وآن وجوه را علم بدیع میگویند ،

---

۱ ولها طرفان : اعلی وهو حد الاعجاز وما یقرب منه واسفل : وهو ما اذا غیرالکلام منه الی مادونه التحق عند البلغاء باصوات الحیوانات وبینهمامراتب کثیرة (مطول تفتازانی - متن خطیب دمشقی ص ۲۵ و۲۶)

تذکر

بعضی علم بیان وبدیع ومعانی را علم بدیع نامیده‌اند وبعضی‌دیگراحتراز ازخلاف مقتضای حال را علم معانی وعدم اشتمال کلام را بر وجوه محسنه علم بدیع گفته اند ، وبعضی‌دیگر معانی وبیان را بعلم بیان موسوم ساخته ومجموع معانی وبیان وبدیع را علم بدیع مینامند

تذییل

تا اینحد از فصاحت وبلاغت بر طبق اصل خطیب دمشقی و سعد تفتازانی و مفتاح العلوم سکاکی‌ورسالهٔ عقود الجمان وشرح حلیة اللّب المصون شیخ احمد دمنهوری بر رسالهٔ جوهر مکنون سید عبدالرحمن اخضری ، که هر یك از اشهر تألیفات کتب معانی بیانست بدون فزودن و کاستن ایراد شد . اما چون در زبان فصیح پارسی ازمنظوم ومنثور اوصاف ناپسندیده ایست که دبیر وشاعرباید از آن احتراز نماید . ناگزیر بذکر برخی‌از آن‌میپردازیم

خطاهای معنوی

عبارتست از عدم رعایت اطراف وقرائن ومناسبات واستعمال لغات و عبارات در غیر مواضع خود چنانکه ازرقی هروی در ستایش خواجه عمید ابو الحسن گفته است :

همی سخا وفعال ترا بلفظ فصیح مدیح خواند نابسته نطفه دراصلاب(۱)

سخا و فعال ممدوح را نطفهٔ نابسته دراصلاب هرگزمدیح نتواند گفت زیرا صورت انساني در آن پدیدار نگشته ومعلوم نیست که پدیدار گردد ونطفه بنا بر نص صریح کلام باری دو قسم است : مخلّقه و غیر مخلّقه . مخلقه نطفه‌ای را گویند که برای قبول صورت انسانی آماده باشد . و غیر مخلقه برخلاف آنست یعنی ممکن است اصلا صورت انسانی در آن پدید نیاید یا

(۱) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای سعید نفیسی ص ٤ س ۳

اگر آید بثمر نرسد . بعلاوه اسناد زبان فصیح بر صرافت نطفه غیرقابل ، اسنادی نا بجا ونسبتي رکیك است ولفظاً ومعناً مستکره و ناپسند و نیز نطفهٔ ناقابل چگونه میتواند از ممدوح بهره ور گردد تا ویرا ثنا گوید مگر اینکه گوییم ازباب اغراق است . وچنانکه رودکی گفته است :

زفت شود راد مرد وسست دلاور   گر بچشد زوی وروی زرد گلستان (۱)

باید دانست که افعال وخواص وتراکیب خمر با خردل و زعفران و سایر ادویه طبی در فصلها ومکانها وزمانهای مختلف بتفاوت امزجه و اعمار اشخاص تفاوت دارد چنانکه در بعضی حالت وجد وسرور ودر بعضی حالت ملال واندوه بوجود آرد . یکی را باقتضای مزاج متهور وبی باك و سخی و کریم گرداند ، ودیگری را مخوف وترسناك وسست وزبون سازد . در این صورت تأثیر خمر بطور کلی در تمام طبایع چنین نیست که بخیل را سخي وسست را دلیر نماید (۲)

وعنصری گفته است :

گفتم که آبدان شده رویم زآب چشم   گفتا زآب زرد شود رنگ زعفران

آبدان شدن روی از آب چشم لغتی ناپسند و توصیفی بارد است مگر اینکه گوئیم : زیادت اندوه وریزش اشگ باندازه‌ای بوده که روی را متأثر ساخته ودر آن قرار گرفته است . و نیز زرد شدن زعفران ازآب تشبیهی نا درست وخلاف واقع میباشد . ابوالفرج رونی گفته‌است :

بر اهل هنر جفا کند چرخ   نتوان زجفای چرخ بگریخت

چرخ را در تأثیر مستقل دانستن خلاف اجماع انبیاءِ ومتون صحف آسمانی است . و حکماءِ که اسناد حوادث را بچرخ داده اند آنرا شرط

---

(۱) زفت بضم اول : بخیل و ممسك (برهان قاطع)   (۲) برای اطلاع از خمر وانواع واقسام وترکیبات وتأثیرات آن رجوع کنید بکتاب تحفة المؤمنین تألیف حکیم مؤمن ص۹۹ و۱۰۰ و۱۰۱ ومخزن الادویه ص۲۷٦ و ۲۷۷

وجود حادث دانسته نه علت مستقله وبرفرض استقلال در تأثیر بنا بر قول شاعر وجه اختصاص جفا برهنرمندان چیست ؟ورشید وطواط گفته است :

خیالات تیغت که برنده باد منازل‌در ارواح اعدا گرفته

وشمس قیس بروی گرفته است گوید : واگر توانستی که گفتي : منازل‌دردماغ اعدا گرفت بهتر بودی که جای خیال در دماغ است (۱)انتهی

و ندانسته است که ارواح دماغی مطایای عسکر نفس‌اند . و قوه خیال در تجاویف خالي‌دماغ منزل نتواند گرفت . ودر صورتیکه مراد رشید روح مجرد باشد این اشکال بیمورد است . (۲)

ای اخترسخا که زسیرنوال خویش هر روز با سپهر تفاخر کنی قران

اینشعر را شمس قیس بارفعی نسبت داده . ودر تفسیر آن گفته است اگر گفتی‌با نجوم تفاخر کني‌قران راست بودی ، از بهرآنکه قران کوکب باکوکب باشد . وبی‌تعیین مقارنی نگویند که ستاره در فلك قران کرد . (۳) انتهی .

اولا اینشعر از رافعی شاعر نیست بلکه از ابوالحسن ازرقی هروي است در ضمن قصیده‌ای که هفتاد و دوبیت است در ستایش شمس الدوله ابو الفوارس طغانشاه بن آلب ارسلان محمد سلجوقی سروده است بمطلع :

گوئی که ماه ومشتری از جرم آسمان تحویل کرده‌اند بباغ خدایگان

ثانیاً . ایراد وی در لفظ قران بنا بر رعایت اصطلاح نجومی وارداست ودرصورتیکه مقصود شاعر اصطلاح نجومی نباشد بلکه مراد مراعات نظیر بین اختر وآسمان باشد اشکالي برشاعر وارد نیست . زیرا اختر را از

---

(۱) المعجم فی معائیر اشعارالعجم ص۲۸۰ و۲۸۱ س۲۰ (۲) فی بیان‌آلات التی‌للنفس فبالحری ان نتکلم الی‌ان‌قال فنقول اولا‌ان القوی‌النفسانیة‌البدنیة مطیتها الاولی جسم لطیف نافذفی‌المنافذ روحانی وان ذالك الجسم هوالروح الخ « شفای بوعلی سینا ج ۱ص ۳٦۵ فصل هشتم س ۱۹(۳) المعجم ص ۲۳۲

ممدوح استعاره آورده وسپهر را در فخر بااو قرین ساخته است .

ثالثاً : اگردرمطلع این قصیده : گویي که ماه ومشتری ازجرم آسمان الخ ، بروی میگرفتی ومیگفتی : ، تحویل کوکب درمورد خمسهٔ متحیره (۱) معمول ومصطلح است ، و در خصوص قمر معمول و مصطلح نیست و بایستی اصطلاحاً انتقال گفته باشد درست بودی .

وازرقی هروی گفته است :

آب حیات خورد سنان عدوی تو   هر کس که خورد ضربت اوماند جاودان (۲)

عجز و جبن عدو تا حدّی است که زخم سنان عدو قاتل نیست و بدین عبارت میگوید : هر کس که سنان او خورد جاودان بماند . و این بمدح عدو لایق تراست که بذمّ ونیز ازآب حیات خوردن سنان لازم نیاید که هر کس که آن سنان خورد جاودان بماند پس بهمه وجوه هم ترکیب بیت سست است و هم معنی نا درست (المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۲۳۷ س ۲)

مقصود ازآب حیات خوردن سنان عدو وجاودان ماندن کسیکه ضربت خورد فائز شدن بمقام شهادتست در رکاب ملك . واین بزرگتر مدح است .

وسنائی گفته است :

زهره اندر حضیض ناپیدا   گشته از نور خویش جمله جدا

وزهره ازنور خویش جدا نشود . (المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۲۳۷ س ۲۲) .

این اشکال نیز بیمورد است ، زیرا مقصود شاعر تشبیه بوده یعنی از وفور

---

(۱) برای اطلاع از خمسه متحیره رجوع کنید بکتاب التفهیم تصحیح استاد جلال الدین همائی ص ۷۸ ورسالهٔ خاتون آبادی ص ۴۸ س ۱۴

(۲) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای استاد نفیسی ص ۶۷ س ۱۹

ناپیدایي چنانستکه نور از او جدا گردیده . ونخواسته است که نور را از جرم زهره بطور کلّي سلب نماید .

ومنوچهری گفته است :

تو بی ظلّ خدا و نور خالص — بگیتي کس شنیدست این‌مسایل

گشادم هردو زانوبندش‌ازپای — چو مرغی کش گشایند ازحبایل

جرس‌دستان گوناگون‌همیزد — بسان عندلیبی از عنادل

اینهمه جموع حشو وبیمعنی‌است وذکر عندلیبي‌از عنادل تخصیصی نامعلوم وبیفایده (المعجم فی‌معائیراشعار العجم ص ۲۳۸) .

لفظ مسائل در مصراع ثانی سطر اول مطابق استعمال عرف‌عقلاست و استهجانی ندارد . زیرا چون کسی مسأله‌ای در غیر موضع خود ایراد نماید ، ویرا گویند از این مسایل خود داری کن . و مراد خود داری از نوع این مسأله است . چنانکه سعدی بجای دلیل دلائل آورده و مراد وی نوع دلیل‌بوده است در اینشعر :

امروز غرّه‌ای بفصاحت که در حدیث

هر نکته را هزار دلایل بیاوری

وگشودن مرغ از حبایل در سطر دوم باعتبار مبالغت رهائی است از زیادت قیود . بعلاوه دو زانوبند در مصراع اول مشبّه و مؤکّد همین معني است . وتخصیص عندلیب در مصراع ثاني از سطرسوم بجهت تخصیص مشبّه است که جرس‌باشد ، در این صورت اشکالي بدان وارد نیست . و اگر مقصود از حشوو بیمعنی ، جموع پیاپي است ، آنهم در قوافي اشعار مانعی ندارد .

نوع دیگر ازچیزهائیکه احتراز ازآن لازم است ، آنستکه دربعضي اوصاف از مدح و هجا و غیر آن چندان غلوّ کند که بحدّ استحالت عقلی

رسد یا ترك ادبی شرعی را مستلزم بود . چنانکه انوری گفته است :

اگر فنا درهستی بگل براندايد — تراچه باك نه ذات تو مستعدّ فناست
وگر بقا نبود درجهان تراچه زيان — بقا بذات توباقی نه ذات تو ببقاست

در این مسأله میان عقلا خلاف است که باریتعالي باقی بذاتست یا باقی ببقاء و او گفته است بقا بذات تو باقیاست نه ذات تو ببقاء باقی است
(المعجم ص ۲۳۸ س ۸)

متکلّمین میگویند : فناءِ جمله موجودات تبدیل جوهر است بفنا زیرا فنا ضدّ جوهراست و وجود تمام ممکنات بسته ببقائی است که عارض آنها میشود (۱)

خواجه نصیرالدّین طوسی بر متکلّمین ایراد کرده میگوید : اگر فناءِ جوهر قائم بذات است پس جوهر است واگر قائم بذات نیست عرض است وباید قائم بجوهر باشد . بنا برین ضدّیت با جوهر معني ندارد . در اینصورت در اینشعر غلوّی نیست تا اینکه بحدّ استحالت عقلی رسد یا مستلزم ترك ادبی شرعي شود . بعلاوه اختلاف میان عقلا راجع بوجود ممکناتست نه بوجود واجب و عقلا مطلقا بقا را قائم بذات واجب الوجود میدانند ، نه ذات واجب الوجود را ببقا .

جمال الدّین محمّد عبد الرزّاق اصفهانی گفته است:

کفر است وگرنه دست جود تو — لا از سر لا اله برگیرد

چون نفی این لا بجود وبخل تعلقی ندارد ، مبالغتی زشت است ، و مدحي قاصر ، و در کلمهٔ شهادت برین کلمه وقف کردن ناشایست . وچون گفت دست جود تو معنیآنکه درست بودی که در نفیآن لا اثبات جودی تصور شایستی کرد ، واین جنس اطلاقات خود نزدیك ارباب براعت ناپسندیده

---

(۱) شرح تجرید علامه حلی ص ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ طبع قم

است (المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۲۳۸ س ۲۰)

برداشتن لاءِ نفی از سر لا آله واطلاق حقیقت واحد بر کلّ وجود بنا بروحدت وجود با فیّاضیّت حضرت باری جلّت عظمته تنافي ندارد.

ومعزّی گفته است:

سزد گر بشنود توحید یزدان — هر آن مؤمن که باشد اومسلمان

که چون باشد مسلمان مرد مؤمن — دلش بگشاید از توحید یزدان

ومؤمن نباشد که مسلمان نبود، امّا مسلمان باشد که مؤمن نبود. که اگر فرقی نهند میان ایمان و اسلام نخست ایمان باشد آنگاه اسلام چه ایمان تصدیق وباور داشتن خدا ورسول است و اسلام گردن نهادن احکام خدا ورسول را ومنه قوله تعالی قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا (۱) (المعجم ص ۳۴۷ س ۱۳)

چون این عبارت مخلوط ومشوّش امت توضیحاً میگوئیم: اگرمراد از اسلام اقرار باشد واز ایمان تصدیق نخست اسلام آرند آنگاه ایمان و اگرمراد از اسلام مرتبهٔ تسلیم است واز ایمان تصدیق، نخست تصدیق آرند آنگاه تسلیم. دراینصورت برطبق معنی دوم تفسیر شعر چنین میشود. اگر مرد مؤمن بمرتبهٔ تسلیم رسیده باشد دلش از توحید یزدان گشاده میگردد واینمعني بسیار لطیف وبلیغ است وبرطبق معنی اول ایمان قبل از اسلام صورتی ندارد وآیهٔ شریفه قالت الاعراب الخ نیز مؤکّد معنی اول است.

وچنانگه انوری گفته است:

کیوان موافقان ترا گر جگر خورد — نسرین چرخ راجگر جدي مسته باد (۲)

ومسته عبارتست از طعمهٔ مرغان شکاری که بوقت حاجت بدیشان

---

(۱) سوره حجرات جزو ۲۶ - آیه ۱٤

(۲) جدی : ای بزغاله واین تا بروشکم چون نیمهٔ پیشین از بزی است و باقی چون نیمهٔ پسین از ماهی بادنبال (التفهیم ص ۹۰ س ۱٤ و۱۵)

دهند و کرکس نه از جملهٔ شکرهٔ مسته خوار است ، واز اینجهت این بیت
بروی گرفته‌اند . (المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۳۴۷ س ۲۰)

باید دانست که مقصود شاعر در اینشعر تشبیه بوده است یا تعلیق بر محال ، یعنی اگر بر فرض محال کیوان جگر موافقان ترا بخورد جگر جدی هم مستهٔ نسرین چرخ خواهد شد ، وچون جگر جدی مستهٔ نسرین چرخ نیست جگر موافقان تو نیز طعمهٔ کیوان نخواهد بود . و نیز اگر گوئیم مقصود شاعر اعمال صنعت مراعات النّظیر بوده است نیز بعید نیست ، وچنان که عیب کرده اند بر کثیّر عزّه که گفته است :

یقرّ بعینی ما یقرّ بعینها   واحسن شیءٍ ما به العینن قرّت (۱)

یعنی هرچه عزّه بدان خوشدل وچشم روشن شود من بدان خوشدل و چشم روشن شوم و گفته‌اند او دوست دارد که با وی مجامعت کنند . پس باید که کثیّر همان معنی بخویشتن پسندد (المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۲۳۹) .

تفسیر اینشعر بروجه مذکور بسیار خنده آور است و بامراد شاعر تنافی دارد و دلیل کننده است بر بی انصافی و استبداد مفسّر ،

خطاهای لفظی

تغییر و تبدیل و زیادت و نقصان و حذف حروف و کلماتی است که در صحیح لغت مأنوس ومستعمل نیست چنانکه ابوالفرج رونی گفته است

آنکه در هزهز ومهایل کرد   دشت بیمرد و کوه بی‌دیوار (۲)

والف را از هزاهز حذف کرده است .

وچنانکه ناصرخسرو گفته است :

---

(۱) مصرع دوم اینشعر در المعجم نیست .

(۲) دیوان ابوالفرج رونی ضمیمهٔ سال ششم مجلهٔ ارمغان ص ۴۹ س ۱۷

کیسهٔ راز، را بعقل بدوز — تا نباشی شخن چن وغمّاز (۱)

وچنانکه نظامي گفته است:

بخور کاین جام شیرین نوش بادت — بجز شیرین همه فرموش بادت

وچنانکه سنائي گفته است:

خاص در بند لذّت و شهوات — عام در بند هزل وترّاهات (۲)

که در لفظ ترّهات الف زیاد کرده.

وچنانکه رود کی گفته است:

بودنی بود، می بیار کنون — رطل پر کن مگوی بیش سخون

که در لفظ سخن واو زیاد کرده است.

وچنانکه مولوی گفته است:

این نفس جان دامنم برتافته است — بوی پیراهان یوسف یافته است

بزیادت لفظ الف در پیراهن.

وچنانکه خاقانی گفته است:

بلبل کردش سجود گفت الا انعم صباح

خود بخودی باز داد صبّحك الله جواب (۳)

که بایستی میگفت: الا انعم صباحاً وصبّحك الله بالخیر و از بهر شعر اینهمه حذف کرده است.

ومولوی گفته است:

گفت ما زاغیم همچون زاغ نی — مست صبّاغیم مست باغ نی

اشاره است بآیهٔ شریفهٔ ما زاغ البصر وما طغی (٤) یعنی ما از سنخ ما زاغ البصر وما طغي هستیم نه از سنخ زاغ سیاه. ما مست صبّاغیم،

---

(۱) نقل ازفرهنگ رشیدی ص ٥٥٦

(۲) المعجم ص۲۲٥ س ٤ (۳) المعجم ص ۲۳۰

(٤) سوره نجم آیه ۱۷ جزو ۲۷

نه مست باغ و چون شخص مست صبّاغ گردد چشم از صبغ بر دارد ، وبراو نگرد ، چنانکه پیغمبر در شب معراج چشم از موجودات بربست وبر موجد نگریست (۱)

و سنائي گفته است ؛

آدمی چون بداشت دست ازصیت هرچه خواهی بکن که فاصنع شئت

یعنی گو: هرچه‌خواهی بکن که گفته‌اند: اذالم تسحتی فاصنع ماشئت واز بهر شعر این اختصار بارد کرده‌است.(المعجم ص ۲۳۰)وچنانکه محمّد وصیف سجزی گفته‌است:

قول خداوند بخوان فاستقم معتقدی شود وبر آن بربایست (۲)

واشاره است بآیهٔ شریفه فاستقم کما امرت .

تخفیف کلمات مشدد

چنانکه ربنجنی گفته است :

چون خواجه ابوالعباس آمد کارت همه نیك شد سراسر

که عبّاس‌را بتخفیف باء استعمال کرده است . ومانند حاجی وعامی وعامیانه که اصل عربی آن بکلّی تناسی شده ومثل محال فلانجا و مصاف پلنگ وبرمشامم میرسد هر لحظه بوی کربلا (اگرچه شعرعوامانه‌است) و امثال ذالك . بخلاف امثال حق وشك وظن وسر که فقط دروقت عدم اضافه مخفّف آلاخرند و الاّ بمجرد اضافه (یا توصیف) فوراً تشدیدشان ظاهر میشود : حقّ مراچرا بدیگران‌میدهی ؟ - شكّ بین دووسه وچهار- ظنّ غالب من اینستکه- سرّ مرا چرافاش کردی ؟ - محلّ این‌مواجب کجاست ؟- مقرّ فلانی کجاست ؟ - هیچ مفرّی ازاین کارندارد وغیرها وغیرها (یادداشتهای قزوینی ج ۲ ص ۴۳ و۴۴)

---

(۱) برای‌تفسیر این آیه باصطلاح‌صوفیه ومعنی‌جمع وتفرقه وجمع‌جمع رجوع کنید بکتاب کشف المحجوب ص ۳۳۳ و ۴۲۸

(۲) نقل‌از تاریخ سیستان تصحیح مرحوم ملك الشعراء بهار ص ۲۶۰ س ۱۶

که گوید که کژّی به ازراستی　　چرا دل بکژّی بیاراستی (۱)

وچنانکه منصوری منطقی گفتد است :

باز کرم دل زتو چنانکه بدادم　　صبر کنم صبر وهرچه بادا بادم (۲)

ودر صحیح لغت دری باز گیرم بحذف یاء مستعمل نیست .

وابوشکور گفته است :

آب انگور وآب نیلوفل　　مرمرا از عبیر و مشك بدل (۳)

ونیلوفر را بجهت قافیهٔ بدل نیلوفل کرده است وماتند :

بنیّ اجتهد لاقتناءِ العلوم　　تفز باجتناءِ ثمار المنی

الم تر فی رقعة بیدقا　　اذا جدّ فی سیره فرزنا (٤)

استعمال فرزن بمعنی فرزین شدن پیادهٔ شطرنج خطاست وغیرمسموع وصواب تفرزن است (٥)

ترکیبات ناپسند

آنستکه ترکیبات ناخوش واستعارات بارد و تقدیم و تأخیر مستکره ومعانی واهی در شعر بکار برند .

چنانکه معزّی گفته است .

شاها خدایگانا از گفتن مدیحت　　پرعنبر است و لؤلؤ پیش توهردهانی

که بایستي میگفت : از گفتن مدیحت هر دهانی پر عنبر و گوهر است زیرا تأخیر مبتداء موهم نقص ممدوح است وبقدح او مایلتر .

و چنانکه عنصری گفته است :

---

(۱) نقل‌از راحة الصدور و آیة السرور راوندی ص ۱۵۵

(۲) نقل از المعجم ص ۲۳۰

(۳) المعجم ص ۲۳۰

(٤) نقل‌از جهانگشای جوینی جلد اول ص ٦ س۷ طبع لیدن

(٥) نقل از حواشی علامه قزوینی برجهانگشای ج ۱ ص ٦ س ۲۳

هوا که بزم تو بیند بر آیدش دندان　　　اجل که تیغ تو بیند بریزدش چنگال

دندان بر آمدن هوا وچنگال ریختن اجل استعاره ای سخت زشت و کریه است ، چنانکه غضائری بروی گرفته است :

مگر بشهر تو باشد بشهر ما نبود　　　هوای بادندان وقضای با چنگال (۱)

وچنانکه ناصرخسرو گفته است :

بریخت چنگش و فرسوده گشت دندانش

چو تیز کرد برو مرگ چنگ ودندانش

یعنی چون مرگ ، چنگ و دندان براو تیز کرد ، چنگ ودندان او ریخت و فرسوده گشت . اسناد چنگ و دندان بمرگ دادن خطاست . مگر گوییم : مرگ را درذهن خود بسبع مانند کرده ، وچنگ ودندان را برای آن عاریت آورده است . وهذه استعارة بالکنایة .

عیوب سخن (۲)

عیوب سخن سه چیز است : تصحیف وسوءِ تأویل وخطاءِ درترجمه .

تصحیف

عبارتست ازتخفیف مشدّد وتشدید مخفّف و غلط در اعراب و تشابه صور حروف وتوضیح هریك بدینقرار است :

تخفیف

آنستکه حروف مشدّد را بتخفیف تلفّظ نمایند مانند تخفیف (فاءِ) مصافّ درقول سعدی :

گربه شیر است درگرفتن موش　　　لیك موش است درمصاف پلنگ

تثقیل (تشدید)

آنستکه حروف مخفّف را بتشدید تلفّظ نمایند چنانکه ناصرخسرو

---

(۱) نقل از سخن وسخنوران استاد فروزانفر ص ۱۰۹ س ۱۳ جلد اول .

(۲) برای اطلاع بیشتر رجوع کنید بقول جاحظ در کتاب معجم الادباء جلد اول ص ۸۰ طبع مصر .

(راءِ) چرد ونبرد را بتشدید ادا کرده است در اینشعر :

مردم سفله بسان گرسنه گربه گاه بنالد بزار و گاه بچرّد

تاش همی خوار داری وندهي چیز از تو چو فرزند مهربانت نبرّد

راست که چیزی بدست کرد و قوی گشت

گر تو بدو بنگری چو شیر بغرّد

غلط در اعراب

آنستکه در تازی منصوب را مرفوع ومرفوع را منصوب ویا هریك از اینها را مجرور ادا نمایند . چنانکه مردی عرب در خانهٔ حسن بصری را میکوبید ومیگفت یاابوسعید واومي شنید وپاسخ نمیداد . گفت یاابی سعید ، حسن بصری گفت بگو : یا اباسعید ، و داخل شو . و مقصود اینستکه او بایستی اباسعید گوید زیرا منادای مضاف باید منصوب باشد(۱) . وچنانکه ناعی بجیر در فارس پیش معاویه آمد و گفت : مات بجیراً ، معاویه گفت : لحنت لا امّ لك . و مقصود اینستکه بایستی میگفت مات بجیر زیرا بجیر فاعل مات است وحتماً باید مرفوع باشد .

وچنانکه سحاح ازدی موصلی درمجلس سلیمان بن عبدالملك برخاسته گفت یا امیر المؤمنین : انّ ابینا هلك وترك مال کثیر ، فوثب اخانا علی مال ابانا فاخذه .

که بایستي ابینا را ، ابانا گوید . ومال کثیر را مالا کثیراً ، و اخانا را اخونا ، و ابانا را ابینا . زیرا ابانا در اوّل اسم انّ ، و مالا کثیراً مفعول ترك ، و اخونا ، فاعل وثب ، و ابینا ، مضاف الیه کلمهٔ مال میباشد .

---

(۱) قرع رجل علی الحسن البصری الباب و قال : یا ابوسعید ، فلم یجبه ، فقال ابی سعید . فقال الحسن : قل الثالثة و ادخل (معجم الادباء جلد اول ص ۷۹ طبع مصر) .

وسلیمان چون اینهمه اغلاط را شنید بر آشفت و دستور داد او را خارج کنند . (۱) وچنانکه مردی عرب بحسن بصری گفت یا ابا سعید : ما تقول فی رجل مات و ترك ابیه واخیه ؟ فقال الحسن ترك اباه واخاه ! ! فقال له فمالاباه واخاه ؟ فقال له الحسن انّما هو لابیه واخیه . پس مرد عرب گفت ما اشدّ خلافك علیّ . حسن بصری گفت انت اشدّ خلافاً عليّ ادعوك الي الصواب وتدعوني الی الخطاءِ(۲) وچنانکه گویندعربی ازبادیه برای رفع مخاصمه با داماد خود بشام مسافرت کرد وخدمت خلیفهٔ اموی ولید بن عبد الملك رسید که شکایت خود را عرضه دارد ، پس ازاجازهٔ ورود بمجلس خلیفه در آمد ، ولید درعوض آنکه بگوید (من انت) یعنی چه کسی تو گفت (مننت) عرب گفت المنة لله ولامیر المؤمنین . عمر بن عبدالعزیز که حضورداشت گفت امیر المؤمنین میفرماید کیستی تو، گفت عربی هستم از اهل بادیه . بازولید بجای آنکه بگوید (ماشأنك) یعنی چه کار داری گفت (ماشانك) بدون همزه یعنی چه چیز ترا معیب ساخته گفت صورتم را آبله برده وپایم قرحه آورده . عمر گفت امیر المؤمنین میگوید چه کارداری ؟ گفت باداماد محاکمه دارم . گفت (من ختنك) بفتح نون یعنی چه کسی ترا ختنه کرده عرب گفت امیر المؤمنین این چه سؤالی است که میکند ؟ ، عربی ازطایفهٔ بنی عذره مرا ختنه کرده است باز عمر گفت ویلك امیر المؤمنین میفرماید (من ختنك) بضم نون یعنی کیست دامادتو ؟ عرب گفت امیر المؤمنینی که سه کلمه سخن گوید وهرسه را غلط تلفظ کند من با او کارندارم این بگفت واز در خارج گردید و بطرف بادیه بشتافت . ولیدبعمر گفت این چیست گفت علم نحو است که تونمیدانی. میگویندولیدادبا را احضار کرد ومدّت چهل روز از خانه بیرون نیامد ومشغول تعلم ادب گردید ولیکن پس ازچهل روز که خارج شد همان

(۱)معجم الادباء جلداول ص۸۶ و۸۷ طبع مصر (۲)معجم الادباء جلداول ص۸۷ طبع مصر

حمار اول بود (نقل از لغت نامه دهخدا)

تشابه صور حروف

آنستکه دو لفظ را که در اصل حروف متشابهند ، و اختلاف آنها بنقطه میباشد ، با هم اشتباه نمایند . چنانکه انس را آتش ومحرم را مجرم ورحمت را زحمت و القی (بقاف) را الفی (بفاء) گویند . وچنانکه نصاری بتشابه صور حروف کافر و ناسپاس گردیدند در قول خدای تعالي که فرمود : انا ولّدتك من مريم وانت نبيٌ . وپنداشتند ، انا ولدتك وانت بنيٌ بتخفيف لام وتقديم باء وتعويض ضمه بفتحه میباشد .

که در این عبارت بعلاوهٔ تشابه درحروف تثقیل مخفف نیزمیباشد .

سوء تأويل

آنستکه الفاظ مشترك را برغیرمراد تأویل نمایند ، چنانکه‌سیوطی درباب حال گوید : وشرط جملة الحال المصدّرة بالماضي المثبت المتصرف المجرد من الضّمير ان يقترن بقد ظاهرة او مقدرة لتقرّبه من الحال (۱) واورا سهوی سخت دست داده . وحال مبيّن هيأت را از جهت اشتراك لفظ بحال مقابل ماضی تأویل کرده است . وچنانکه فخر رازي واو عاطفه را از لحاظ تشارك با واو حاليّه برغیرمراد تأویل کرده است درآیه لاتأكلوا ممّا لم يذكراسم الله عليه وانّه لفسق (۲) و توضیح چنانستکه در مجلسی که پیروان حنفیه حکم شافعی‌را بر حلّيت اكل متروك التّسميه مردود دانسته وبرآيهٔ مذكور تمسّك نموده بودند ، فخر رازی آیه را بر وفق مرادشافعی تأويل كرده ، و واو بمعنی‌عطف را بمعنی حال تفسیر کرده است . درصورتی که باید برای حلّيّت حتماً نام خدا برده شود (۳)

---

(۱) سیوطی ص ۷۸ (۲) سوره انعام‌آیه ۱۲۲ (۳) باب رابع مغنی در عطف جملهٔ اسمیه برفعلیه وبالعکس ص۲۵۱

خطاء در ترجمه

آنستکه متکلّم بر بیان مراد توانا نباشد ، ولفظرا برغیرمعنی مقصود تفسیر نماید . چنانکه اصحاب ابراهیم بن اسحق حربي در اثر سوءِ تعبیر خود ، بر سؤال ابراهیم ، خورده گرفتند . وآنرا برغیرمراد او تفسیر کردند وتوضیح آن چنین استکه جماعتی ازجوانان در مجلس قرائت ابراهیم حاضر میشدند ، یکی ازآنها بر پسري عاشق شد ، ونتوانست بمحضر استاد حاضر شود . روزی ابراهیم از حال اوپرسید ، گفتند گرفتار است ، روز دیگر پرسید همان پاسخ دادند ، وحقیقت را ظاهر ننمودند . ابراهیم کفت : اگر مریض است بگوئید تا عیادت رویم ، واگر وام دارد بدهیم ، و اگر زندان است او را رها سازیم . گفتند بر پسری دل بسته ، وما ازشکوه تو اظهار نمیکردیم . ابراهیم گفت : هذا الصّبی الّذی ابتلی بعشقه اهو ملیح او قبیح ؟ اینجاست که از سؤال او بشگفت آمدند ، و بر غیر مراد او حمل کردند . و گفتنداز شیخ متوقع نبودیم . فقال الشّیخ : انّه بلغنی انّ الانسان اذا ابتلي بمحبّة صورة قبیحة کان بلاء یجب الاستعاذة من مثله . وان کان ملیحاً کان ابتلاء یجب الصّبر علیه واحتمال المشقّة فیه ، قالوا فعجبنا ممّا اتي به (۱)

چون تعریف فصاحت وبلاغت وخطا های لفظي ومعنوی وترکیبات ناپسند ، وعیوب سخن ازتصحیف ، وسوءِ تأویل ، و خطاء در ترجمه ، و ما یجوز ، وما لایجوز ، وآنچه موجب لطف و بلاغت ، و یا استهجان ، و رکاکت کلام تازی و پارسی است ایراد شد . میپردازیم بذکر فنّ اوّل از فنون سه گانه معانی ، وبیان ، وبدیع بعون الله وتیسیره .

---

(۱) معجم الادباء جلد اول ص ۱۲۷ و۱۲۸ طبع مصر

فن اول در علم معانی

وآن علمی(۱) است که بوسیلهٔ آن احوال الفاظ و تراکیب کلمات از حیث مطابقت با مقتضای حال مخاطب دانسته میشود. زیرا مخاطب یا خالی الذّهن است. یا متردّد، یا منکر. اگر خالی الذّهن باشد، کلام باید بدون تأکید ادا شود ودر صورت تردید، تأکید بهتراست. ودرصورت انکار تأکید واجب میشود. وهرقدر مراتب انکار شدت یابد تأکید باید بیشتر شود. واین احوال منحصر است در هشت باب وعبارتست از:

باب اوّل در احوال اسناد خبری. باب دوم در احوال مسند الیه باب سوم در احوال مسند. باب چهارم در احوال‌متعلّقات فعل. باب پنجم در قصر. باب ششم در انشاء. باب هفتم در فصل ووصل. باب هشتم در ایجاز واطناب ومساوات

وجه انحصار درهشت باب

کلام یا خبر است، یا انشاء. خبر از مسند ومسند الیه، واسناد تألیف‌مییابد، واحتمال صدق و کذب میدهد، برخلاف انشاء که با وصف تألیف اجزاء قابل صدق و کذب نیست.

مسند یا دارای متعلّقاتی هست یانه، ونیز تألیف کلام یا از ادوات حصر است، یا نه و چون جمله اي در پی جملهٔ دیگر در آید، یا با جملهٔ اول ارتباطي دارد یانه، وبطور کلّی، کلام یا زائد بر مقصود است

---

(۱) تفتازانی لفظ علم‌را درشرح عبارت تلخیص‌ملکه تفسیر کرده است (مطول ص۲۸ س ٦) شیخ احمد دمنهوری نیزدرشرح حلیة اللب المصون که بر رسالهٔ جوهر مکنون سید عبدالرحمن اخضری نوشته علم‌را ملکه تفسیر کرده (حاشیه شرح عقود الجمان ص ۳۱ س ۳۷ طبع مصر) تعبیر ازملکه بعلم‌مجاز لغوی است بقرینه سببیت و مسببیت.

یا مساوی ، یا ناقص . پس اگر دراطراف خبر بحث نمایند ، اسناد خبري خواهد بود ، واگر دراطراف مسند ، باب مسند ودر اطراف متعلّقات مسند باب متعلّقات ، ودراطراف قصر کلام ، باب قصر ، ودر اطراف کلام انشائي باب انشاء ، ودر اطراف وصل و فصل دوجمله ، باب فصل و وصل ، و در اطراف زیادت وتساوي ونقصان کلام ، ایجاز ، واطناب ، و مساوات . این است وجه انحصار درهشت باب چنانکه بروجه اجمال ذکر شد .

تنبیه

خبر در صورتیکه مطابق با واقع باشد بنا بر مشهور صدق ، و در صورتیکه مطابق با واقع نباشد کذب است .

نظام برخلاف مشهور میگوید : اگر خبر با اعتقاد متکلّم مطابقت نماید صدق است ، ودرصورت عدم مطابقت کذب جاحظ میزان صدق‌خبر را دوچیز دانسته یکی مطابقت با واقع ، دیگر موافقت با اعتقاد متکلّم و غیر اینصورت را کذب دانسته است .

تذکرلازم

دربحث تنافر وغرابت ومخالفت قیاس‌صرفی وخطاهای لفظی‌مثالهایی که‌آورده شد ممکن‌است‌بعضی‌از آنها دراصل‌لغت ، فصیح ومأنوس‌ومستعمل بوده ، وبعد بصورت نامأنوس وقلیل‌الاستعمال امروزی درآمده باشد . پس اگر آنها را خلاف فصاحت دانستیم ازباب استعمال قلیل‌امروز است .

باب اول دراسناد خبری

وآن اسناد کلمه‌ای است‌بکلمهٔ دیگربروجه ایجاب یاسلب . مانند : زید ایستاده است ، یا زید ایستاده نیست وچنانکه غضائری‌رازي گفته است :

هرآنکه کوته کرددازمدیح‌شاه زبان ... دراز کرد براوشیرآسمان چنگال

اسناد دراز کردن چنگال‌را برشیرآسمان‌داده‌است وچنانکه‌ناصرخسرو گوید

زرق دنیا را اگر من بخریدم تومخر ور کسی برسخن دیو بشیبد تومشیب

دیو را که امر وهمی است ازمردم نادان عاریت آورده واسناد سخن گفتن باو داده است . دیو مستعار ، ومردم نادان مستعار له ، وسخن گفتن ازملایمات مستعارله است . واین استعاره را کنایه وتخییل و وفاقیّه گویند

ونیز ناصرخسرو گفته است :

نه غلیواژ تراصید تذرو آردو کبک نه سپیدارترا باربهی آرد وسیب (۱)

غلیواژ و سپیدار ، را ازآدم نادان و کبک وتذرو وسیب وبه‌را ازپند و اندرز عاریت آورده است . غلیواژ و سپیدار و کبک و تذرو وسیب وبه ، مستعار است ، وآدم نادان ، و پند و اندرز مستعار له و صید کردن و بار آوردن ، از ملایمات مستعار منه و ترشیح است وباعتبار اجتماع اطراف وفاقیّه میباشد ومقصود اینستکه صید آوردن را در مصراع اوّل از غلیواژ و بارآوردن را در مصراع ثانی از سپیدار سلب کرده است .

وچنانکه ابوالعتاهیه گفته است :

انّما الدّنیا غرور ولمن اصغي نصیح(۲)

اسناد غرور را بدنیا داده .

وچنانکه ابوحنیفهٔ اسکافي گفته است :

بداد کوش وبشب خسب ایمن ازهمه کار که مرد بیداد از بیم بد بود بیدار

اسناد بیداری را از بیم بد بمرد بیداد داده است .

وچنانکه کمال الدّین اسماعیل اصفهانی گفته است :

---

(۱) غیلواژ : گوشت ربای باشد (لغت فرس اسدی) - مرغ گوشت ربای (برهان قاطع) .

(۲) نقل از شرح شریشی برمقامات حریری ص ۲۴۷ س ۱۵ .

بر تافته است بخت مرا روزگار دست

زانم نمیرسد بسر زلف یار دست (۱)

واسناد بر تافتن دست بخت را بروزگار داده است. وچنانکه ناصرخسرو گفته است:

چون طمع داری سلب بیهوده زان خونخواره دزد

کو همیکوشد همیشه کز تو برباید سلب

گیتی را بدزد خونخواره مانند کرده، وربودن سلب را بدان اسناد داده است تا آدمی آنرا دزد پنداردودراو طمع نبندد، دزد خونخواره مستعار وگیتی مستعارله، وربودن سلب از ملایمات مستعارمنه و ترشیح است، و این استعاره را مرشّحه گویند. وچون مستعارله ومستعار منه باهم عنادی ندارند. استعارهٔ وفاقیّه نیز میباشد.

تذکر

مقصود از کلام، یا بیان حکم است یا لازم حکم، بیان حکم آن استکه متکلّم از کلام خود فائدتی بمخاطب برساند مانند: سقراط دانشمند است که مقصود خبر دادن سامع است از دانش سقراط، وچنانکه منوچهری گفته است:

دم عقرب بتابید از سر کوه　　　چنان چون چشم شاهین از نشیمن

وعمعق بخاری گفته:

نماز شام شب عید چون طلایهٔ ماه　　　بر آمد از فلك ونور شمع روز بکاست

سپهر تیره بیاراست رخ بمروارید　　　چنانکه گفتی دریای لؤلؤ لالاست (۲)

لازم حکم آنستکه متکلّم از کلام خود مضمون آنرا اراده ننماید

---

(۱) دیوان کمال اسمعیل ص۶۶ س۵ طبع بمبئی (۲) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا ص ۵۴۳ جلد دوم

بلکه لازمي از لوازم آنرا اراده نماید مانند اینکه بکسی که حافظ قرآن است گویند ، قد حفظت القرآن که مراد افادهٔ مخاطب بمضمون کلام نیست بلکه مقصود افادهٔ لازم آنست که اعلام از اطّلاع باشد ، و مانند اینشعر فرخی سیستانی که مطلع قصیده ایست که در رثاءِ محمود گفته است :

شهر غزنی نه همانست که من دیدم پار
چه فتاده است که امسال دگرگون شده کار (۱)

ومراد افادهٔ لازم حکم است وآن اظهار تأسّف وتضرّع شاعراست از مرگ محمود چنانکه صابی بن الحارث البرجمی گفته است :

ومن یك امسی بالمدینة رحله فانّی وقیّار بها لغریب

ومراد تأسّف بر غربت است که لازم حکم میباشد . وچنانکه ادیب صابر در تأسّف برهجر معشوق گفته است :

لبت برنگ شرابست و میل من بشراب
مرا شراب تو تاکی دهد غرور سراب (۲)

و چنانکه سوزني سمرقندی در هجو خمخانه ، ومدح نظام الدّین میراني گفته است :

سوزنـي مدح گوی مجلس او کو سری داشت بر سر اصحاب
با سنائی بدی مطایبتش خوشتر از داستان دعد ورباب (۳)

که مقصود ابتهاج ، والتذاذ شاعر است از مجلس نظام الدّین .

کاهي مخاطب عالم را درالقاءِ خبر، نازل منزلهٔ جاهل قرارمیدهند و آن در وقتی استکه بر مقتضای علم خود عمل ننماید چنانکه بعالم تارك الصّلوة گویند (نماز واجب است) وهمچنین در جواب سائل عارف

---

(۱) اشعار گزیدهٔ فرخی باهتمام رشید یاسمی ص ۲۷ (۲) دیوان ادیب صابر ترمذی ص ۶۳ س ۲۳ (۳) نقل از سخن وسخنوران استاد فروزانفر ص ۳۳۶ ج ۱

گویند (این کتابست) زیرا علم موجب ترك سؤال‌است واین سائل، کتاب را در آن میان دیده است و میپرسد. وچنانکه سعدی گفته است:

تو آنی که از یك مگس رنجه ای — که امروز سالار وسر پنجه ای

تنبیه

القای کلام برطبق مقتضای حال مخاطب چنانکه ذکرشدمتفاوتست ومراد از اقتضای حال اختلاف مراتب کلام است بتأکید وعدم تأکید که هریك در خور اقتضای حال مخاطب مخصوصی است، در اینصورت کلام بدون تأکید را ابتدائی وحسن تأکید را طلبی و وجوب تأکید را کلام انکاری مینامند. مثال اول انا رسول الله الیکم جمیعاً (سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷) که بدون واسطه وبی تأکید است و مانند این شعر اسدی طوسي:

بصد سال یکدوست ناید بدست — بیکروز دشمن توان کردشست (۱)

ومانند اینشعر ناصر خسرو:

چند گوئی که چو هنگام بهار آید — گل بیاراید وبادام ببار آید(۲)

وچنانکه قطران تبریزی گفته است:

بنفشه زلفي وسیمین بر و عقیقي‌لب — بروی مایهٔ روز وبموی‌مایهٔ‌شب(۳)

وچنانکه فرّخي سیستانی گفته است:

یکی خانه کرده است فرخاردیس — که بفروزد از دیدن آن روان

مثال دوم آیه ایست که فرستادگان عیسی درمرتبهٔ ولی بامنکران گفتند: انّا الیکم مرسلون (سوره یس آیهٔ ۱٤) و شاهد در اینمثال آوردن‌لفظ (انّ) وجملهٔ اسمیّه است که افادهٔ تأکید مینماید. وچنانکه رودکی(٤) گفته:

---

(۱) گرشاسب نامه باهتمام آقای حبیب یغمائی ص۲۳۷س۱۱ (۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۰۸ س ۲۲ (۳) دیوان قطران تبریزی ص ۳۱ س ۲ طبع تبریز
(٤) الرودکی بضم الراء وسکون الواو وفتح الذال المعجمه وفی آخرها الکاف هذه النسبة الی رودك وهی ناحیة بسمرقند (انساب سمعانی. بنقل از تعلیقات قزوینی برلباب الالباب ص ٦٦۳ س ۲۲)

ما در می را بکرد باید قربان   بچهٔ اورا گرفت و کرد بزندان

ومراد تأکید قربانی کردن مادر می است بلفظ (باید) وچنانکه عنصری در مصراع ثانی این شعر کار کردن بزرگان را بلفظ (باید) تأکید کرده است :

چنین نماید شمشیر خسروان آثار   چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار (۱)

وچنانکه عبد الواسع جبلي گفته است :

نکرد باید بامن بقصد جبّاری   که من زنسل رسول خدای جبّارم (۲)

وچنانکه اسدی طوسي گفته است :

چه باید سوی هر خورش تاختن   شکم گور هر جانور ساختن

مثال سوم که بوجوب تأکید و کلام انکاری موسوم است و در آن شدّت انکار سامع زیاد میگردد . ما نند مرتبهٔ ثانی استکه انکار قوم شدید تر شد و فرستادگان عیسی علیه السلام گفتند : ربّنا یعلم انّا الیکم لمرسلون (سوره یس آیه ۱۶) باضافت لفظ قسم و لام ابتداء . و چنانکه سنائی گفته است :

همانا بصحرا نظر کرده اي تو   که صحرا زرویت گرفته است رنگی

وچنانکه فردوسی گفته است :

همانا که شه ناتوا زاده است   بهای لب نان بمن داده است

وچنانکه دیگری گفته است :

و انّ حیاة المرء بعد عدوّه   وان کان یوماً واحداً لکثیر (۳)

وماننند اینشعر :

یا قوم انّی رجل تائب   من بلد کفر و امری عجیب (٤)

---

(۱) دیوان عنصری ص۶۲ س۲ چاپ سنگی (۲) نقل ازسخن وسخنوران آقای استاد فروزانفر ص۳۲۷ س۲۳ (۳) نقل از کلیله ودمنه تصحیح آقای قریب ص۷۵ س۱۸ (٤) نقل ازمقامات ابو الفضل بدیع الزمان همدانی ص۲۹ س٤ طبع بمبئی

گاهی اجراءِ کلام برخلاف مقتضای ظاهر میشود ، وغیرسائل نازل منزلهٔ سائل قرار میگیرد . وآن دروقتی استکه امارات سؤال از کلام سابق بر او ظاهر باشد . چنانکه خطاب رسید بنوح پیغمبر علیه السلام اصنع الفلك باعيننا . (سوره مؤمنون آیه ۲۷) واینمعنی نوح را متردّد ساخت که آیا در بارهٔ ظالمین حکم جاری شده است بغرق و آیا باید چیزی سؤال کند ویابرای پسرخود التماس شفاعت نماید که خطاب عتاب آمیز آمدلاتخاطبنی في الّذين ظلموا انّهم مغرقون (سوره مؤمنون آیه ۲۹)

وگاهی مخاطب غیر منکر را نازل منزلهٔ منکرفرض مینمایند، در صورتیکه امارات انکار بر او لائح باشد . چنانکه در قرآن مجید است در خطاب بفسّاق انّكم لمَيّتون (سوره مؤمنون آیه ۱۶) با اینکه مرگ را امر حتمی میدانند با اینوصف آثار وعلامات آنکار که فسق وفجور است بر آنها ظاهر وآشکا راست ، ومورد عتاب باری واقع میشوند . ومانند قول حجل بن فضله :

جاء شقیق عارضاً رمحه ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ انّ بنی عمّك فيهم رماح

مقصود آنستکه شقیق میدانست که بني عمّ او رماح دارند ، با اینوصف رمح خود را بعرض بر زمین انداخت واین امارهٔ انکار رماح است در بني عمّ خود وتأکید این کلام بلفظ (انّ) بجهت ظهورامارهٔ انکاراست بر شفیق . وچنانکه سعدی گفته است :

انّی لمُستتر من عین جیرانی ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ والله يعلم اسراری و اعلانی

شاهد تأکید کلام است بلفظ (انّ) وجملهٔ اسمیّه ولام ابتداء .

وگاهی منکر را نازل منزلهٔ غیر منکر قرار میدهند ، درصورتیکه منکر شخصی باشد که اگر دلائل وشواهد موضوع را تأمّل نماید ازانکار خود مرتدع گردد . چنانکه بمنکر اسلام گویند : الاسلام حقٌ . بدون

آوردن ادات تأکید چنانکه در اینشعر :

تو بتاریکی علي را دیده ای   زین سبب غیری بر او بگزیده ای

ومعلوم است که اگر در روشنائی علم ودلائل‌ولایت تأمّل و دقت نماید انکار او سلب میشود چنانکه فردوسی گفته است :

سر انجام هر زنده مردن بود   خود این زندگی دم شمردن بود

وهمو گفته است :

چنین است هرچند مانیم دیر   نه پیل سرافراز ماند نه شیر

اسناد خبری بر دوقسم است حقیقت عقلی و مجاز عقلی

حقیقت عقلیّه عبارتست از اسناد فعل یا شبه فعل بفاعل باعتقاد متکلّم وبحسب ظاهر کلام بطوریکه اسناد این فعل از ظاهر کلام استفاده شود ، خواه مطابق با واقع باشد و خواه نباشد مانند انبت الله البقل (بنا بر اعتقاد موحّد) وانبت الرّبیع البقل (بنا بر اعتقاد جاهل) وجاء زید . درصورتیکه نیامده باشد . وچنانکه اسدی طوسی گفته است :

بیامد بمژده نریمان گرد   همه هر چه گفتی یکا یك شمرد

که اسناد فعل آمدن را بمن هو له یعنی نریمان داده است .

وچنانکه عمادي گفته است :

طراوتی است مرا در سخن که کس را نیست

خدایگان جهان نیك داند این اسرار (۱)

واوحد الدّین محمّد بن محمّد انوری گفته است :

جرم خورشید چو از حوت در آید بحمل

اشهب روز کند ادهم شب را ارجل (۲)

---

(۱) سخن وسخنوران استاد فروزانفر جلد دوم ص ۱۶۹ س ۲۱

(۲) لباب الالباب ص۳۳۸ س ۱۹

وچنانکه سعدي گفته است :

علّقت بالشّجر الاخضر نار (۱) | وافانين عليها جلنار

که علّقت فعل مجهول وبلفظ نار نسبت داده شده است .

مجاز عقلی

وآنرا مجاز حکمی نیز گویند . وعبارتست از اسناد فعل یا شبه فعل بغیرمن هو له از روی تأویل ودقّت معنوی تا قول کاذب ومعتقد خلاف واقع خارج گردد . ومعلوم شود که در کلام کاذب وعقاید مخالف با واقع تأویل وتشبیه ودقّتي دراسناد نبوده است مانند نهاره صائم ولیله قائم وبنی- الامیر المدینة که در اینمثالها اسناد فعل وشبه فعل بغیر من هو له از روی تأویل وتشبیه داده شده است .

بیان تأویل

نسبت صیام وقیام بوقت دادن از جهت آنستکه تمام اوقات او بصیام و قیام صرف میشود . چنانکه زیادت سعی و کوشش امیر بمثا بت مبا شرت آنست با بناء وچنانکه ابوالعلاء عطاءِ بن یعقوب الکا تب معروف بنا کوك گفته است :

بر آورد سلطان براهیم از زر | یکی کعبه همچون براهیم آزر
بما نند بتخا نهٔ چین منقّش | بکردار ارژنگ ما ني مصوّر
نماز آردش کعبه هرروزو گوید | زهي کعبهٔ شا ه الله اکبر (۲)

اسناد بناءِ کعبه بحضرت خلیل الرّحمن علي نبیّنا وآله وعلیه السّلام بر وجه حقیقت است زیرا خود مبا شر بنا ء بوده‌است ، لیکن اسناد بنا ءِ کعبه بسلطان ابراهیم بر وجه مجاز میباشد زیراخود مباشرامر بناء نبوده .

وباید دانست که از برای فعل متعلّقات زیادی است که فعل بآنها

---

(۱) گلستان سعدی باب دوم تصحیح آقای قریب گر کانی ص ۸۳

(۲) لباب الالباب عوفی ص۷۱ س ۱۷ و۱۸ و۱۹

تعلّق میگیرد مانند فاعل ومفعول وسایر مفاعیل وظرف وامثال‌اینها . پس تعلّق فعل بفاعل درفعل معلوم وبمفعول درفعل مجهول‌حقیقت عقلی، وتعلّق فعل بسایر متعلّقات از قبیل مفاعیل وظرف وامثال اینها از روی تأویل و دقّت است چنانکه ذکر شد .

گاهی فعل معلوم را بمفعول نسبت میدهند مانند عیشة راضیة (۱) که بایستی میفرمود عیشة مرضیّة وگاهی فعل مجهول را بفاعل مانند سیل مفعم بصیغهٔ مفعول که باید بصیغهٔ فاعل تعبیر نماید .

وگاهی فعل معلوم را بمصدر نسبت میدهند مانند جدّ جدّه . واما شعر شاعر از قبیل اسناد بمصدر نیست بلکه از باب مبالغه است . مانند ظلّ ظلیل وداهیهٔ دهیاء واما نهر جار از قبیل اسناد بمکان است . و اسناد فعل معلوم بزمان ومکان وسبب غائی وآمری مانند نهاره صائم و لیله قائم ونهر جار و ضربه التأدیب وبنی‌الامیر المدینة میباشد چنانکه سعدی گفته است :

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را سحر کند

شاهد ، اسناد سوختن شمع‌است بفاعل غائی که خون ناحق پروانه میباشد . و اینمعني بملازمهٔ عقلي معلوم میگردد زیرا که خون ناحق پروانه سبب تمامیّت شمع میشود .

پس چنانکه گفتیم اسناد فعل بغیر فاعل در فعل معلوم و بغیر مفعول به ، درفعل‌مجهول چون از روی دقّت ومشابهتي است که این‌اسناد با اسناد بمن‌هو له دارد ، مجازاست ومعنی مشابهت اسناد مجازی باسنادحقیقی آنستکه متکلّم در ذهن خود غیرمن‌هوله را در قابلیّت اسناد فعل بمن‌هوله

---

(۱) سوره الحاقه آیه ۲۲

تشبیه مینماید .

قول صاحب دلائل الاعجاز شیخ عبد القاهر جرجانی

صاحب دلائل الاعجاز میگوید : اسناد مجازی آنستکه متکلّم در نفس خود غیر من‌هوله را در قبول اسناد بمن هوله مانند نماید و پس از آن اسناد دهد . در اینصورت تشبیه ربیع بقا در مطلق در تعلّق وجود فعل بآن (یعني بربیع) نظیر تشبیه بکاف و کأن وامثال انها نیست بلکه از جهت اراده ایستکه متکلّم در نفس خود نموده است در ان هنگام که ربیع را در اسناد فعل بقادر مطلق مانند کرده است . پس این اسناد نظر بدقّت مفروضی که ذکر شد از اسناد حقیقی استعاره شده است چنانکه خاقانی گفته است :

صبح گوئی زلف شب را عاشق است کز دم عاشق نشان بنمود صبح (۱)

صبح را بانسان عاشق مانند کرده و بدان نسبت عشق داده است . و مانند اینشعر که او گفته است :

تا چشم تو ریخت خون عشّاق زلف تو گرفت رنگ ما تم (۲)

چشم معشوق را بچشم آدم هتّاك سفّاکی مانند کرده و ریختن خون عشّاق را بدان اسناد داده است .

ودیگری گفته است :

گر نبودي عزم جوزا خدمتش کس ندیدی بر میان او کمر (۳)

جوزا را بآدمی مانند کرده که حمایل بر کمر بسته و عازم خدمت ممدوح است وخطیب دمشقی در اینمعنی گفته است :

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۶۱۲ س ۱۵ (۲) دیوان خاقانی ص ۲۳۸ س ۳

(۳) نقل ازمطول تفتازانی درفن بدیع : وقد وجد بیتاً فارسیاً فی هذا المعنی الخ ص ۳۵۷ س ۲۱ و۲۲ حاشیه چلبی

لولم يكن نيّته الجوزاء خدمته		لما رأيت عليها عقد منتطق

جوزا در اینشعر غیر از جوزای مصطلح بروجی است بلکه صورت الجبّار است که تازیان آنرا جوزا نام کرده اند وازهیأت پانزده گانهٔ جنوبی است وعدّهٔ ستارگان آن ازتمام اقدار ابری وغیرابري سي‌وهشت‌است(۱) در مجاز عقلی اسناد باید از روی تأویل ودقّت عقلی باشد تا قول جاهل از تعریف خارج شود زیرا بنظر جاهل، اسناد بغیرمن‌هوله ، بحسب ظاهر، حقیقت است چنانکه در قول صلتان عبدي :

اشاب الصّغير وافنى الكبير		كرّ الغداة ومرّ العشى

وچون قرینه ای برخلاف ظاهر لفظ موجود نیست بر حقیقت حمل میشود . وقول ابوالنّجم :

قد اصبحت امّ الخيار تدّعى		عليّ ذنباً كلّه لم اصنع
من ان رأت رأسي كرأس الاصلع		ميّز عنه قنزعاً عن قنزع
جذب اللّيالى ابطئى او اسرعى		افناه قيل الله للشّمس اطلع
حتّي اذا واراك افق فارجع

چون بر خلاف ظاهر، جملهٔ افناه قيل‌الله للشّمس اطلع ، را قرینه آورده معلوم میشود که نسبت ميّز بجذب اللّيالى ، مجازعقلی‌است .

قول کاذب ومخالف با واقع

قول کاذب آنستکه واقع وحقیقت را از روی دانستگی و بر خلاف آنچه که هست بیان میکند . معتقد خلاف واقع آنستکه بر خلاف واقع اعتقاد دارد ، وبرطبق عقیدهٔ خود میگوید . مانند انبت الرّبيع البقل بنا برقول دهری ومانند این شعر منسوب بحکیم عمر خیّام

---

(۱) التفهیم ص ۹۳ س ۱۰ وص۹۸ س۸ مصحح آقای همائی .

می‌خوردن من حق زازل‌میدانست　　گر می نخورم علم خدا جهل بود

واینمعنی بنابرمذهب کسی‌استکه ممکنات را با وصف امکان معلول علم باری نداند ، بلکه معلول‌علم باری را واجب فرض نماید . وبین واجب بالذّات وواجب بالغیرفرق‌نگذارد . ونداند که واجب‌بالغیر باوصف‌امکان جمع‌میشود ولی‌واجب‌بالذّات باوصف‌امکان جمع نمیشود . چنانکه‌صریح عبارت صدرالمتألّهین شیرازی دراسفار(۱) وعبدالرزّاق لاهیجی‌درشوارق(۲) ومحقّق سبزواری در شرح منظومه (۳) است واز اینروی می‌خوردن خود را واجب داند (٤) .

طرفین کلام درمجازعقلی

طرفین کلام در مجاز عقلی یا بطور حقیقت استعمال میشود یا بطور مجاز ، ویا بطور اختلاف که مجموع آنها چهار قسم میشود . ۱ ـ استعمال طرفین بطور حقیقت مانند قول دهری : انبت الرّبیع البقل که لفظ ربیع وانبات در معنی خود استعمال شده ولی نسبت انبات بربیع مجاز است و چنانکه صلتان عبدی گفته است :

اشاب الصّغیر وافنی الکبی　　ر کرّ الغداة ومرّ العشیّ

لفظ اشاب وافنی و کرّ ومرّ اطراف اسناد ، وبروجه‌حقیقت استعمال شده است واسناد اشاب وافنی بالفاظ کرّ ومرّ نزد جاهلی که ظاهر کلام

---

(۱) تکون واجب‌الوجود بالذات واجب الوجود بالغیر باطل‌فکل‌واجب‌الوجود بغیره فهو ممکن الوجود بذاته (حکمة المتعالیه معروف باسفار جلد اول‌ص ۲۱ س ۱۱ و۱۲　(۲) شوارق لاهیجی مسأله نوزدهم درتحصیل موادثلاث ص ۷۰ و۷۱ و۷۲　(۳) شرح منظومه سبزواری ـ عروض الامکان الخ‌ص ٦۲ در ابحاث متعلقهٔ بامکان (٤) اینشعررا حمد الله مستوفی درتاریخ گزیده با اندك اختلافی بسراج قمری نسبت داده ، رجوع کنید بکتاب احوال‌وآثار خواجه نصیرالدین طوسی تألیف آقای مدرس رضوی ص ۵۷و۵۸

را اراده نموده باشد حقیقت است . و نزد عالمی که استنا د حوادث را بواجب‌الوجود میدهد مجاز . وچنانکه شاعر گفته است :

گردون گشاده چشم وزمانه نهاده گوش
هرحکم را که رأی تو امضاء کند همی(۱)

لازمهٔ گشودن چشم گردون ونهادن گوش زمانه اطاعت امرممدوح است واسناد اطاعت بگردون وزمانه از باب مجاز در اسناد ومبالغت در شکوه ممدوح میباشد . ودیگری گفته است :

دست زمانه یارهٔ شاهی نیفکند   در بازویي که او نکشیده است رنج تیغ(۲)

طرفین اسناد بروجه حقیقت استعمال شده ولي اسناد بر وجه مجاز است بعقیدهٔ موحّد وحقیقت است بعقیدهٔ دهری‌وچنانکه قمری گفته‌است :

آسمان بر تو عاشق است چومن   لاجرم همچو منش نیست قرار

اسناد عشق بر فلك در بیقراری بنا برقول حکیم که فلك را دارای نفس میداند بطور حقیقت است وبنا برقول غیرحکیم که برای فلك نفس تصویرنمیکند فقط تشبیه بیقراری‌است بآدمی که از شدّت عشق دلباخته و بیقرار است وبهمین مناسبت اسناد عشق را بر وجه مجاز بفلك داده است .

۲ - استعمال طرفین بطور مجاز مانند احی الارض شباب الزّمان که استعمال احیاء بجای انبات وشباب زمان در معنی ربیع واسناد احیاء بشباب زمان هرسه مجازاست چنانکه سعدی گفته است :

همی میردت عیسی از لاغري   تو در بند آنی که خر پروری

مراد از مردن سلب آثار حیات است واز عیسی حیات واز لاغری نادانی واز لفظ (خر) بدن بیدانش اراده شده است . یعنی از بیدا نشی

---

(۱) نقل‌از کلیله ودمنه تصحیح‌آقای قریب ص ۲۷۲
(۲) نقل‌از کلیله ودمنه ص۸۵

روان خود را از تحصیل کمال بازداشته و بپرورش بدن پرداخته ای وشاهد ، طرفین اسناد است که لفظ (میردت) و کلمهٔ (عیسی) باشد وهردو بروجه مجاز استعمال شده است .

۳ ـ استعمال طرفین بطور اختلاف مانند احی الارض الرّبیع که استعمال احیاء بجای انبات مجاز است ولی ربیع در معنی خود حقیقت . واسناد احیاء بربیع بروجه مجاز میباشد چنانکه ناصرخسرو گفته است :

گویم چرا نشانهٔ تیر زمانه کرد ‌ ‌ ‌ ‌ چرخ بلند جاهل بیدادگر مرا

نشانه کردن تیرزمانه را بچرخ بلند نسبت دادن نزد جاهل ظاهربین حقیقت است ونزد موحّد دانا مجاز بعلاوه ، حرکت چرخ در پیدایش حوادث نزد حکیم شرط است نه مؤثّر تامّ (۱) چنانکه صدر المتألّهین شیرازی گوید : حکماء اسناد حوادث را بحرکت دوریّهٔ چرخ داده . و اورا مسبوق بعلّت حادثه نمیدانند بلکه میگویند مسبوق بذات قدیم ثابت است (۲) امّا مسند الیه یعنی چرخ بلند در اینشعر بروجه حقیقت استعمال شده ، ولي مسند که نشانه کردن تیر زمانه است بطورمجاز، زیرا مراد از نشانه کردن تیرزمانه ، عدم موافقت زمانه است با او . وازاین قبیل است این شعر ابوالفرج رونی :

سبزه اندر حمایت شبنم ‌ ‌ ‌ ‌ سر زپستی کشید بر بالا

---

(۱) رجوع کنید بشرح حکمة الاشراق مقاله سوم درحرکات دوریه افلاک ص ۳۹۷ و۳۹۸ (۲) ان الحوادث باسرها مستندة الی حرکة دائمة دوریة ولا یفتقر هذه الحرکة الی علة حادثة لکونها لیس لها بدو زمانی فهی دائمة باعتبار وبه استندت الی علة قدیمة وحادثة باعتبار وبه کانت مستندالحوادث (حکمة المتعالیة معروف باسفار در ربط حادث بقدیم ص ۲۳۶ س ۲۲) وبرای تحقیقات محقق سبزواری رجوع کنید بشرح منظومهٔ حکمت درربط حادث بقدیم ص۱۸۶ و۱۸۷ و۱۸۸

سرزپستي بربالا کشیدن سبزه را ، اندر حمایت شبنم دانسته بااینکه صرف حمایت شبنم در سر بر آوردن سبزه کافی نیست ، زیرا شبنم علّت ناقصه است وجزء العلّة نه علّت تامّه ونمیتواند جزئی ازاجزاءِ علل طبیعی اندر حمایت خود سبزه را از پستی سر بر آرد وببالا کشد ، مگر اینکه گوئیم بر اعتقاد جاهل ظاهر بین است نه فیلسوف داهی دانا .

٤ ـ استعمال طرفین بطور اختلاف بعکس سوم مانند انبت البقل شباب الزّمان که استعمال انبات در معني خود حقیقت و شباب زمان در معنی ربیع مجاز واسناد انبات بشباب زمان نیز بروجه مجاز است چنانکه در قول سعدی :

شد آن ابر تیره ز بالاي باغ   پدید آمد آن بیضه از زیر زاغ

مراد از لفظ بیضه که مسند الیه است خورشید ومراد از زاغ ابر سیاه میباشد . ومعلوم است که لفظ بیضه بروجه مجاز ودر معني خورشید استعمال شده است و از همین قبیل است این شعر فیروزی مشرقی که در صفت تیر خدنگ گفته است :

مرغی است خدنگ ای عجب دیدی   مرغی که شکار او بود جانا
داده پر خویش کرکسش هدیه   تانه بچهش بهم برد مانا (۱)

مرغ مسند الیه است ومجازاً در معنی تیر استعمال شده است .

مجاز عقلي اختصاص بخبر ندارد . بلکه در جمله های انشائیّه نیز استعمال میشود . مانند : یا هامان بن لی صرحاً (۲) . شاهد فرمان فرعون است بوزیر خود هامان که از جهت وی قصری سازد ، در صورتیکه هامان سبب آمری بنابوده است نه فاعل مباشر . پس اسناد این انشاء بطریق مجاز است

---

(۱) لباب الالباب جلد دوم ص ۲٤۱ س ۱۹ و ۲۰ تصحیح آقای نفیسی

(۲) سوره مؤمن آیه ۳۹

در مجاز عقلی باید قرینه‌ای باشد تا مقصود متکلّم بوسیلهٔ آن حاصل شود ، آن قرینه یا لفظی‌است و یامعنوی .

قرینهٔ لفظی

آنستکه دبیر یا شاعر در کلام خود برخلاف ظاهر قرینه ای اقـامه نماید تا کلام وی را بر ظاهر حمل ننمایند چنانکه در قول ابوالنّجم عجلی : افناه قیل الله للشّمس اطلع ، ذکر شد ومانند اینشعر که حافظ گفته است :

گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی (۱)

که ظاهر مصراع ثانی عدم اعتقاد شاعررا نسبت بفرداي قیامت‌اعلام میدارد ولي شعر پیش از آن :

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که میگفت
بر در میکده اي با دف ونی ترسائی

قرینهٔ لفظیّـه است بر ارادهٔ خلاف ظاهر وآن اسناد کلام است بر ترسا . وچنانکه ابوالفرج رونی گفته است :

اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار   تا توبشرط داد بهر کس رسانیا (۲)

اقبال کردگار را بحکم ممدوح مسبوق دانسته واین دلیل است بر کمال‌قوّت الحاد ووفور بیدینی شاعروبحسب ظاهرحقیقت عقلیّـه است‌ولی مصراع ثانی قرینهٔ لفظیّـه است بر ارادهٔ خلاف ظاهر که مجاز عقلي‌است . یعنی کردگار حکم ترا وسیلهٔ اقبال خلق کرده تا بشرط داد بخلایق‌حکم رسانی زیرا که حکمی که مقرون بدادباشد وسیلهٔ اقبال‌خواهد بود وشاهد اینمعنی شعر بعد است :

---

(۱) دیوان حافظ تصحیح علامهٔ قزوینی ص ۳۴۹ س ۱۰ وس ۹
(۲) دیوان ابوالفرج رونی ص۹ س۵

اسباب نیکبختی درحلّ وعقدتست فرمان تراست کر دهي و کرستا نیا

قرینهٔ معنوی

آنستکه نسبت مسند بمسند الیه عقلاً یاعادةً ممتنع با شد . عقلاً مانند محبّتك جائت بی الیك ، که دراینمثال نسبت مجیئی بمحبّت بطور مجاز است زیرا محبّت سبب مجیئیاست نه فاعل مباشر بلکه فاعلمباشر خداست چنانکه حافظ گفته است :

بلبل از عشق گل آموخت سخن ور نه نبود

اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش (۱)

اسناد آموختن صوت موزون بلبل ، بعشق گل ، چون عقلاً محال است قرینه است بر مجازیّت اسناد . ومعلوم استکه آموزندهٔ صوت موزونبلبل خداست وآنجا که نسبت مسند بمسند الیه عادة محال است مانندهزمالامیر الجند وبنی الامیر المدینة که نسبت هزیمت وبناء بشخص امیر عادة محال است . واز همین قبیل است اینشعر ابوالفرج روني :

آنکه در هزهز ومهائل کرد دشت بیمرد و کوه بی دیوار (۲)

دشت را بیمرد و کوه را بی دیوار کردن، کارسپاهیان است نه پادشاه ونسبت این امر برپادشاه عادة محال است وهر گاه از عالم موحّد اسنا د جاهلانه ای مانند انبت الرّبیع النقل صادر گردد صدور این قرینه مجاز در اسناد است چنانکه رود کي گفته است :

انده دهسالهرابطنجه(۳)رماند شادی نورا بیارد از ری وعمّا ن

بااینکه مشاهیر فضلای اطبّای قدیم در تأثیرات شراب از منافع و مضارّ، خاصّه در قوای دماغی وفرا آوردن سرور ونشاط وبسط نفس و ازالهٔ

---

(۱) دیوان حافظ تصحیح علامهٔ قزوینی ص۱۸۸س ۱ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۴۹ س ۱۲ (۳) شهر وبندری درمراکشدارای ٤٦٠٠٠ سکنه .

بخل واندوه اعتراف دارند و گویند : انّا لا نقدر علي اتّخاذ ما يقوم مقام الشّراب في المنافع النّفسيّة (۱) با اینحال اندوه دهساله را بطنجه رماندن وشادی نورا از ری وعمّان آوردن که بدان اسناد داده است مجاز در اسناد میباشد ، چنانکه بهوش آمدن وحال دیدن وجوش برآوردن واز دل سوزان نالیدن در این‌شعر :

باز چو آید بهوش و حال ببیند جوش بر آرد بنالد از دل سوزان (۲)

وچنانکه انوری گفته است :

خدا وندا همیدانم که چیزی نیست در دستت
گرم چیزی ندانستي بدین تقصیر معذوري
ولیکن گر کسی پرسد چه دادستت روا داری
که گویم عشوه اوّل روز وآخر روزدستوری

سطر ثانی قرینه است براینکه اسناد بیچیزی بخداوند در سطراوّل بر وجه مجاز است .

هر گاه اسناد مسند بمسند الیه برعموم واضح باشد و آنرا بغیر من هو له اسناد دهند این‌نیز قرینهٔ مجاز است مانند « فماربحت‌تجارتهم » (۳) و واضح است که رابح ازافراد بشر است ، در اینصورت نسبت ربح بتجارت در آیهٔ مذکوره بر وجه مجاز عقلی است . و ممکن است حقیقت این اسناد بر عموم مخفي باشد ، ولی بعضی خواص آنرا درك نمایند مانند « سرّتني رؤيتك » یعنی « سرّني الله برؤيتك » . اسناد سرور برؤیت در مثال مذکور بروجه مجاز است ؛ زیرا فاعل وموجد سرور درقلب افراد بشر خدا است ،

---

(۱) رجوع کنید بشرح اسباب نفیسی باب اول ص ٦۹ و ۷۰ و ۷۱ و قانون شیخ الرئیس ابوعلی سینا فصل هشتم در تدبیر آب و شراب ص ۱۰۸ و۱۰۹ و ۱۱۰ . (۲) برگزیدهٔ شعرفارسی‌ازآقای دکتر محمد معین ص ۱۲و۱۵ . (۳) سورهٔ بقره آیهٔ ۱٦ .

ليكن ادراك اين اسناد بر عموم مخفي‌است وفقط بر اشخاص دانا معلوم‌است چنانکه سعدی گفته است :

جمعي كه تو در ميان ايشانی — زان جمع بدر بود پريشانی

نسبت سلب پريشانی بوجود ممدوح بروجه مجاز است .

سکّاکی گويد : اگر كسی‌در ذهن‌خود مسند اليه غير قابل‌اسنادی را بمسند اليه قابل اسنادی مانند كند و بدان اسناد دهد اين اسناد بطور حقيقت است ؛ زيرا مسنداليه ادّعائي خود را از جملهٔ افراد مسند اليه واقعی بحساب آورده است . ولي ديگران اين اسناد را مجاز ميدانند و ميگويند اگرمتكلّم منيّت رادرنفس خود بسبع مانند نمايد و برآن‌مخالب فرض كند منيّت واقعاً ازافراد سبع نيست تا اسناد بر وجه حقيقت باشد چنانكه سعدی گويد :

فرشته رشك‌برد برجمال‌مجلس‌ما — گرالتفات كند چون تومجلس‌آرائی

فرشته را بآدمي مانند كرده كه برديگران رشك برد ، وبدان‌اسناد رشك داده است واين اسناد نيز چون بر طبق مسند اليه ادّعائی ذهنی‌است بر وجه مجاز ميباشد . ولي باعتقاد سكّاكی‌حقيقت است ، زيرا فرشته را از جملهٔ مسند اليه واقعی دانسته و برصفت رشك موصوف ساخته است .

واز اين قبيل است اين نثر ابوالمعالی‌نصرالله بن محمّد بن‌عبد الحميد منشی در كتاب كليله ودمنهٔ بهرامشاهی :

وشتربه را بمدّت اندك انتعاشی حاصل آمد ، ودر طلب چرا خوری ميپوييد تا بمرغزاری رسيد آراسته بانواع نباتات . واصناف رياحين ، از رشك او رضوان انگشت غيرت گزيده ، ودر نظارهٔ اوآسمان چشم‌حيرت گشاده متنزّهی هرچه دلكش‌تر ، ونظاره گاهی هرچه خوشتر (۱)

(۱) كليله ودمنه تصحيح آقای قريب ص ٥٤ س ١٤ .

انگشت غیرت گزیدن رضوان وچشم حیرت گشادن آسمان ازباب اسناد بغیر من‌هوله ومجاز در اسناد است . و از این قبیل است این شعر غضائری رازی :

هرآنکه کوته کرد از مدیح شاه زبان

دراز کرد بدو شیر آسمان چنگال (۱)

دراز کردن چنگال را بشیرآسمان اسناد دادن بر وجه مجاز عقلی است ، وچنانکه در این نثر مرزبان نامه :

القصّه چون زیور منوّر روز از اطراف فرو گشودند ، و تتق ظلام شب بر رواق افق بستند مادر روزگار از فتنه زائی سترون شد . و شب بنتایج تقدیر آبستن گشت و چشم بندان کواکب از این پردهٔ آبگون بازیهای گوناگون بیرون آوردند (۲)

روزگار را بمادر مانند کردن ، و از فتنه زائی سترون نمودن ، و آبستن‌شدن شب‌بنتایج تقدیر ، وبیرون آوردن بازیهای گوناگون از پردهٔ آبگون را ، بچشم بندان کواکب نسبت دادن تمام از قبیل اسناد در مجاز ومجاز در اسناد است . وبوالفرج گفته است

تویی که سهم تو برباید از حوادث چنگ

تویی که خشم توبستاند از نوایب‌ناب(۳)

اسنادچنگ وناب‌بحوادث ونوائب‌دادن . وسهم وخشم ممدوح را در ربودن چنگ حوادث وستدن ناب نوائب علّت کلّی‌دانستن ، تمام‌استعارات ومجازات عقلی واسناد های بغیر من هوله میباشد .

وقاضی امام شمس الدّین‌منصور بن محمود الاوزجندی گفته است :

---

(۱) دیوان‌عنصری‌ص۱۰۴ س۴ چاپ سنگی . (۲) مرزبان‌نامه‌ص۵۱س۹ .
(۳) دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۵ س ۱۵ .

برخیز که بر خاست پیاله بیکی پای

بنشین ، که نشسته است صراحی بدو زانو(۱)

بریك پای خواستن پیاله وبدو زانو نشستن صراحی درصورتیکه هر یك از پیاله وصراحی‌را یك پای بیش نیست مجاز عقلی است ودر صورتیکه صراحی را بصورت شیر و گاو و سایر حیوانات میساخته و بدان شراب میخورده اند ، حقیقت عقلی .

وبوالفرج گفته است :

فلك سیاست اوبسته برشهور و سنین　　زمانه طاعت اوبسته بر قلوب ورقاب(۲)

اگر لحظات ادوار فلکی سیاست اورا برشهور وسنین بندد . وطاعت اورا بر قلوب و رقاب نهد ، ومعتقد باستقلال تأثیر فلك نباشد اشکالی بدان متوجه نیست ، ودرغیر اینصورت دلیل است بر فطور عقیدت شاعر .

وچنانکه ناصرخسرو گفته است :

آسیمه بسی کرد فلك بیخبران را　　وآشفته بسی گشت بدوکار مهنّا

آسیمه کردن بیخبران ، ومهنّا گردیدن کار آشفته را بفلك اسنادداده واو را سبب مستقل دانسته با اینکه فلك در تأثیر استقلالی ندارد . و همو گفته است :

بازیست رباینده زمانه که نیاید　　زو خلق رها هیچ نه مولا و نه مولا

زمانه را که آنات غیر قارّه وازسنخ حرکت ووجوداست بباز رباینده مانند کرده ، که بنده و مولا از صید او رهایی نمییابند . وفیه اشکال کما مضی فی البیت السّابق . وهمو گفته است :

بریخت چنگش وفرسوده گشت دندانش

چو تیز کرد بر او مرگ چنگ دندانش

---

(۱) لباب الالباب ص ۱٦٦ س ۷ .　(۲) دیوان ابوالفرج رونی ص۱۵س٤ .

یعنی چون مرگ چنگ ودندان بر او تیز کرد ، چنگ ودندان او ریخت و فرسوده گشت . اسناد چنگ و دندان بمرگ دادن خطا ست ، مگر گوئیم مرگ را در ذهن خود بسبع مانند کرده ، وچنگ ودندان رابرای آن عاریت آورده است . وهذه استعارة بالکنایة . ونیز ازاوست :

نداند باغ ویران جز زبان باد نوروزی
بقول او کند ایدون همي آباد ویرانها

باغ ویران جز زبان باد نوروزی نمیداند . وبقول او ویرانها آباد میکند . باغ وباد را در ذهن بآدمی مانند کرده ودانستن زبان وآبا د کردن ویران بدان اسناد داده تا بر سامع تخییل دهد که مشبّه نیز از افراد مشبّه به است ، وهمور است

چو از برج حمل خورشید اشارت کرد زی صحرا
بفرمانش بصحرا پر مطرّا گشت خلقانها (۱)

یعني خورشید چون از برج حمل بسوی صحرا اشارت کرد ، کهنه پوشان صحرا بفرمان او زیور داده وآراسته گردیدند . اشارت خورشید و فرمانبرداری خلقانها از قبیل زبان باد وفهمیدن باغ است . هم اوراست :

نجوید جز که شیرین جان فرزندانش این جافی
ندارد سود با تیغش نه جوشنها نه خفتانها (۲)

یعنی دنیای جفا کار جز جان شیرین فرزندانش چیز دیگر نمیجوید . و جوشنها وخفتانها در برابر تیغ او سودمند نمیافتد . دنیا را بقهّار سفّاکی که جفا جوید مانند کرده . وبرای اواثبات تیغ کرده تا ویرا چون جفاجویان

---

(۱) خلقان ، بضم اول : کهنه (غیاث اللغة) ، (صراح اللغة) .
(۲) خفتان وخفدان ـ بفتح : جامهٔ قزاگند که روز جنگ پوشند (فرهنگ رشیدی) . (لغت فرس اسدی) .

وخونریزان تخییل دهد .   وله

همیگوید بفعل خویش هر کس‌را زما دایم

که من‌همچون تو ای بیهوش دیدستم‌فراوانها

تقول الدّنیا بلسان فعله ایهّا الغافل انّی رأیت مثلك کثیرا .

وله

اگر بیدار وهشیارّی و گوشت سوي من داری

بیاموزم ترا یکیك زبان چرخ ودورانها

همی گویند : کاین کهسارهای عالی محکم

نرستستند در عالم ز باد نرم و بارانها

چرخ و دورانها گویند : این کهسار های عالی محکم از باد نرم و بارانها نروئیده اند بلکه قدرت حق آنها را رویانیده . اسناد سخن گفتن بچرخ ودوران دادن خطاست زیرا چرخ ودوران استحقاق اسناد ندارند . الاّ ان یقال انّه مجازعقلیٌ اواستعارة مکنّیة لانّه شبّه الفلك و دورانه في نفسه بانسان ثمّ اسند القول الیه لیخیّل انّه من افراد الانسان .

و لله درّه حیث قال :

رمین کو مایهٔ تنها ست دانا را همیگوید

که اصلی هست جانها را که سوی آن شود جانها

یعنی زمین که مادّهٔ ترکیب اجساد است بمردم دانا میگوید : برای جانهای آدمیان اصلی‌است که بسوی آن باز گشت‌مینمایند .

و ایضاً له :

گر بخواب اندر کسائی دید این دیبای من

سوده کردی شرم وخجلت مر کسائی را کسا

سخن منظوم خودرا در لطافت واستحکام اجزاء وبهم پیوستن تارو

بود حروف بدیبا مانند کرده ، و اسناد سوده کردن کسا بشرم و خجالت مجاز عقلی‌است .

ولە ایضاً .

وآن نقاب عقیق رنگ ترا   کردخوش خوش بزرٌ ناب خضاب

نقاب را در سرخی بعقیق مانند کرده ، و نقاب عقیق رنگ را از رخسار جوان که ازطراوت سرخ وبرافروخته است ، وزرٌ ناب را اززردی رخسار که از ضعف و پیری بوجود آید ، استعاره آورده است . وخضاب کردن را که بر کنده پیر مستعار از دنیا اسناد داده مجاز عقلی میباشد ، زیرا غیر من هو له را در قابلیّت اسناد بمن هو له تشبیه نموده است .

و له

وین ستمگر جهان بشیر بشست   بر بنا گوشهات پرٌ غراب

یعنی اینجهان ستمگر موی بنا گوشهای ترا که چون پرٌ غراب سیاه بود ، از پیری مانند شیر سپید کرد . این اسناد نیزعقلی است ، زیرا جهان از قبیل من هوله قابل اسناد نیست .

و اوراست :

آنست‌نیکبخت که پوشیده بین‌دلش   ازحشر بریقین‌بگواهي گیاشده‌است

یعنی‌نیکبخت کسی‌است که‌دل‌پوشیده بین‌اواز گواهي گیاه بروز حشر یقین پیدا کند . گواهی گیاه کنایه و تخییل است وشهادت و کلام اوذاتی .

فالکلٌ بالذّات له دلالة   حاکیة جماله جلاله (۱)

---

(۱) رجوع کنید بشرح منظومهٔ حکمت سبزواری ص ۱۷۷ .

باب دوم در احوال مسند الیه

و آن عبارت است از اموری که عارض مسند الیه میشود، بدون اینکه مسند واسناد دخالت داشته باشد مانند حذف وذکر وتعریف وتنکیر واعتبارات دیگر ازقبیل تقدیم وتأخیر وغیره که هریك بترتیب ایراد میشود.

حذف

آنستکه مسند الیه را بواسطهٔ قرینه واحتراز از لغو حذف نمایند مانند قول شاعر:

قال لی کیف انت قلت علیل   سهر دائم وحزن طویل

که بایستی گفته باشد «انا علیل» وبرای حذف مسند الیه نکاتي ذکر کرده اند: یکی بجهت احتراز از لغو چنانکه ذکر شد. و دیگر بجهت واگذاردن مخاطب بعقل خود زیرا دلالت عقل از دلالت لفظ اقوی است چنانکه منوچهری گفته است:

طاوس بهاری را دنبال بکندند   پرّش ببریدند وبکنجي بفکندند(۱)

که مسند الیه را برای عدول باقوی الدّلیلین محذوف ساخته است.

سوّم برای اختبار تنبّه یا مقدار تنبّه سامع است تا معلوم گردد که بواسطهٔ قرائن خفیّه منتقل میشود یا نه مانند اینشعر نظامی:

اوّل وآخر بوجود و صفات   هست کن ونیست کن کائنات

که حذف مسند در اینشعر از نظر اختبار عرف عامّ است. وشرف شفروه گفته است:

اندر نیام از پی تجهیز دشمنان
دارد سرا فکنی که بجوهر مرصّع است (۲)

---

(۱) دیوان منوچهری بکوشش دبیرسیاقی ص ۱۱۹ .
(۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم صفحهٔ ۲۶۴ .

وچنانکه ناصرخسرو گفته است :

شکم پر زلؤلوی شهوار دارد　　مشو غرّه خیره بروی چوقارش (۱)

ابر مسند الیه است وبرای تنبّه سامع حذف گردیده .

چهارم برای ایقاع در وهم مخاطب است که متکلّم زبان خود را از ذکر مسند الیه مصون میدارد . وصیانت زبان یا از نظر تعظیم وتفخیم مسند الیه است یا ازنظر تحقیر واهانت مثال اوّل : خلق الانسان ضعیفا (۲) که در این مثال مسند الیه یعني فاعل خلق که ذات پاك خداوند است تعظیماً حذف شده است . وچنانکه نظامی گفته است :

تازه ترین سنبل صحرای ناز　　خاصه ترین گوهر دریای راز

مسند الیه نام مبارك پیغمبر ﷺ است و تفخیماً حذف گردیده .

مثال دوم قتل الحسین علیه السلام که در اینمثال حذف مسند الیه بواسطۀ افادۀ تحقیر است . چنانکه فردوسي گفته است :

بنزدیك شاه اندر آمد بهوش　　چنان چون کسي راز گوید بگوش

بزد دشنه‌ای بر کمر گاه شاه　　رها شد بزخم اندر از شاه آه

مسند الیه یعني آسیابان که قاتل یزدگرد پادشاه ایرانست تحقیراً حذف گردیده است .

پنجم برای آنستکه مقام کلام اقتضای انکار نماید ، ومتکلّم بتواند کلام خود را انکار کند مانند فاسق فاجر که در اینمثال حذف مسند الیه یعنی (زید) برای آنستکه هر گاه متکلّم با مخاطب رو برو گردد بتواند انکار نماید .

ششم درجائی استکه معیّن ومعلوم باشد مانند خلق السموات والارض (۳)

---

(۱) دیوان ناصرخسرو ص۲۳۳ .　(۲) سورۀ نساء آیۀ ۳۳ .

(۳) سورۀ نحل آیۀ ۳ و سورۀ زمر آیۀ ۵ و سورۀ تغابن آیۀ ۳ .

که در اینمثال مسند الیه یعنی « الله » معلوم و معیّن است و از این قبیل
است اینشعر نظامی :

زین‌دوسه چنبر که برافلاك زد　　هفت کره بر کرهٔ خاك زد

دو سه چنبر اجرام فلکی وهفت کره هفت اقلیم ربع مسکون است
ومسندالیه یعنی پدیدآرندهٔ آنها چون معلوم ومعیّن‌است حذف شده‌است .

هفتم برای ادّعاءِ تعیین است مانند اینکه بپارسی گویند مملکت را
آباد کرد ، یاویران وشخص اوّل مملکت که پادشاه ومسند الیه است نام
نبرند وچنانکه جمال عبدالرّزاق گفته است :

که یار نفس ناطقه از راه تربیت　　که جان نفس نامیه درنشو(۱) ودرنما

که مسند الیه را بجهت ادّعای تعیین حذف کرده است .

جهات دیگری برای حذف مسند الیه نیز هست مانند قول صیّاد
غزال‌غزال که اگرمسندالیه را ذکر کند یعنی گوید : هذا غزال‌فاصطادوه
ممکن است غزال از دست برود . ومانند اخفاء از سامعین که در حضورند
چنانکه در مجمعی گویند (آمد) ومسند را ذکرنکنند وچنانکه خاقانی
گفته است :

چون دید که در سخن تمامم　　حسّان عجم نهاد نامم (۲)

ظاهراً ممدوح را بجهت اخفاء از سامعین که برتملّق حمل ننمایند
محذوف‌ساخته است . وچنانکه شرف الافاضل محمّدبن عمرالفرقدی گفته‌است

همه عقیق لب وسرو قدّ ونرگس چشم
همه سخنور و گل عارض وبنفشه عذار (۳)

---

(۱) استعمال این کلمه بمعنی نمو غلط مشهور است وصحیح نشاء است چه
وی مهموز است نه ناقص (تعلیقات قزوینی برلباب‌الالباب ص٥٦٤ س٢٠)
(۲) تحفة‌العراقین‌ص ۲۲۱ س٦ .　(۳) لباب‌الالباب ص٤٦٧ طبع تهران .
ظاهراً باید مصراع ثانی اینشعر چنین باشد : همه‌سمن‌برو گل‌عارض وبنفشه عذار

وممدوح را بجهت اخفاءِ ازسامعین نام نبرده است . وازهمین قبیل است امثال سائره ایکه در آنها مسند الیه حذف گردیده چنانکه در جملهٔ (رمیته من غیر رام) وچون تمثیل آورند باید بهمان صورت اصلی بدون تغییر وتبدیل ادا نمایند یعنی نگویند (هذا الکلام منّی رمیته من غیر رام) با اینکه بایستی چنین گویند . و چنانکه در مثال شنشنة اعرفها من اخزم) که باید گویند : هذه العادة منه شنشنة اعرفها من اخزم . وچنانکه جملهٔ (عالیها سافلها) که مقتبس است از آیهٔ شریفهٔ ، جعلنا عالیها سافلها (۱) در مقام تمثیل بآشفته شدن امری یا دگرگون شدن بنائی استعمال میشود چنانکه جامی گفته است :

نامزد کن بزمین زلزله ها ساز از آن عالیها سافلها

چون عرب غالباً در مواضع مدح وذمّ وترحّم مسند الیه را حذف مینماید . در اینصورت هرگاه مقتضای مقام مدح یا ذمّ یا ترحّم باشد مسند الیه بتبع عرب حذف میشود . مانند الحمد لله الحمید ای هوالحمید ومانند اینشعر نظامی :

مبدع هرچشمه که جودیش هست مخترع هرچه وجودیش هست

ومراد حذف مسند الیه است یعني واجب الوجود که فاعل مبدعات ومخترعات است و مانند اشتم زیدا الفاسق ای هوالفاسق ، که مسند الیه را چون مذموم بوده حذف کرده است . وچنانکه ناصرخسرو گفته است :

گاهي عروس وار بپیش آید با گوشوار و یاره و با افسر

با صد کرشمه بسترد از رویت با شرم گرد باستي(۲) ومعجر (۳)

---

(۱) سورهٔ هود آیهٔ ۸۲ .

(۲) فولاد آهن ونوعی ازنیزه وسنان . (غیاث اللغات) . (برهان قاطع) .

(۳) معجر بکسراول : مقنعه وروپوش زنان (غیاث اللغات) .

گاهی هژبر وار برون آید / با خشم عمر و وباشغب (۱) عنتر

دیوانه وار راست کند تا که / خنجر بسوي سینه ت وزی‌حنجر(۲)

و مقصود دنیای فریبنده است که گاهي عروس وار جلوه گری مینماید ، ومردم را بعشوه خود میفریبد . و گاهی هژبر وار با خشم‌عمرو وعنتردیوانه وار ، با خنجر کشیده بسوی سینه وحنجرمیشتابد .

و گاهی در مقام ترحّم مسند الیه را حذف مینمایند مانند : ترحّم زیدا المسکین ای هو المسکین وچنانکه سعدی گفته است :

چو بیچاره شد پیشش آورد مهد / که ای سست مهر فراموش عهد

یعنی چون مادر بیچاره شد گاهواره را پیش فرزند آورد و ویرا برسست مهری وفراموشی عهد آگاه ساخت .

موارد ذکر مسند الیه

ذکر مسند الیه موارد وجهاتی دارد وعبارتست از :

مورد اوّل : اصل در کلام ذکر مسند الیه است ، و در صورتیکه مقتضی عدول ازاصل نیست نباید حذف گردد . مانند اینشعرمسعود نوکی:

پیش چشمش دستهٔ نرگس بخدمت‌ایستاد

در چمن چون پیش لاله سرو بستان ایستد (۳)

که چون مقتضی عدول از اصل نیست ، مسند الیه را حذف‌نکرده است . وشمس‌الدّین محمّدبن عبدالکریم طبسی گفته است :

طوطی مقالتی که ز تأثیر نطق او / شاخ شکر دمید زجرم نحیف نی(۴)

وچنانکه معزّی گفته است :

---

(۱) : بالفتح وفتح هردو : شور وخروش وفتنه وفساد (غیاث اللغة) .

(۲) دیوان ناصرخسرو ص۱۴۸ . (۳) لباب‌الالباب جلد دوم ص۴۵۳ .

(۴) لباب الالباب جلد دوم ص۴۶۲ .

زدوده تیغها اندر کف ایشان چو نیلوفر
شده نیلوفر ازخون بداندیشان چوآذریون (۱)

یعنی تیغهای نیلوفری رنگ از خون بداندیشان مانند آذریون سرخ وبرافروخته گردیده است . وفرّخی گفته است :

باغها داشتم پر از گل سرخ دشتها پر شقایق نعمان (۲)

وچنانکه بونصر شاذی گفته است :

دانش وآزادگی ودین ومروّت این همه را خادم درم نتوان کرد

وعمعق گفته است : (حدائق السحر)

اگر موری سخن گوید و گر مویی روان دارد
من آن مور سخن گویم من آن مویم که جان دارد
(حدائق السحر ص ۴۵)

که لفظ (من) در مصراع ثاني ضمير منفصل فاعلی و مسند اليه میباشد . ورشید وطواط گفته است :

ای لب تو گونهٔ شراب گرفته وعدهٔ تو عادت سراب گرفته

مورد دوّم : ذکر مسندالیه از روی احتیاط است ، برای ضعف تألیف و عدم اعتماد بر قرائن یعنی چون قرائن کلام ضعیف است ، و مورد اعتماد متکلّم نیست در اینصورت نمیتوان مسند الیه را حذف کرد چنانکه رضی-الدّین نیشابوری گفته است :

---

(۱) آذریون : بروزن ومعنی آذرگون است که نوعی ازشقایق و گل همیشه بهار باشد ، ونام نباتی است که شکوفه اش در نهایت سرخی باشد (برهان قاطع)
(۲) نوعی ازلاله است وسمیت لحمرتها تشبیهاً بشقیقة البرق و اضیف الی النعمان بن المنذر لانه حمی ارضاً کثر فیها ذلك (ناظم الاطباء) واطبای قدیم شقایق نعمان را برای تسکین درد احشاء وسایر اعضاء بکارمی برده اند (مخزن الادویة ص ۳۷۹) . (قانون بوعلی سینا ص ۲۳٤) .

اي پسر نیك زحدّ می ببری کار جمال

باچنان حسن زتوصبر کنم اینت محال(۱)

مورد سوّم : ذکر مسندالیه برای تنبیه است بر غباوت سامع یعني میخواهد بفهماند که سامع غبيّ و کودن است چنانکه ناصرخسرو گوید :

عالم قدیم نیست سوی دانا مشنومحالدهری‌شیدارا (۲)

چون سامع غبیّ است وحدوث عالم را درك نمیکند ، در اینصورت مسند الیه را ذکر کرده تا وی را آگاه نماید وهمو گوید :

آبی است جهان تیره و بس ژرف و بد ودر

زنهار که تیره نکنی جان مصفّا

مورد چهارم : ذکر مسند الیه بجهت ایضاح وزیادت تقریر وتثبیت حکم است . در اینصورت اگر مسند الیه ذکر نشود اثبات حکم محقّق و مقرّر نخواهد شد ، مانند آیهٔ شریفهٔ « اولئك علي هدی من ربّهم واولئك هم المفلحون » (۳) که در اینمثال مسند الیه یعنی اولئك ذکر شده ، ودو جهت هدایت وفلاح را بتکرار مسند الیه آورده است ، و هریك از ایندو بتنهائي در امتیاز مؤمنین کافی بوده است ولی تکرار اسم اشاره مفید تقریر وتثبیت حکم میباشد وازهمین قبیل است قول نظامی :

چون قدمت بانگ بر ابلق زند جز تو که یارد که انا الحق زند

که تکرارمسندالیه‌دراینمثال بجهت‌تقریرحکم‌است . وچنانکه‌شرف شفروه گفته است :

---

(۱) المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۲۴۹ طبع تهران .

(۲) برای اطلاع از معانی حدوث زمانی که مسبوق بودن شیئی است بزمان و حدوث ذاتی که مسبوق بودن شیئی است بعلت ، رجوع کنید بکتاب‌حکمة المتعالیه معروف باسفار درمرحلهٔ تاسعه فصل اول ص۲٦۲ س ۳ .

(۳) سورهٔ بقره آیهٔ ٥ .

جز حلقهٔ خلخال وسوار دستت پای تو که دارد وز بر دست تو کیست(۱)

مورد پنجم : ذکر مسند الیه بجهت تعظیم وتفخیم است مانند « لا إله الاّ هو الحيّ القيّوم » (۲) وچنانکه خاقانی گفته است :

مرکبان شاه را چون جوزهر بر بسته دم
گفتی از هر جوزهر جوزای ازهر ساختند (۳)

و چنانکه منجیك ترمذی گفته ست .

خدایگانا فرخنده مهرگان آمد
زباغ گشت بتحویل آفتاب احوال(٤)

مهرگان شانزدهم روزاست از مهرماه و نامش مهر و اندر این روز افریدون ظفر یافت بر بیور اسب جادو ، آنکه معروف است بضحّاك (٥) .

مورد ششم : ذکر مسند الیه برای اهانت و تحقیر است مانند جملهٔ (سارق گرفته شد) که دراینمثال ذکر سارق بجهت تحقیرواهانت میباشد .

و از این قبیل است قول شمس الدّین محمّد بن عبدالکریم طبسی :

آن شنیدستی که نمرود از مقام افتخار
مدّتی میسود بر گردون کلاه سروری

الی ان قال :

آن بلا دانی بنمرود از چه معنی میرسید
با تو گویم گر مرا از اهل تهمت نشمری

---

(۱) المعجم فی معائیر اشعار العجم ص ۲٦٤ س ۷ طبع تهران .
(۲) سورهٔ آل عمران آیهٔ ۲ . (۳) ابوریحان بیرونی درمعنی جوزهر گوید : چون سطح فلك مایل بکرانست از سطح منطقة البروج بضرورت هر دو دایره بدوجای برابر تقاطع کردند همچنانکه منطقة البروج با معدل النهار بدو جای برابر تقاطع کرده اند پس نام جوزهر بر این دو نقطه همیافتد (التفهیم ص۱۲۲) . (٤) لباب الالباب ص۲٥۲ س۱٤ طبع تهران .
(٥) التفهیم ص ۲٥٥ .

ایزدش هر لحظه میفرمود تعذیبی دگر

تا چرا آورد بیرون رسم کر کس‌پروری (۱)

که ذکر نمرود بواسطهٔ اهانت و تحقیر است .

مورد هفتم : ذکر مسند الیه بجهت استلذاذ است بذکر او چنانکه عاشق پیوسته معشوق خودرا بیاد میآورد مانند قول‌سعدی :

بخت باز آیداز آن‌در که‌یکي‌چون‌تودر آید

روی میمون تو دیدن در دولت بگشاید

صبر بسیار ببایـد پدر پیر فلك را

تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

این لطافت که تو داری همه دلها بفریبد

وین بشاشت که توداری همه غمها بزداید

و معلوم است که ذکرمسند الیه در این اشعار بجهت استلذاذ‌میباشد و چنانکه مجنون عامری گفته است :

یقولون لیلی سودة حبشیّة فلولا سوادالمسك ما كان غالیا

وله

عليّ لئن لاقیت لیلی بخلوة زیارة بیت الله رجلان حافیا

ونظامي‌راست

لیلي که بخوبی آیتی‌بود وانگشت‌کش ولایتی‌بود

وله

لیلي که چنان ملاحتی داشت در نظم سخن فصاحتی‌داشت

که در این اشعار پیوسته بجهت‌استلذاذ ، مسند الیه‌را ذکر کرده است .

مورد هشتم : ذکرمسندالیه برای‌تبرّك بنام‌اوست ، مانند اینکه‌درپارسی

(۱) لباب الالباب جلد دوم ص ٤٦٤ .

گویندپیغمبر فرموده است . وچنانکه نظامی گفته است :

احمد مرسل که خرد خاك اوست　　هر دو جهان بستهٔ فتراك اوست

تازه ترین سنبل صحرای ناز　　خاصه ترین گوهر دریای راز

که ذکر مسند الیه در شعر اوّل بجهت تبرّك بنام مبارك اوست .

مورد نهم : ذکر مسند الیه برای بسط وایضاح کلام است واین در جایی‌است که ایضاح وذکر آن مطلوب باشد مانند مقامات مدح چنانکه حمید الدّین تاج الشّعراء دهستانی گوید :

بزرگوارا آنی که بی عنایت تو　　زاهل‌فضل وهنر کس بنام‌ونان نرسد

بپیش رأی رفیع تو برزمین کس‌را　　حدیث رفعت خورشیدآسمان‌نرسد(۱)

وچنانکه ظهیر فاریابی گوید :

طاوس‌جان بجلوه در آید زخرّمی　　گرطوطی‌لبت بحدیثی زبان دهد(۲)

ومحمّد بن عثمان عتبی گفته است :

اوج خضرای بسیط از وی ملمّع درنجوم

موج دریای‌محیط از وی‌مرصّع از درر (۳)

که ذکر مسند الیه در این اشعار از جهت ایضاح کلام و تکرار ذکر ممدوح است .

مورد دوازدهم ذکر مسند الیه از روی تفاخر ومباهات است مانند اینکه گویند پیغمبر ما رسول الله (ص) است که ذکر پیغمبر در این مقام بجهت افادهٔ افتخارمیباشد . واز همین‌قبیل‌است ترکیب بند معروف جمال‌ـ الدّین عبدالرّزاق اصفهانی که در نعت پیغمبر گفته است :

ای از برسدره شاه راهت　　وی قبّهٔ عرش تکیه گاهت

---

(۱) لباب‌الالباب جلد دوم ص ۴۹۵ طبع تهران .

(۲) لباب‌الالباب جلددوم ص۴۶۰ س۱۹ .　(۳) لباب الالباب ص ۴۴۹ .

ای طاق نهم رواق بالا   بشکسته ز گوشهٔ کلاهت الخ(۱)

مورد یازدهم ذکر مسند الیه بجهت تهویل وترساندن سامع است مانند آیهٔ شریفهٔ انّ الله شدید العقاب (۲)

وچنانکه ناصر خسرو گفته است:

چون تو بسی بحر وبر افکنده است   این صعب دیو جاهل بدمحضر (۳)

ومراد دنیای فرو مایه است که بدیو جاهل بدمحضر توصیف گردیده وذکر آن برای تهویل سامع میباشد.

وچنانکه فردوسی گفته است:

کنون گر تو در آبِ ماهی شوی   ویا چون شب اندر سیاهی شوی

وگر چون ستاره شوی برسپهر   ببرّی ز روی زمین پاك مهر

بخواهد هم از تو پدر کین من   چو بیند که خشت است بالین من

از آن نامداران گردن کشان   کسی هم برد نزد رستم نشان

که سهراب کشته است وافکنده خوار

همی خواست کردن ترا خواستار

که مقصود تهویل و ترسانیدن سامع است از ذکر رستم که مسند الیه میباشد وچنانکه ادیب عبدالله کاتب در وصّاف آورده است:

خیّاط روزگار ببالای هیچکس   پیراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

نقدی نداد هر که حالی دغل نشد

نقشی نباخت چرخ که آخر دغا نکرد(۴)

مورد دوازدهم: ذکر مسند الیه بجهت تعجّب است مانند اینکه

---

(۱) دیوان جمال الدین اصفهانی باهتمام ادیب نیشابوری ص ۱۸۵.

(۲) سورهٔ حشر آیهٔ ۸. (۳) دیوان ناصرخسرو ص ۱۴۷ س ۲۴.

(۴) وصاف الحضرة ص ۲۸۹ طبع بمبئی.

گویند : سحبان از فصحای عربست .

وچنانکه فردوسی گفته است

بزرگان ایران گشاده دلند / توگوئی که آهن همی بگسلند

بزرگان ایران مسند الیه وبجهت اعجاب سامع ذکر گردیده است

وفرّخي گفته است :

بلی سکندر سر تا سرجهان بگرفت / سفر گزید وبیابان برید وکوه کمر

وچنانکه رشیدالدّین وطواط گفته است :

از نظم من برند بهرخطّه یادگار / از نثر من زنند بهر بقعه داستان

هم کاتب بلیغم و هم شاعر فصیح / هم صاحب بیانم وهم حاکم بنان

وچنانکه قوامی گنجوی در صفت اسب گفته است :

ز باد تاختنش همچنانکه آب از باد / شکنج گیر شود روی گنبد اخضر

بگرد ساغر با ریك لب زهشیاري / چنان رود که نجنبد نبیذ در ساغر(۱)

مورد سیزدهم : ذکر مسند الیه بجهت اشهاد است یعنی میخواهند کسی را برای کاری گواه گیرند مانند : فلان شاهد في هذه القضيّة . و چنانکه در قول حافظ :

خدا داند که حافظ را غرض چیست / و علم الله حسبی من سؤالی (۲)

وچنانکه فرّخی سیستاني گفته است :

دل من همی داد گویی گوایی / که باشد مرا روزی ازتو جدایی

جدايي گمان برده بودم ولیکن / نه چونانکه یکسو نهی آشنایی

نگارا من از آزمایش به آیم / مرا باش تا بیش از این آزمایی

بلی هرچه خواهد رسیدن بمردم / بر آن دل دهد هر زمانی گوایی

---

(۱) نقل ازمجلهٔ ارمغان سال نوزدهم شمارهٔ ۷ ص ٤٣٦ .

(۲) دیوان حافظ تصحیح علامهٔ قزوینی . ص۳۲٦ س ٦ .

لفظ دل مسند الیه واز جهت اشهاد ،مذکوراست .

مورد چهاردهم : ذکرمسند الیه بجهت تسجیل است ، یعنی میخواهند موضوعی را در دفتری یا در جای دیگر مسجّل و مسلّم دارند ، تا پس از آن قابل انکار نباشد مانند اینکه گویند قاضی نام مدّعی علیه را با تمام خصوصیّات او در دفتر خود مسجّل نموده است . ومدّعی علیه را که مسند الیه میباشد از جهت تسجیل ، ذکر میکند ، تا اگر خواهد انکار کند نتواند چنانکه ناصر خسرو در مقام تعییر عنصری گفته است :

پسنده است بازهد عمّار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را
من آنم که در پای خوکان نریزم مر این قیمتی درّ لفظ دری را

ومقصود تسجیل مسند الیه است یعنی عنصری تا انکار اسناده ممکن نگردد . موارد ونکاتی که در ذکر مسند الیه ایراد شد باید بواسطهٔ قرائن اطراف کلام معلوم گردد ، یعنی آنجا که مورد تخییل باقوی الدّلیلین است با آنجا که مورد اختبار فهم سامع است مخلوط ومشتبه نگردد .

تعریف مسند الیه

آنستکه مسند الیه را معرفه (۱) بیاورند بر وجهیکه در خارج بر ذات محقّق و معیّنی باشارهٔ وضعیّه دلالت نماید . و معرفه عبارتست از الفاظی که بر اشیاءِ خاصّی وضع گردیده است . و چون مقصود متکلّم از کلام خود افادهٔ حکم یا لازمهٔ آنست . بنا بر این هرقدر مسندالیه از ذهن دورتر گردد ، فائدهٔ حکم تمامتر میشود ، چنانکه هر قدر قیود زیادتر شود مسند الیه از ذهن بیگانه تر ودورتر میگردد . ومعلوم است که درصورت

---

(۱) معرفه اسمی است که موضوع بود بوضع جزئی یا بوضع کلی برای چیزی که نزد متکلم ومخاطب معهود و معین باشد .
(نقل از رسالهٔ مفرد وجمع آقای دکتر محمد معین)

تعریف و زیادت قیود فائدت کلام تمامتر و کاملتر خواهد شد . و چون تعریف وجوه متفاوتی دارد که بهر یك از آنها اغراض مختلفی تعلّق میگیرد تفصیلا هریك را ایراد مینمائیم .

تعریف مسندالیه باضمار

آنستکه مسندالیه را بصورت ضمیر آورند .

چنانکه سعدی آورده است :

من ندانستم از اوّل که تو بیمهر و وفائی

عهد نابستن از آن به که ببندی و نپایی

لفظ (من) ضمیر منفصل فاعلی ومسندالیه است .

وچنانکه در کشف الاسرار آورده است :

سیّارهٔ عشق را منازل مایيم زاشکال جهان نقطهٔ مشکل مایيم

چون‌قصّهٔ عاشقان‌بیدل‌خوانند سر قصّهٔ عاشقان بیدل‌مایيم(۱)

وچنانکه سعدی در مقام خطاب گفته است :

تو که گفته‌ای تأمّل نکنم جمال خوبان

بکنی اگر چو سعدی نظری بیازمائی

وابوالقاسم باخرزی در مقام تکلّم گفته است :

من می بروم بیا مرا سیر ببین وین حال بصد هزار تشویر ببین(۲)

وسعدی گفته است :

تو از هر در که باز آیی بدین خوبی وزیبایی

دری باشد که از رحمت بروی خلق بگشایی

لفظ (تو) ضمیر منفصل فاعلي دوم شخص ومسند الیه است .

---

(۱) کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشید الدین میبدی ص ۷٦۱ س ۲۰ . (۲) لباب الالباب جلد اول ص ٦۹ س ۱۸ .

و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

تو چو خرگوش چه مشغول شدستي بگيا

گر بسر برت عقابست و بگرد تو کلاب

یعنی چگونه چون خرگوش بگیاه مشغول شده ای اگر بر سر توعقاب وبگردت کلاب است . خرگوش را از آدم غافل و گیاهرا ازحُطام دنیا وعقاب را از مرگ و کلاب را از مردم دنیا که چون سگان برمرداری گرد آیند استعاره آورده . خرگوش و عقاب و کلاب مستعار و آدم غافل وحُطام دنیا ومرگ و مردم دنیا ، مستعار له و مشغول شدن از ملایمات مستعار منه میباشدو این استعاره کنایه وتخییل وترشیح و باعتبار اجتماع اطراف وفاقیّه است ، جزعقاب ومرگ که دراین استعاره ، مستعارله ومستعار-منه باهم عناد دارند وبااین اعتبارعنادیّه میباشد.

ورشید الدّین وطواط گفته است :

تویی آنکس که در بدایع نظم مثل تو روزگار ننماید (۱)

وچنانکه ابن هرمه در رثاء پسر خود گوید :

فانت من الغوائل حين ترمى ومن ذمّ الرّجال بمنتزاح(۲)

لفظ (انت) ضمير منفصل فاعلي ومخاطب ومسند اليه میباشد .

وبو حنیفهٔ اسکافی گفته است :

بقاب قوسين آنرا برد خدای که او

سبك شمارد در چشم خویش وحشت غار (۳)

متکلّم باید در مقام خطاب بشخص معیّنی توجّه داشته باشد . چنانکه سعدی گفته است :

---

(۱) لباب الالباب جلداول ص۸۰ س۲۳ . (۲) نقل از شرح نظام نیشابوری ص ۱۷ س ٦ . (۳) نقل از تاریخ بیهقی ص ۲۵۷ س ۵ .

نکارینا بهر تندي که میخواهی جوابم ده

اگر تلخ اتفاق افتد بشیرینی بیندایی

گاهی درصدر کتب وبعضي عناوین ، خطابرا بطورعموم القاء مینمایند تا برسبیل بدل تمام افراد مخاطب را شامل شود مانند آیهٔ شریفهٔ « و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رئوسهم عند ربهم » (۱) که در اینمثال خطاب بپیغمبر است ولی بطور عموم آورده ، تا هر کسی قرائت مینماید ، مورد خطاب قرار گیرد ، وفضیعت حال مجرمین راکه در نهایت ظهور است در نظر آرد ، واز همین قبیل است این شعر ناصرخسرو :

اگر تو زآموختن سر نتابی
بجوید سر تو همی سروری را

وسعدی گفته است :

اگرنفع کس در نهاد تو نیست
چنین گوهر وسنگ خارا یکی‌است

که در این اشعار خطاب را بطور عموم القاء نموده ، تا بر سبیل بدل افراد مخاطب را شامل گردد .

تعریف مسند الیه بعلمیت

این تعریف بجهت آنستکه مسند الیه بطور تعیین در ذهن حاضر گردد . مانند آیهٔ شریفهٔ قل هوالله احد ومانند قول علاءالدین غوری :

بهرامشه بکینهٔ من چون کمان کشید
کندم بکینه از کمر او کنانه را (۲)

پشتي خصم گرچه همه رای ورانه بود
کردم بگرز خرد سر رای ورانه را (۳)

ورشید طواط گفته است :

---

(۱) سورهٔ سجده آیهٔ ۱۳ (۲) کنانه ، بکسر اول کیش تیر که آنرا ترکش گویند غیاث اللغة (۳) رانه ، ظاهراً همان راناست که بلغت هندی لقب شاهزادگان و وراجگان است (نقل از تعلیقات قزوینی بر لباب الالباب ص ۵۹۰ س ۱۰)

قطب دین اتسز غازی که برفعت قدرش
هست باکنگرهٔ چرخ برابر گشته
وچنانکه نظامی گفته است :
چو خسرو نامهٔ شیرین فرا خواند از آنشیرین سخن عاجز فروماند
وطرفة بن عبد بکری گفته است :
لخولة اطلال ببرقة ثهمد یلوح کباقی الوشم في ظاهر الید (۱)
وجه دیگر از آوردن مسند الیه بصورت علمیّت بجهت تعظیم و تفخیم است چنانکه نظامي گوید :
احمد مرسل که خرد خاك اوست هردو جهان بستهٔ فتراك او است
و گاهی بجهت اهانت وتحقیر است مانند هرب المعاویة وچنانکه عنصری گفته است :
نمرود بگاه پور آذر میگفت خدای خلق ماییم
جبّار بنیم پشّه او را خوش داد سزا که ما گواییم
که نمرود را تحقیراً واهانة بصورت علمیّت آورده است .
گاهی آوردن مسند الیه بصورت علم از جهت کنایت واشارت است باعمال اومانند آیهٔ شریفهٔ : تبّت یدا ابی لهب وچنانکه مولوی گفته است:
دیو اگر عاشق شود هم گوی برد جبرئیلی گشت وآن دیوي بمرد
اسلم الشّیطان اینجا شد پدید که یزیدی شدز فضلش بایزید (۲)
یعنی اگر دیو جسد با روح در آمیزد از طبیعت دیوی در آید وبطبیعت ملکی گراید . چنانکه یزیدی بدن از فضل آمیزش نفس ببا یزیدی تبدیل میگردد . وذکر یزید وبا یزید ودیو وجبرئیل برای اشارت و

---

(۱) طرفه : از قصیده سرایان معلقات است ـ رجوع کنید بسبعهٔ معلقه
(۲) احادیث مثنوی از استاد فروزانفر ص ۱۴۸ و ۲۱۹

کنایت باعمال آنها میباشد . وچنانکه نظامی گفته است :

شغال و گرگ وزاغ این ساز کردند
که از شخص شتر سر باز کردند (۱)

واین اشاره است بداستان زاغ و گرگ وشکال که ملك را برغدر تحریض کردند . وبر نقض عهد دلیر گردانیدند ، واشتر بیچاره را در کوزهٔ فقاع انداختند (۲) چنانکه بوزینگان نصیحت مرغ وحدیث کرم شبتاب نپذیرفتند و در ازاء محبّت او خیانت کردند (۳) دراینشعر

ز نا اهلان همان بینی در این بند
که دید آن ساده مرغ از کپیّی چند (٤)

گاهی ذکر مسند الیه بصورت علمیّت از جهت استلذاذ وتبرّك است . چنانکه مولوی گفته است :

گفت پیغمبر قناعت چیست گنج — گنج را تو وا نمیدانی زرنج (٥)

وگاهی برای تفأّل چنانکه ظهیر گوید :

سلطان شرق و غرب قزل ارسلان که نیست
با صدمت رکابش ایّام را توان

قزل ارسلان تفخیماً وتفأّلا ذکر گردیده است .

وگاهي بجهت تطیّر است چنانکه ظهیر گفته است :

منسوخ گشت قصّهٔ کاوس وکیقباد — افسانه‌شد حکایت دارا واردوان

---

(۱) خسرو وشیرین نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ٤٠٧ .

(۲) کلیله ودمنه تصحیح آقای قریب ص ۹۳ و۹٤ و۹٥ .

(۳) کلیله ودمنه ص ۱۰٤ و۱۰۳ (٤) خسرو وشیرین نظامی ص٤٠٧س۸

(٥) اشاره است بحدیث : « القناعة مال لا ینفد وکنزلا یفنی » (احادیث مثنوی ازآقای استاد فروزانفر ص ۲۲) .

وگاهی بجهت تسجیل است

چنانکه در قول ناصر خسرو :

من آنم که در پای خوکان نریزم　　مر این قیمتی درّ لفظ دری را

تعریف مسند الیه بصورت موصول

تعریف مسندالیه بصورت موصول از جهت آنستکه متکلّم از خصوصیّات مسند الیه غیر از تعریف صله چیز دیگری نمیداند چنانکه در این مثال تازي الذّی کان معنا امس رجل عالم ، ذکر مسند الیه بصورت موصول براي دانایی متکلّم است بجملهٔ صله .

ومانند اینشعر دقیقی :

ابو سعد آنکه از گیتی براو بربسته شد دلها

مظفّر آنکه شمشیرش ببرد از دشمنان پروا (۱)

یعنی آنکه از گیتی دلها بر او بسته شده ابو سعد است و آنکه شمشیرش از دشمنان پروا برده مظفّر میباشد .

وبوشکور گفته است :

کسی کاندرآبست وآب آشناست　　ازآب ارچوزآتش نترسد سزاست

وشاهد در این اشعار معرفه آوردن موصول است بجملهٔ صله ، زیرا جز معهود بودن صله چیز دیگری برای تعریف مسند الیه نیست.

وعسجدی گفته است :

کسی کز خدمتت دوری کند هیچ　　برو دشمن شود گردون گردا(۲)

ولفظ هیچ مبالغه است در قلّت دوری .

---

(۱) پروا : فراغت وآرام (لغت فرس اسدی ص ۲) .

(۲) گردا : بفتح اول بروزن فردا مخفف گردان باشد (برهان قاطع) .

برهان قاطع

وعلي قرط گفته است :

رو همان پیشه که کردی پدرت　　هیزم آور ز رزوچین غوشا (۱)

که تعریف موصول‌را بجملهٔ صله آورده « ای ما فعل ابوك» .

وچنانکه کمال الدّین زیاد اصفهانی گفته است :

آنکس که جهان بنام او بود　　بر در گهش ازفنا نشانی‌است

وآنرا که سپهر بار کش بود　　دهلیز سراش کهکشانی‌است

یعني آنکس که فرمانش‌در سپهر نافذ بود ، دهلیز سرایش راه عبور مردم شد . ونیز ممکن است دهلیز سرای او را براه کاهکشان مانند کرده باشد چنانکه بوریحان بیرونی‌هم‌در التّفهیم ، کهکشان را راه کهکشان‌معنی کرده وبپارسیان نسبت داده است (۲)

گاهی مقصود متکلّم از ذکر مسند الیه بصورت موصول ، استهجان تصریح باسم است مانند اسماءِ قبائح وعورات که ازجهت استهجان ، بتصریح ذکر نمیکنند چنانکه سعدی گفته است :

کسي که از غم وتیمارمن‌نیندیشد　　چرا من‌ازغم وتیمارویشوم بیمار

چون مسند الیه فطرة پلید و حقیر بوده اسم آنرا صریح ذکر نکرده است . ونیز سعدی گفته :

هرآنکست که بآزار خلق‌فرماید　　عدوی‌مملکت‌است اوبکشتنش‌فرمای

یعنی آنکسیکه ترا بآزار خلق‌فرمان دهد دشمن کشور است ، بکشتن او فرمان ده . ومعلوم است که مسند الیه را چون قبیح دانسته صریح نام نبرده است

---

(۱) غوشا : سرگین گاو بود که بچراگاه زیر بیو کند و چون خشك شود برچینند (لغت فرس اسدی) .　(۲) التفهیم ابوریحان بیرونی ص ۱۱۵ س ٥ در معنی مجره (تصحیح استاد جلال الدین همائی) .

وگاهی بجهت زیادت تقریر وتثبیت حکم است مانند آیهٔ شریفهٔ «وراودته الّتی هو فی بیتها عن نفسه» (۱) که دراینمثال مسند الیه بصورت موصول از جهت توضیح وتقریر حکم وغرضی است که از آن خواسته‌اند.

وچنانکه سعدی گفته است:

آنکس از دزد بترسد که متاعي دارد عارفان جمع نکردند وپریشاني نیست

که ذکر مسند الیه بصورت موصول، برای تقریر اسناد ترس است بشخص صاحب متاع.

گاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول، وعدم‌تصریح‌باسم ازجهت تفخیم وتعظیم است مانند آیهٔ شریفهٔ «فغشیهم‌من‌الیمّ ماغشیهم» (۲) ومقصود تفخیم وتعظیم موج است وبیان عظمت و تهویل آن. و از این قبیل است این شعر اسدی طوسي:

کسی کش روان شد بدانش جوان گرش تن بمیرد نمیرد روان

وچنانکه منوچهری گفته است:

آنکه استادان گیتي بر حذر باشد از او

تو بنادانی مرو نزدیک او لا تعجلن

وگاهی از جهت تنبیه مخاطب است برخطائیکه در مضمون جملهٔ صله نموده است.

مانند اینشعر عبیدة بن طیّب:

انّ الّذین ترو نهم اخوانکم یشفی غلیل صدورهم ان تصرعوا

ومقصود تنبیه مخاطب است برخطائی که کرده است دراعتماد براخوت ایشان. وچنانکه عمادی گفته است:

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۲۳. (۲) سورهٔ طه آیهٔ ۸۱.

آنکس که یار و دوست ترا دارد از جهان

بي دوست می نشیند و بی یار میرود (۱)

یعنی آنکس‌را که یار و دوست مي پندارید ، پندارشما بخطا رفته زیرا او با اغیار است وخیانت میکند .

ونظامی گوید :

آنکه ورا دوستترین بود گفت در بن چاهیش بباید نهفت

واشاره است باشتباه مخاطب بمضمون جمله .

گاهی ذکرمسندالیه بصورت موصول ازجهت آنستکه مخاطب از ابتداءِ کلام بمضمون خبر انتقال یابد مانند ارصاد در علم بدیع وچنانکه در آیهٔ شریفهٔ «انّ الّذین یستکبرون عن‌عبادتی‌سیدخلون جهنّم دآخرین» (۲) که در این کلام مخاطب از مسند الیه صورت خبر را که از جنس عقابست بفطانت خود میفهمد .

ومانند قول‌سعدی :

آنکه پای‌ازسرنخوت ننهادي‌برخاك عاقبت خاك شد وخلق برومیگذرند

وچنانکه منوچهری دامغانی گفته است :

آنکه او شاکر بود باشد ز خیل اکرمین

وانکه نا شاکر بود باشد رحیل آلاخرین

وگاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول‌از جهت تعریض است بشأن خود مسند الیه .

مانند اینشعر فرزدق :

انّ الّذی سمك السّماء بنی لنا بیتا دعائمه اعزّ واطول (۳)

---

(۱) سخن و سخنوران از استاد فروزانفر جلد اول ص ۱۷۸ س ۱۱ .

(۲) سورهٔ مؤمن آیهٔ ۶۳ (۳) الدعائم جمع دعامه : وهی اعمدة البیت (معجم الادباء)

که در اینمثال تعریض وایذان است بشأن مسندالیه که ذات خدای بزرگ میباشد.

واز این قبیل است اینشعر سنایی:

آنکه تا باد عفو او بوزید غرق عفو است کشتی عصیان

وله ایضاً.

آنکه آنساعت که او را چرخ آبستن بزاد

شد عقیم سر مـدی از زادن چـون او پسر

گاهی آوردن مسند الیه بصورت موصول ازجهت تعریض وایذان شأن دیگری است که درجملهٔ صله ذکر میشود مانندآیهٔ شریفهٔ «الّذین کذّبوا شعیباً کانوا هم الخاسرین» (۱) کهمقصودتعظیم شعیب است واینمعني ضمناً استفاده میشود. ونظامی گفته است:

آنکه ترا دیده بود شیرخوار شهد تو زهریش بود ناگوار (۲)

یعنی آنکه ترا خرد دیده هرگز ببزرگیت اقرار نمیکند، واگر شهد باو بدهي ازحسد در دهانش زهر است، شاهد آوردن مسند الیه است بصورت موصول برای ایذان واعلان وشأن دیگری وآن ممدوح است.

وگاهی از جهت تقریر خبر است مانند اینشعر:

انّ الّتی ضربت بیتاً مهاجرة بکوفة الجند غالت ودّها غول

که مسند الیه را برای تقریر خبر بصورت موصول آورده است، زیرا خبر را بصراحت ذکر کرده وتثبیت نموده است.

ومانند قول سنائی:

آنکه او را برسر حیدرهمیخوانی امیر کافرم گر میتواند کفش قنبر داشتن

ومانند قول ناصر خسرو:

---

(۱) سورهٔ اعراف آیهٔ ۹۱. (۲) مخزن الاسرار ص ۱۴۸ س ۱۴.

کسیکه ترا می نکوهش کند بگویش هنوزم ندانسته ای

وگاهی برای اشاره‌است باستهجان خبرمانند « انّ الّذی لایعلم‌الفقه صنّف الفقه » وچنانکه نظامي گفته‌است :

آنکه ستانی وبیفشانیش بهتر از آن نیست که نستانیش

ومقصود نکوهش مال دنیاست که مورد انتفاع واقع نمیشود .

دهمو گفته است :

آنکه رصد نامهٔ اختر گرفت حکم زتقویم کهن بر گرفت

ظاهراً اشاره بشخص خاصّی بوده است که استهجاناً او را ذکرنکرده و مضمون خبر نیز افادهٔ استهجان مینماید ، زیرا پیر پارینه را بتقویم پارینه مانند کرده است (۱) .

وگاهی بجهت اهانت و استهجان غیر خبر است مانند « انّ الّذی یتبع الشّیطان فهوخاسر » که مسندالیه بلفظ موصول دراینمثال برای اشاره نمودن بتخفیف غیرخبر که شیطان است میباشد .

واز این قبیل است اینشعر نظامي :

ایکه مسلمانی‌وکبریت نیست چشمه‌ای‌وقطرهٔ ابریت نیست

وگاهی از جهت انگیختن سامع است بر تعظیم یا تحقیر ویا ترحّم مسند الیه ، مانند «جاءِ الّذی اکرمك » که حذف مسند الیه دراینمثال برای اغراءِ است برتعظیم او ومانند « جاء الّذی اهانك» که مقصودانگیختن‌سامع است بر اهانت‌او ومانند «جاءِ الّذی‌سبی‌اولاده ونُهب‌امواله » که‌دراینمثال ها مسند الیه را ترحّماً بصورت موصول آورده است .

ومانند اینشعر نظامی که بجهت اغراءِ سامع ، مسند الیه راتعظیماً وتفخیماً بصورت موصول آورده است :

---

(۱) بنا براحتمال مردم وحید در مخزن الاسرار ص ۱٤۹ س ٥ .

وآنکه رخش پردگی خاص بود　　　آینهٔ صورت اخلاص بود

ولە

آنکه اساس تو برین گل نهاد　　　کعبهٔ جان در حرم دل نهاد

ولە

خاك شد آنکس که برین خاك زیست

خاك چه داند که در این خاك چیست

ونیز در تحقیر مسند الیه نظامی گفته است :

آنکه ورا دوستترین بود گفت　　　در بن چاهیش بباید نهفت

ودر افادهٔ ترحّم گفته است :

وآنکه بدریا درسختی کش است　　　نعل در آتش که بیابان خوش است(۱)

وگاهي برای تهکّم و استهزاء است مانند آیهٔ شریفهٔ « یا ایّها الّذی نزّل علیه الذّکر انّك لمجنون » (۲) ومقصود آوردن مسندالیه است بصورت موصول برای استهزاء وتهکّم زیرا اگر کفّار بر نزول ذکر معتقد بودند نسبت جنون بر پیغمبر نمیدادند . ومانند اینشعر نظامی

آنکه رصد نامهٔ اختر گرفت　　　حکم ز تقویم کهن بر گرفت

ومراد از آوردن مسند الیه بصورت موصول وعدم تصریح بذکر آن استهزاءِ و تهکّم بوده است بشخص خاصّی که صلاحیّت رصد نامهٔ اختر را نداشته است (واز اینجهت حکم ، بر گرفتن اورابتقویم کهنه اسناد داده است) وباید دانست که بعضی از این جهات که ذکر شد ، ممکن است

---

(۱) جادوگران هرگاه کسیرا بخواهند حاضر کنند بر نعلی طلسم کنده در آتش میگذارند یعنی آنکه در دریاست برای او درخشگی نعل در آتش نهاده اند و شتاب دارد که بخشگی برسد (مخزن الاسرار نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ٨٤)

(۲) سورة الحجر آیهٔ ٦ .

دریك مورد تداخل نماید یعنی چند جهت در یکجا جمع شود ، چنانکه « انّ الّذی یتبع الشّیطان فهو خاسر » هم افادهٔ تخفیف غیر خبر میدهد (یعنی شیطان) وهم افادهٔ تحقیر مسند الیه ، وهمچنین آیهٔ « الّذین کذّبوا شعیباً » که بعلاوهٔ افادهٔ تعظیم شعیب مفید تحقیر مسند الیه نیز هست وهکذا سائر الجهات .

تعریف مسندالیه بصورت اسم اشاره

کاهی مسند الیه را بصورت اسم اشاره میآورند ، وآن بجهت اغراضی است . اوّل : ذکر مسند الیه بصورت اسم اشاره ازجهت آنستکه کاملا از چیزهای دیگر ممتاز گردد چنانکه ابن رومی گفته است :

هذا ابو الصّقر فرداً فی محاسنه　　من نسل شیبان بین الضّال والسلم (۱)

ومقصود کمال امتیاز مسند الیه است در مقام مدح وسعدی گفته است :

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
که همیتافت بر آرامگه عاد و ثمود (۲)

دوم : برای تعریض است بغباوت سامع چنانکه در قول فرزدق :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم　　اذا جمعتنا یا جریر المجامع (۳)

وچنانکه خاقانی گفته است :

اینست همان درگه کورازشهان بودی　دیلم ملك بابل هندوشه ترکستان (٤)

سوم : برای بیان حال مسند الیه است درقرب وبُعدوتوسّط ، مانند هذا وذاك وذلك زید . وچنانکه سعدی گفته است :

آن نه من باشم که روز جنك بینی پشت من
آن منم گر در میان خاك وخون بینی سری (٥)

---

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الهاء مع الالف　(۲) کلیات سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۵۰۷ س ۱۵　(۳) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الالف مع الواو　(٤) دیوان خاقانی ص ۳۲۲ س ۱٦　(٥) گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۱۸ س ۱

وچنانکه شهریاری گفته است :

این تشنهٔ دیدار تو غرق است در آب ترسم که در آب تشنه میرد چشمم

ومسند الیه را ازجهت کمال قرب بصورت اسم اشاره آورده است و بلفظ (این) بنفس خویش که «اقرب الیه من حبل الورید» (۱) است اشاره مینماید

وچنانکه حافظ گفته است :

این سر کشی که کنگرهٔ کاخ وصل راست سرها بر آستانهٔ او خاك در شود

چهارم : برای تحقیر است مانند آیهٔ شریفهٔ «اهذا الّذی یذکر آلهتکم بالسّوء» (۲) و رودکی گفته است :

این ایفده سرا چه بکار آید ای فتی در باب دانش این سخن بیهده مگوی (۳)

و کمال الدّین زیاد اصفهانی گفته است :

این عرصه که گفت خوش جهانی است خاکش برسر، که خاکدانی است (٤)

ودر ضمن همین قصیده گوید :

این خطّ سیه سپید ایّام در حیّز حکم ریسمانی است (٥)

ومجیر الدّین بیلقانی گفته است :

در این نشیب که هست از صفت چو دیك تهی
بسان کاسهٔ دون همّتان نشین تنها
دو چیز هست که در آفتاب گردون نیست
وفا و عهد درین عهد و سایهٔ عنقا (٦)

پنجم : برای تقریب حصول یا حضور مسندالیه است مانند «هذه القیامة قد قامت» وچنانکه جمال الدّین اصفهانی گوید :

---

(۱) سورهٔ ق آیهٔ ١٦ (۲) سورهٔ انبیاء آیهٔ ۳۷ (۳) ایفده ـ بیهوده گووسبکبار (برهان قاطع) (٤) لباب الالباب جلد ۱ ص ۲۲٦ س ۲۱ (٥) لباب الالباب جلد ۱ ص ۲۲۷ س ۱ (٦) سخن وسخنوران ازآقای استاد فروزانفر ص ۲۵۵ س ۱۸ جلد دوم

این ناز و تنعّم که تو در پیش گرفتی
شكّ نیست که خوش میگذرد گر بگذارند (۱)

واشاره است بقرب ناز وتنعّم واثیر اخسیکتی گوید :

بر این چهار چمن خنده ای چو غنچه که زد
کجا بسوزن خاری جهان دلش نخلید (۲)

ششم : برای افادهٔ تعظیم مسندالیه است در بُعد مانند « المذلك الکتاب لاریب فیه » (۳) که ذکر مسند الیه بصورت اسم اشاره در این آیه برای تنزیل ورفعت معنوی قرآن است بمسافت بعید وچنانکه اثیر اخسیکتی گفته است:

آنرا که نوردیده گمان برده‌ای توخود دائم در آب دیده از آن نوردیده‌ای (٤)

وچنانکه خاقانی گفته است :

آنکس که کسی هست خراجی دهد ازخود ماهیچ کسانیم کس ازما چه ستاند (۵)

وبدیع بلخی گوید :

بدان منگر که می منع است می خور لوقت الورد شرب الخمر جایز (٦)

هفتم : برای تعظیم مشیر است مانند اینکه بزرگی گوید : فرمان داد ، ومراد نفس خویشتن باشد وچنانکه ناصرخسرو گوید :

آن کن ای جویای حکمت کاهل حکمت میکنند
تا بدان دشوارها برخویشتن آسان کنند (۷)

وچنانکه ترکشی ایلاقی گوید :

راد مردی و مرد دانی چیست با هنر تر زخلق گویم کیست

---

(۱) دیوان جمال الدین اصفهانی باهتمام ادیب نیشابوری ص ۱۸۲ س ۱۳
(۲) سخن وسخنوران ج ۲ ص ۳۰۳ س ۱۵ (۳) سورهٔ بقره آیهٔ ۲
(٤) مجمع الفصحاء بکوشش مظاهر مصفا ص ۲۷۹ س ۱۲ جلد ۱
(۵) سخن وسخنوران آقای فروزانفر جلد ۲ ص ۳۸۳ س ۱۳ (٦) لباب الالباب ج ۲ ص ۲٦۰ س ١٤ (۷) دیوان ناصرخسرو تصحیح مرحوم تقوی ص ۱۰۵ س ۱۵

آنکه با دوستان تواند ساخت   وانکه با دشمنان تواند زیست(۱)

هشتم : بجهت افادهٔ تحقیراست دربعد مانند «ذالك اللّعین فعل کذا» که در اینمثال مسند الیه را از ساحت عزّ حضور وخطاب دورداشته وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

آن سر که بزیر کله آز برنج است
در مرتبه دور است از آنسر که بدار است
اندر خور افسر شد از علم بتعلیم
آنسر که زبس جهل ، سزاوارفساراست(۲)

وامام ابوعبد الله عبدالرّحمن بن محمّد العطّاری گفته است :

شد یار ومرا ببوسه خشنود نکرد   پرسش ننمود و نیز بدرود نکرد
آن آتش افروخته جز دود نکرد   برعشق بتان هیچکسی سود نکرد (۳)

لفظ ذلك برای اشاره بهرشیئی غایبی است (درزبان تازی) خواه آن شیئی غایب عین باشد وخواه معنی، ولی باید نام او ذکر شود . وپس از آن بدان اشاره نمایند چنانکه بتازی گویند : «جائنی رجل فقال ذلك الرّجل» که در اینمثال لفظ ذلك برای تعبیر ببعد ومشارالیه آن قبلا ذکر گردیده است وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

آنست مرا کز دل با من بمرا نیست
آنها نه مرا اند که با من بمرا اند(٤)

ای ذلك الّذی لایجادلنی، وچنانکه شمس الشّعراءِ سروش گفته است:

بدان لبان چو مرجان چنان زنم بوسه
که رنگ میبرم از آن لبان چون مرجان (٥)

---

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲٦۳ س ۲۳و۲٤   (۲) دیوان ناصر خسرو ص ٥٦ س ۱۰و۱۱   (۳) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۰ س ۱۸و۱۹
(٤) دیوان حکیم ناصرخسرو تصحیح مرحوم تقوی ص ۹٦ س ۱٦
(٥) نقل از سبك شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۳٥۸ س ۱٤

لفظ (آن) در مصراع ثاني اشاره بلبان چون مرجان است و لفظ (میبرم) در مصراع اوّل مضارع خبری است وبجای مضارع التزامی یعنی (ببرم) آمده است .

وضربني زيد فهالني ذلك الضّرب ، ذلك در اینمثال برخلاف مثال اوّل اشاره بمعنی است یعنی (ضرب) وبرای افادهٔ بُعد آمده ومشارالیه آن ذکر گردیده است واز این قبیل است اینشعر ناصرخسرو :

آن ده وآن گوی ماراکت پسند آید بدل
گر بباید زانت خورد وگر بیایدت آن شنید (۱)

ای ذلك الشیئی و ذلك الكلام ، و گاهی در همین دوموضع بجای لفظ ذلك (هذا) استعمال میکنند واین از جهت قرب ذکر مشارالیه است مانند فقال هذا الرجّل در مثال اوّل و هالني هذا الضرب در مثال دوّم و مانند «اولئك علی هدی من ربّهم واولئك هم المفلحون»(۲) که دراین آیه تعبیر مسند الیه بلفظ اشاره ازجهت آنستکه مسند الیه در این جمله سزاوار این اوصاف میباشد واز این قبیل است اینشعر :

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم
این دلیل اختیار است ای صنم

واشاره است بمذهب امامیّه (۳) که افعال عباد را امر بین امرین میدانند ، نه جبر ونه تفویض ، زیرا جبر آنستکه افعال عباد معلول فعل اله باشد (٤) وتفویض آنستکه عباد را در افعال آزاد دانند (٥) وقول حقّ آنستکه افعال عباد مقهور فعل اله است نه معلول فعل او، یعنی درطول فعل اوقرار دارد چنانکه محقّق سبزواري بنقل از صاحب فصوص ابونصر فارابی گوید : باختبار اختیار مابدا (٦)

---

(۱) دیوان ناصرخسرو ص ۹٤ س ٥ (۲) سورهٔ بقره آیهٔ ٥ (۳) ملل ونحل شهرستانی ص ۱۷۳ تا ۱۷۸ (٤) ملل ونحل شهرستانی ص ۱۰۱ و ۱۰۲
(٥) رجوع کنید بشرح منظومهٔ سبزواری در عموم قدرت ص ۱۷٤ س ۱٦
(٦) شرح منظومهٔ سبزواری در بحث عموم قدرت ص ۱۷٤ س ۸

وگاهی ذکر مسند الیه بصورت اسم اشاره در جائي استکه بعد از آن صفاتي ذکر شده باشد و مسند الیه واقعاً بدان صفات سزاوار باشد و مقصود متکلّم تنبیه باشد برهمین معنی مانند این رباعي که محسن غزنوی گفته است :

نیك ماند زبر سوی امرود — بسنان مبارز پر کین
وان فروسوش همچو ناف بتی — که بود سال وماه مشگ آگین(۱)

سوی زبر امرود را بسنان مبارز پر کین مانند کرده و سوی زیرین آنرا بناف بتان که در سال وماه مشگ آگین است . وسیّدالاجلّ اشرف الدّین الحسن بن ناصر العلوی گفته است :

آنی که فلك بپیش تیغت ناید — بخشش بجز از کف چو میغت ناید
زخم تو که پیل کوه پیکر نکشد — بر پشّه همی زنی دریغت ناید (۲)

تعریف مسند الیه با لف ولام

تعریف مسند الیه بالف ولام بجهت چند چیز است .

اوّل : اشاره است بحصّه ایکه درذهن معهود است مانندآیهٔ شریفهٔ «ولیس الذّکر کالانثی » (سورهٔ آل عمران آیهٔ ۳۲) که الف ولام در کلمهٔ الذّکر اشاره است بکلمه ایکه در آیهٔ سابقه بطور کنایه ذکر شده وآن اینست : « ربّ انّی نذرت لك ما في بطنی محرّراً » (سوره آل عمران آیهٔ ۳۱) که در این آیه چون وصف تحریر مخصوص مذکّر است بنا بر این کلمهٔ الذّکر اشاره است بمذکّر مذکور یعني ما في بطنی محرّرا و همچنین کلمهٔ الانثی اشاره است بکلمهٔ انثائی که در آیهٔ قبل مذکور است وآن اینست : «ربّ انّی وضعتها انثي » (سوره آل عمران آیهٔ ۳۲) یعنی آن مذکّری را که من برای تحریر بیت المقدّس طلب نمودم مانند انثی نیست

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص ۲۹۸ س ۱۳ (۲) لباب الالباب ج۲ ص ٤٤۱ س ۱٦و۱۷

که لایق تحریر بیت نباشد وماننده قول نظامی :

در آن رستنی‌را نه بیخ ونه برگ — بنام آن بیابان بیابان مرگ(۱)

لفظ (آن) در پارسی ضمیر اشارهٔ ببعد ومقصود اشاره کردن شاعر است بمعهود مقدّم الذّکر یعنی بیابان در این اشعار:

در آن ناحیت بود از اندیشه دور — بیابانی از کوه و از بیشه دور

بسی وادی وغار ویران دراو — کنام پلنگان وشیران در او (۲)

گاهی متکلّم از تقدّم ذکر معهود مستغنی میشود ، مانندخرج الامیر درصورتیکه امیر منحصر بیك فرد باشد ویا مانند اغلق الباب که در اینمثال باب میان متکلّم ومخاطب معهود است چنانکه ناصر خسرو گوید :

و آن پادشاه ده سر و شش روی و هفت چشم

با چار خصم خویش بیك خانه اندرند (۳)

و چون مسندالیه در اذهان حکماءِ معهود بوده است آنرا ذکرنموده .

گاهي لام عهد برای اشارهٔ حاضر است وآنرا اصطلاحاً عهد حضوري مینامند مانند « هذا الرّجل ویا ایّها الرّجل » در هنگام خطاب چنانکه نظامی گفته است :

این ده ویران چو اشارت رسید — از تو و آدم بعمارت رسید

آنچه بدو خانه نو آیین بود — خشت پسین‌دای نخستین بود(٤)

دوم : ذکر مسند الیه بالف ولام برای اشاره بنفس حقیقت وماهیّت است مانند « الرّجل خیرمن المرئة که دراینمثال اشاره بنفس وماهیّت رجل وامرئه میشود ومانند اینشعر سعدی :

مرد باید که گیرد اندر گوش — ور نوشته است پند بر دیوار

---

(۱) اقبالنامه نظامی ص ۵۳ س ۱ (۲) اقبالنامهٔ نظامی ص۵۲ س۱٤و۱۵

(۳) وفی بعض النسخ ، با چار خصمشان بیکی خانه اندرند

(٤) مخزن الاسرار نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ۲۷ س ۹ و ۱۰

چون در فصیح لغت دری الف ولام موجود نیست ودر زبان تازی نیز معرّف بلام حقیقت با نکره معنی متّحد است بدین شعر استشهاد نمودیم .
گاهي معرّف بالف و لام حقیقت برای فردی آورده میشود که در ذهن بوسیلهٔ قرینهٔ عقلی یا لفظی معلوم ومعیّن باشد مانند ادخل السّوق واشتری اللّحم . کلمه السّوق واللّحم بااینکه بالف ولام حقیقت معرّف گردیده‌اند بقرینهٔ اسناد ادخل واشتری بکلمهٔ سوق ولحم معلوم میشود که متکلّم سوق ولحمی را اراده نموده است که در ذهن سامع معهود است ، بنا برین اطلاق کلّی بر فرد باعتبار اتّحاد کلّی است با افراد خود واتّحاد کلّی وفرد بحسب وجود معلوم است چنانکه فردوسی گفته است :

یکی انجمن ساخت با بخردان هشیوار کار آزموده رذان (۱)

مراد لفظ انجمن است که بصورت نکره میباشد و در ذهن سامع معیّن است واین اطلاق طبیعت است بر فرد معهود ذهني . معرّف بلام عهد ذهنی در معنی مانند نکره است یعني مسند الیه بـلام عهد ذهنی موضوع است از برای نفس طبیعت وبوسیلهٔ قرینه بر فرد اطلاق میشود مانند مثال مذکور « ادخل السّوق و اشتری اللّحم » ولی نکره ابتداءً موضوع است براي فرد غیر معیّن واطلاق آن بر فرد بحسب اصل وضع است . واز این قبیل است اینشعر فرّخی :

خاری که بمن برخلد اندر سفر هند
به چون بحضر در کف من دستهٔ شببوی (۲)

مراد اطلاق طبیعت خار است و ارادهٔ فردی از آن بقرینهٔ خلیدن در پای . و هر گاه قرینه‌ای با نکره ذکر شود فرد موجود معهودی را افاده

---

(۱) رذ : دانا وبخرد بود (لغت فرس اسدی) .
(۲) اشعار گزیدهٔ فرخی باهتمام رشید یاسمی ص ۹۱ س ۷ :

مینماید مانند اینشعر نظامی :

شیر سگی داشت که چون پو گرفت   سایهٔ خورشید بر آهو گرفت (۱)

مسند الیه را بصورت نکره آورده و پو گرفتن را بدان اسناد داده تا قرینه باشد بر اینکه فرد موجود معهودی را اراده نموده است. یعنی آن سگ در پو گرفتن بر نور خورشید پیشي میجست وبر او عیب میگرفت و مانند اینشعر که همو گفته است :

پیره زني را ستمي در گرفت   دست زد ودامن سنجر گرفت (۲)

پیره زن بیاء نکره اضافه گردیده وغیر معیّن است ، ولی دست زدن ودامن سنجر گرفتن قرینه است بر اینکه فرد معیّن را اراده کرده است.

در اینصورت معرّف بلام و نکره باعتبار ضمیمهٔ قرینه ، متساوی و بحسب اصل وضع مختلف اند.

غرض دیگر از تعریف مسند الیه بلام ، افادهٔ استغراق است ، یعنی متکلّم باین لام تمام افراد خارجیّهٔ او را بواسطهٔ قرینه‌ای اراده نموده است مانند آیهٔ شریفهٔ « انّ الانسان لفی خسر» (۳) که دراین آیه تمام افرادانسان اراده‌شده‌است، بقرینه‌استثناء. یعنی « الاّ الّذین آمنوا وعملواالصّالحات» (٤) زیرا استثناء قرینه است بر وجود مستثنی‌منه یعنی تمام افراد انسان ، برای اینکه اگر تمام افراد اراده نشود و واقعاً در خسران نباشند استثناءِ لغو و بیمورد است . چنانکه نظامي گفته است :

هیچ در این نقطهٔ پرکار نیست   کز خط این‌دایره بر کار نیست (٥)

استغراق بر دو قسم‌است : حقیقی وعرفی ، استغراق حقیقي آنستکه تمام افرادیکه بحسب لغت مشمول لفظ باشد ، متکلّم‌اراده نماید مانند آیهٔ

---

(۱) مخزن‌الاسرار ص۱۰۲ س۱ . (۲) مخزن‌الاسرار نظامی ص۹۱س۱ .
(۳)و(٤) سورهٔ العصر آیهٔ ۲ و۳ . (٥) یعنی‌هیچ موجودی درعالم‌نیست که درخط دایرهٔ خدمت برسر کارنباشد (مخزن‌الاسرار نظامی ص۹۹س۱) .

« عالم الغیب والشّهاده » یعنی خداوند بتمام افراد غیب و شهود داناست .
وچنانکه نظامی گفته است :

همه هستند سر گردان چو پرگار پدید آرندهٔ خود را طلب کار (۱)

وچنانکه کعب بن زهیر گفته است :

کلّ بن انثي و ان طالت سلامته
یوماً علی آلـة حدباء محمول (۲)

استغراق عرفی آنستکه تمام آنچه در نظر عرف است از لفظ اراده نماید مانند (جمع الامیر الصّاغة) یعنی امیر تمام زرگرها را جمع کرده ومعلوم است که مراد از کلمهٔ (الصّاغة) زرگرهای بلد یا مملکت امیر است که متفاهم عرف میباشد یعني عرف اینمعنی را از این لفظ میفهمد و از این قبیل است قول نظامی :

هر که نگارندهٔ این پیکر اوست
بر سخنش زن که سخن‌پرور اوست (۳)

ومقصود استغراق تمام افراد ، بدون استثناء نیست بلکه مراد اشخاصی است که در عرف شعراء ، نامی وپیکرنگار شعرمیباشند .

استغراق مفرد از استغراق تثنیه و جمع کاملتر است زیرا استغراق مفرد تمام افراد را بدون استثناءِ شامل‌میشود ولی استغراق تثنیه تمام افراد مثنّی‌را شامل‌میشود وبا خروج واحد منافات ندارد یعنی اگر یکفرد واحد مشمول‌حکم نباشد با حکم منافات ندارد چنانکه‌استغراق جمع شامل افراد جماعات میشود و با خروج افراد مثنّی و واحد منافات ندارد چنانکه نظامی گفته است :

---

(۱) خسرو وشیرین نظامی ص ٦ س٦ . (۲) آداب اللغة العربیة از انتشارات دانشگاه تهران ص ٤٥ س ۳ . (۳) مخزن‌الاسرار نظامی ص٤٢ س٨

ما همه جسمیم بیا جان تو باش　　ما همه موریم سلیمان تو باش (۱)

اگر مسند الیه مفرد ومعرّف بلام استغراق باشد این استغراق با تعبیر تلفّظ مفرد منافات ندارد زیرا که لفظ مفرد ، موضوع از برای معنی با قید وحدت نیست که جزء معنای اوباشد ودراینصورت با استغراق منافات داشته باشد ، بلکه معنی مجرّد وآزاد است وشامل تمام افراد میشود مانند « لا رجل في الدّار» که دراینمثال یکنفر نفي شده است ، و با استغراق منافات ندارد چنانکه رود کی گفته است :

هفت سالار کاندرین فلکند　　همه گرد آمدند در دو وداه (۲)

ولفظ همه بجای الف و لام استغراق زبان تازی است ، و با اینکه مراد ستارگان سبعهٔ سیّاره است افادهٔ استغراق هم مینماید .

تعریف مسند الیه باضافه

تعریف مسند الیه باضافه برای چند چیز است :

اوّل : برای آنکه اضافه ، کلام موجزی است که بوسیلهٔ آن ادای مقصود مینمایند . چنانکه جعفر بن علبهٔ حارثی گفته است :

هوای مع الرّکب الیمانین مصعدا

جنیب و جثمانی بمکّة موثق

یعنی معشوق من ، همجنب سوارانی است که بطرف یمن میرود ، و بدن من درمکّه پای بند است . لفظ (هوی) مصدر وبمعنی اسم مفعول یعنی مهوای میباشد ، وبجای « الّذی احبّه » استعمال شده است ، و این مضاف ومضاف الیه در ادای مقصود از «الّذی احبّه» مختصرتر و کوتاهتر میباشد و ازین قبیل است اینشعر مجنون عامری :

---

(۱) مخزن الاسرار ص۲٦ س۱ . (۲) داه بمعنی ده باشد (لغت فرس)

هوانا فتی خلفی و قدّامی الهوی و انّی و ایّاها لمختلفان (۱)

دوّم: اضافه متضمّن تعظیم مضاف الیه است مانند (عبدی حضر) و چنانکه خالد بن عبدالله قسری در مدح عمربن‌عبدالعزیز انشاد کرده است

و اذا الدّر زان حسن نحور کان للدّرحسن‌نحرك‌زیناً (۲)

لفظ (نحور) مضاف الیه واز مضاف کسب تعظیم نموده است،

سوم: اضافه متضمّن تعظیم مضاف است مانند عبد الخلیفة رکب و چنانکه عنصری گفته است:

چه چیز است آن رونده تیرخسرو چه‌چیزاست‌آن‌بلالك‌تیغ‌برّآن (۳)
یکی اندر دهان حق زبان است یکی اندر دهان مرگ دندان (٤)

وفردوسی گفته‌است:

سر سروران زیر گرز گران چو سندان بدو پتك آهنگران

وچنانکه خاقانی گفته است:

تخت تو در مربّعی عرشی و کعبه‌ای کند
شاه مثلّثی از آن کاختر چرخ اخضری (٥)

اضافت‌لفظ‌شاه‌بمثلّث افادهٔ‌تعظیم مضاف مینماید، وشاه مثلّث بروج کنایه از خورشید تابان است (٦) ومثلّث بروج عبارتست ازمثلّثهٔ‌نخستین یعنی حمل واسد وقوس ومثلّثهٔ دوم ثور وسنبله وجدی ومثلّثهٔ سوم جوزا

---

(۱) نقل‌از کشگول شیخ‌بهائی جلد دوم ص ۳ طبع قم . استاد فروزانفر در مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی اینشعر را مطابق تصریح ابوعلی قالی درکتاب النوادر بعروة بن حزام نسبت داده است ص ۱۳۹ .

(۲) نقل از شرح نهج البلاغهٔ ابن‌ابی‌الحدید ج ۲ ص ۲۹۹ س ۱۵ .

(۳) بلالك جنسی‌است از پولاد گوهردار (لغت فرس‌اسدی‌طوسی‌ص۹۳س۱۰)

(٤) دیوان عنصری ص ۱۵۱ س ۳ و ٤ چاپ سنگی .

(٥) دیوان خاقانی ص ۳۸۳ س ۲۰ . (٦) برهان قاطع .

ومیزان ودلوومثلثهٔ چهارم سرطان وعقرب وحوت که اولی را مثلث آتشی ودومی را خاکی وسومی را هوائی وچهارمي را آبی مینامند (۱)

وچنانکه دراین نثرپارسی : اگرما ، دوش پس ازالحاح که کردی ترا اجابت کردیم، درباب قاسم، بباید دانست که آن مردچاکرزادهٔ خاندان ماست(۲)

شاهد ، جملهٔ (چاکر زاده) است که از جملهٔ (خاندان ما) کسب تعظیم وتفخیم مینماید وچنانکه در این نثرپارسي : گفت : پای افزار ایشان بیارید ، حسن پای افزار ایشان بخدمت شیخ آورد شیخ بستد و بر زیر سر خود بداشت و گفت الخ (۳) که لفظ پای افزار باعتبار اضافت بدیشان (یعنی درویشان) کسب تعظیم نموده است .

چهارم : اضافه متضمن تعظیم کسی است که نه مضاف باشد نه مضاف الیه مانند عبد السلطان عندی که در اینمثال ذکر اضافه متضمن تعظیم (یاء) عندی میباشد که نه مضاف است نه مضاف الیه .

پنجم : اضافه متضمن تحقیر مضاف یا مضاف الیه یا غیر اینهاست مانند « ولد الحجام حاضر » که در اینمثال مقصود تحقیر مضاف است وچنانکه سعدی گفته است :

چو نشناسد انگشتری طفل خرد بشیرینی از وی توانند برد

ومقصود ، اضافت لفظ طفل است برلفظ(خرد) که افادت تحقیرمینماید ومانند اینشعر که او گفته است :

یکی بچهٔ گرگ مي پرورید چو پرورده شد خواجه را بردرید

---

(۱) برای اطلاع ازمثلثات آتشی وخاکی وهوائی وآبی وتأثیرات آنها بنابر عقیدهٔ منجمین قدیم رجوع کنید بالتفهیم لابی الریحان البیرونی ص ۳۵۱ و۳۵۲ تصحیح آقای همایی (۲) تاریخ بیهقی باهتمام دکتر غنی ص ۱۷۷ س ۱۳ (۳) نقل از اسرار التوحید باهتمام دکتر ذبیح الله صفا ص ۱۸۴ س ۵

اضافت لفظ (بچه) بر (گرگ) نظیر اضافت لفظ (ولد) است بر (حجّام) وافادت تحقیر مینماید (۱) وچنانکه خاقانی گفته است :

قلم بخت من شکسته سر است　　موی درسر بطالع هنر است (۲)

شاهد ، اضافت لفظ قلم است ، ببخت وتوصیف نمودن آن بشکستن و موی درسر داشتن، که طالع اهل هنر چنین است . وطالع دراصطلاح احکامیان جزوی از منطقة البروج که بر افق شرقی است ، حین ولادت مولود یا سؤال سائل وبرجی که هنگام ولادت یا وقت سؤال چیزی از افق شرقی نمودارباشد ، واثرهرطالع ازبروج دوازده گانه درنحوست وسعادت علیحده است (۳) وچنانکه مسعود سعد سلمان گفته است :

اری ذنب السّرحان فی الجوّ ساطعاً　　فهل ممکن انّ الغزالة تطلع

اضافت لفظ (ذنب) بسرحان مفید تحقیر است . وذنب السّرحان . صبح دروغین است ، واورا بدنبال گرگ از بهر درازی و باریکی و راستی تشبیه کنند و دیر نماند این صبح (٤) واین انباری گفته است :

آن کودك طبّاخ بدان چندین نان　　ما رابلبی همی ندارد مهمان (٥)

واضافه لفظ کودك بلفظ طبّاخ از قبیل ولد الحجّام و مفید تحقیر است . ورشید گوید :مردم پندارند لب نان خواسته ، ومراداولب کودك است(٦)

وآنجا که اضافه تحقیر دیگری را افاده نماید مانند « ولدالحجّام یجالس زیداً وینادمه» که دراینمثال اضافه مفید تحقیرزید است که نه مضاف است نه مضاف الیه . وچنانکه انوری در هجو شعرای معاصرخود گفته است :

---

(۱)وصراحت اینمثال درصورتی استکه مراد تشبیه بچه انسان باشد بر بچه گرگ
(۲) دیوان خاقانی ص ۵۷ س ۸ (۳)غیاث اللغه . لغت نامه دهخدا (٤) التفهیم لابی الریحان ص ٦۷ س ٦ (٥) حدائق السحر رشید وطواط ص ٤۱ س ۲۲ تصحیح عباس اقبال(٦) حدائق السحر ص۵۸ س ۳ چاپ سنگی

ای برادر بشنوی رمزی ز شعرو شاعری

تا زما مشتی گدا کس را بمردم نشمری

مرد را حکمت همیباید که دامن گیردش

تا شفای بو علی بیند نه ژاژ بحتری (۱)

اضافت لفظ (ژاژ) بر لفظ (بحتری) مفید تحقیر بیان شاعری است که ژاژ های بحتری را مطالعه نماید، زیرا لازمهٔ مطالعهٔ آن ژاژ خائی و یاوه سرایی وسست گفتاری است (۲) چنانکه مطالعهٔ شفا مستلزم شیوابی ودلنشینی واستحکام سخن میباشد.

آوردن مسندالیه بصورت نکره (۳)

و آن برای چند چیز است: اوّل برای فرد غیر معیّن مانند آیهٔ شریفهٔ «وجاءِ رجل من اقصی المدینة» (٤) که مقصود مرد غیر معیّنی است وشایدمراد، حبیب نجّاراست که از سابقین دین عیسی بن مریم بوده وچنانکه منوچهری دامغانی گفته است:

بر آمد بادی از اقصای بابل   هبوبش خاره درّ وباره افکن (٥)

---

(۱) نقل از سبك شناسی بهار جلد سوم ص ۳۸ س ۱۲ و ۱۳

(۲) بقول انوری.

(۳) «کلمهٔ نکره آنستکه موضوع له خود را در صورت غیر محدودی بیان کند مانند:

بلبلی برگ گلی خوشرنگ در منقار داشت

وندران برگ ونوا خوش ناله‌های زارداشت

در شعرفوق کلمات گل و بلبل بمعنای غیرمحدودی آورده شده‌اند». (نقل از مفرد وجمع آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران)

(٤) سورهٔ القصص آیهٔ ۱۹

(٥) دیوان منوچهری بکوشش دبیرسیاقی ص ۵۷ س ۱۸ وص ۵۸ س ۱

دوم برای افادهٔ نوعیّت است مانند «علی ابصارهم غشاوة» (۱) یعنی بر ابصار منافقین نوع پرده ای آویخته که میان آنها حائل گردیده است و مانند اینشعر منوچهری :

تو گفتي کز ستیغ کوه سیلی　　　فرود آرد همی احجار صد من

سوم برای افادهٔ تعظیم یا تحقیر است چنانکه ابی السّمط گفته است :

له حاجب فی کلّ شیئی یشینه　　　ولیس له عن طالب العرف حاجب

ذکر حاجب بصیغهٔ تنکیر در مصراع اوّل برای افادهٔ تعظیم و در مصراع ثانی برای افادهٔ تحقیر است زیرا درمصراع اوّل مراد حاجب باعظمتی است که ازهر چیز زشتی جلوگیری مینماید. و درمصراع ثانی مراد ، این است که ادنی حاجبی از معروف ، وجود ندارد ومنوچهری گفته است :

ز روی بادیه برخاست گردی

که گیتی کرد همچون خزّ ادکن (۲)

چهارم براي افادهٔ تکثیر است مانند «انّ له لابلا» که دراین مثال ذکر مسندالیه بصورت تنکیر مفید تکثیر میباشد ، وازاین قبیل است «انّ له لغنما» ومرحوم تقوی گفته است :

مردان درین مقام ز کف دادند　　　سود است یا زیان سر وسودارا (۳)

ای کلّ رجل موصوف بالفتوّة .

پنجم برای افادهٔ تقلیل است مانند آیهٔ « ورضوان من الله اکبر » (٤) یعنی مرتبهٔ فنا ولقاء معشوق که مورث ابتهاج جاودانی است از دیگر نعمتهای بهشتی برتر وعالیتر است وچنانکه سعدی گفته است :

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ٦　　(۲) دیوان منوچهری ص ٥٨ س ۲

(۳) هنجار گفتار ص ٤۲ س ۱۱

(٤) سورهٔ توبه آیهٔ ۷۳

که برخاطر پادشاهان غمی | پریشان کند خاطر عالمی

توصیف مسند الیه

توصیف کردن مسند الیه بوصف ، مواردی داردوعبارتست از :

اوّل: آنجا که وصف مبیّن و کاشف حقیقت موصوف است مانند قول حکماء « الجسم العریض العمیق یحتاج الی فراغ یشغله» وشاهد ، توصیف جسم است بصفات طویل وعریض و عمیق ، وبدیهی است که این صفات کاشف حقیقت جسم میباشد و مانند قول اوس بن حجر در مرثیهٔ فضالة بن کعب بن کلده

الا لمعیّ الّذی یظنّ بك الظّن | کان قد رأی وقد سمعا

وشاهد توصیف کردن مسند الیه است یعنی المعی بجملهٔ « الّذی الی آخر » بجهت بیان لغت المعی وحقیقت آن و مانند این شعر که محمّد عطّاری گفته است :

شد یارو مرا ببوسه خشنود نکرد | پرسش ننمود و نیز بدرود نکرد
آن آتش افروخته جز دود نکرد | برعشق بتان هیچکسی سود نکرد (۱)

وچنانکه جوهری هروی گفته است :

الا یا جزع گون خرمن بگنج گوهر آبستن
زنور پاك داری دل زدود تار داری تن (۲)

دوّم: برای افادهٔ تخصیص است مانند زید التّاجر که دراینمثال لفظ (تاجر) مخصّص زید است از غیر ، در صورتیکه مسمّی بزید متعدّد باشد ورشیدی سمرقندی گفته است :

من شنیدستم که آن صاحبقران مردی بود
تیز دولت صعب هیبت نیك سیرت خوبسان

---

(۱) لباب الالباب ج۲ ص۲۹۰ س ۱۸ (۲) حکیم ابوالمحامد محمود بن عمر الجوهری الصایغ الهروی لباب الالباب ج۲ ص ۳۲۶ س ۵

پاك اصل و راد دست وشرمگین ونیکخوي

با تواضع با دیانت با مروت با امان

وتمام این صفات برای توضیح موصوف معین است .

سوم : برای افادهٔ مدح یا ذم یا ترحم است مانند « جائني زید العالم او الجاهل اوالفقیر » که در مثال اول برای افادهٔ مدح ودر دوم ذم و درسوم ترحم میباشد . وچنانکه دیگری گفته است :

در صد هزار قرن سپهر پیاده رو — نارد چنو سوار بمیدان کارزار (۱)

و مقصود توصیف نمودن سپهر است بپیاده رفتن از جهت تعظیم و

مانند این اشعار که منسوبست بفردوسی :

یکی ابلهی شبچراغی بجست — که با وی بدی عقد پروین درست

سزاوار بازوی جمشید بود — فروزانتر از ماه وخورشید بود

خری داشت آن ابله کوردل — که با جانش بدجان خر متصل

چنان گوهری را که ناید بدست — شنیدم که بر گردن خر ببست

من آن گوهرم بخت ناساز گار — مرا بسته بر گردن روز گار (۲)

و مقصود توصیف نمودن ابله است بکور دلی از جهت تحقیر و دیگری گفته است :

بیچاره خر آرزوی دم کرد — دم می طلبید و دم نمیزد

بیچاره خر اضافت صفت بموصوف است یعنی خر بیچاره و توصیف خر بصفت بیچارگی برای ترحم است .

توکید مسند الیه

توکید مسند الیه برای چند چیز است : اول: برای تقریر وتثبیت

---

(۱) نقل از مقدمه احمد بهمنیار استاد دانشگاه برالتوسل الی الترسل ص ید س ۳ (۲) این قطعه از ملا زمانی یزدی از معاصرین شاه عباس بزرك است بغلط بفردوسی نسبت داده اند (مجله یادگار شمارهٔ ۲ ص ۷۴ سال ۱۳۲۳ شمسی)

چنانکه بتازی گویند « جائنی زید زید » که در اینمثال مسند الیه یعنی زید تقریر وتثبیت میشود . و چنانکه سعدی تنظیراً در غیر مسند الیه گفته است :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش

ونیز ازرقی هروی گفته است :

در خزان بگذر بباغ وژرف ژرف اندر نگر
در تماشاگاه نقش بوستان اندر خزان (۱)

دوم : بجهت دفع تجوز در اسناد است چنانکه بتازی گویند «جاء الامیر الامیر عندی » که تکرار مسند الیه در اینمثال برای آنستکه مخاطب گمان نکند که نسبت مجئی بامیر بطور مجاز است بلکه بداند که بر وجه حقیقت میباشد مانند اینشعر نظامی :

شنیدم من که هر کوکب جهاني است
جداگانه زمین و آسماني است

و مخفی نماند که مقصود تأکید مسند الیه است و در اینجا تأکید اسناد بتکرار جملهٔ ثانیه شده است نه مسند الیه وچنانکه مولوی صریحاً مسند الیه را بجهت تأکید دراین شعر تکرار نموده است :

بهار آمد بهار آمد بهاریّات باید گفت
بگو ترجیع تا گویم شکوفه از کجا بشکفت (۲)

سوم برای رفع توهّم سهو است چنانکه گویند «قدم زید زید من مکّة» و این تکرار برای آنستکه سامع گمان نبرد که متکلّم سهو نموده است

---

(۱) دیوان ازرقی هروی تصحیح آقای سعید نفیسی ص۷۹ س۱۵
(۲) نقل از رساله مباحث صرفی ونحوی مجتبی مینوی ص۳ س ۱۱

مانند قول سنائی درمدح رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم :

در رسالت تمام بود تمام   در کرامت امام بود امام

چهارم: برای دفع توهّم عدم شمول است چنانکه بتازی گویند « جائنی القوم کلّهم » که تأکید مسندالیه یعنی قوم بلفظ کلّ برای آنستکه سامع گمان نبرد که بر تمام افراد نسبت مجیئی داده نشده است وعسجدی راست :

همه گردان فیل افکن همه مردان شیر اوژن

همه چون رستم و بهمن همه چون طوس و چو ندستان (۱)

و کسائی مروزی (۲) گفته است :

علم همه عالم بعلی داد پیمبر

چون ابر بهاری که دهد سیل بگلزار (۳)

آوردن عطف بیان برای مسند الیه

آوردن عطف بیان برای مسند الیه از جهت ایضاح است باسمی که بدان مخصوص میباشد چنانکه گویند «قدم صدیقك خالد» که لفظ خالد دراین مثال عطف بیان واسم مختص صدیق استکه آنرا توضیح میدهد و چنانکه سنائی گوید :

---

(۱) دیوان عسجدی باهتمام طاهری شهاب ص۳۳ س ۱۵ (۲) مروزی ، بفتح میم وسکون راء وفتح واو ، وبعد از آن زاء معجمه منسوبست بمروشاهجان واین لفظ، عجمی و بمعنی جان شاه است ، مضاف الیه برعادت پارسیان برمضاف مقدم افتاده است وزیادت زاء دراین نسبت نظیر زیادت زاء در رازی واصطخرزیست که منسوب بری واصطخر است ، واین زیادت باعتقاد اکثر اهل ادب اختصاص باشخاص دارد نه اشیاء ، چنانکه گویند فلان مرد ، مروزی است ، و فلان چیز مروی ، ولی بعضی میان ایندو را فرق نگذارند . (وفیات الاعیان ، جلد اول ، ترجمهٔ نگارنده) (۳) لباب الالباب جلد دوم ص ۲۷۰ س ۲۰

نور چشم خواجهٔ بوالفتح مسعود آنکه او
چون ظفر بافتح وسعد است اوهمه ساله‌نظیر

ونظامی گفته است :

شاه نعمان ازآن میان برخاست بـزم شـه را بـآفریـن آراست

وامیرمعزّی گفته است :

شاه سنجر چون زمیدان جانب ایوان رسید
از زمین بـانگ بشارت تا بر کیوان رسید

ومحمّد رشیدی گفته است :

شاه ابو الفتح آسمان فتح وتائید وظفر
وآفتاب ملك وشمع دولت و بنیاد دین

در صورتیکه لفظ شاه باضافت قرائت نشود .

آوردن بدل برای مسند الیه

آوردن بدل برای مسند الیه بجهت زیادت تقریر حکم است چنانکه گویند «جائنی اخوك زید» که‌در اینمثال لفظ (زیـد) حکم مجئي را برای مسند الیه یعنی (اخوك)تقریر وتثبیت مینماید . واینمثال بدل کلّ از کلّ است واز این قبیل است این اشعارمعزي در مدح سلطان سنجر وفتح غزنین

بنازد جان اسکندر بسلطان جهان سنجر
که سلطان جهان‌سنجر شرف دارد بر اسکندر
بعمر خویش در عالم نکرد اسکندر رومی
چنین‌فتحي که کرد امسال‌سلطان‌جهان‌سنجر
معزّ الـدین و الدّنیا خداوند خداوندان
شهنشاه مبارك رأی‌ملك‌آرای دین‌پرور (۱)

مراد لفظ (سنجر) است که در هرسه مورد بدل‌میباشد ازسلطان جهان ونیز

---

(۱) دیوان امیر معزی تصحیح مرحوم اقبال ص۱۹٦

معزّی در مدح امیر ضیاء الملك ابو یعقوب یوسف بن باجر گفته است :

ضیاء الملك خورشید امیران ابو یعقوب یوسف بن باجر(۱)

ومقصود ابو یعقوب است که از (ضیاء الملك خورشید امیران) بدل آورده ویوسف بن باجر عطف بیان است برای ابو یعقوب «وجائنی القوم اکثرهم» که لفظ (اکثر) بحسب مصداق بدل بعض از کلّ است یعنی قوم وچنانکه اسدی طوسی گفته است :

گریزندگان را گروها گروه همیخواند از هر رهی سوی کوه(۲)

گروها گروه بدل بعض است از کلّ یعنی گریزندگان و«سلب زید ثوبه» لفظ (ثوب) بدل اشتمال است زیرا که مبدل منه یعنی زید مشتمل است بر بدل و اسدی طوسی گفته است :

بد از خیلشان (۳) جادوان بیشمار گرفته بی اندازه پرّنده مار (٤)

مقصود لفظ جادوان است که بدل اشتمال میباشد از لفظ (خیلشان) و نیز اسدی طوسی گفته است :

بدر بر همیشه هزاران هزار سپه داشت گردان خنجر گزار(٥)

لفظ (گردان) بدل اشتمال است از لفظ (سپه) و «رأیت زیداً حماراً» که لفظ حمار در اینمثال بدل غلط میباشد واز این قبیل است اینشعر رودکی :

---

(۱) دیوان امیر معزی تصحیح مرحوم اقبال ص ۲۱۰ س ۸

(۲) گرشاسبنامه اسدی طوسی باهتمام حبیب یغمائی ص ۲٤۷ س ۱

(۳) خیل عربی است بمعنی گروه اسبان جمع آن اخیال وخیول نیز بمعنی گروه سواران ، و در فارسی بمعنی مطلق گروه گرفته اند : خیل مرغان ، خیل دشمنان ، خیل بهار ، خیل زمستان وغالباً با یاء نکره « خیلی » مستعمل است (رجوع کنید بطرح دستور زبان آقای دکتر معین رساله مفرد وجمع ص ۲۰۲ و ۲۱٦) . (٤) گرشاسب نامه اسدی طوسی ص ۳۹٥ س ۱۱ .

(٥) گرشاسب نامه اسدی طوسی ص ٤۱۳ ص ۲ .

مرا بسود وفرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود

سپید سیم زده بود و درّ و مرجان بود

ستارهٔ سحري بود وقطره باران بود(۱)

چراغ تابان بدل غلط است از لفظ دندان .

آوردن معطوف برای مسند الیه

آوردن معطوف برای مسند الیه بجهت چند چیز است : اوّل برای تفضیل مسندالیه واختصار کلام چنانکه بتازي گویند جائنی زید وعمرو که این کلام مختصر دو جمله است یکی جائنی زید ودیگری جائني عمرو و چنانکه رود کی گفته است :

دست وزبان زرّ ودرّ پرا کند اورا نام بگیتی نه بر گزاف پرا کند

دوم: بجهت تفضیل صادر شدن مسند است از مسند الیه واین معطوف یابطور تعقیب است ویا بطور تراخي ومقصود اختصار کلام میباشد مانند « جائنی زید فعمرو » و « جائنی زید ثمّ عمرو » که در جملهٔ اوّل بیان صدور مجئی از زید وعمرو بطور تعقیب ودر جملهٔ دوّم با تعقیب وتراخی است و « ما جائنی القوم حتّي خالد » که در اینمثال کلمهٔ حتّی ترتیب اجزاء معطوف علیه را از اقوی با ضعف ویا از اضعف باقوی افاده میدهد . واز این قبیل است « مات النّاس حتّی الانبیاء » و « قدم الحاجّ حتّی المشاة » و چنانکه منوچهری گفته است :

دهقان بدر آید وفراوان نگردشان تیغی بکشد تیز و گلو باز بردشان(۲)

شاهد، جملهٔ ثانی است در مصراع ثانی که بر وجه تعقیب بر جملهٔ اولی معطوف گردیده ، زیرا بریدن گلو بعداز کشیدن تیغ است وفرخی

(۱) نقل از سبك شناسی بهار جلد دوم ص ۵۵ .

(۲) دیوان منوچهری دامغانی ص ۱۲۲ س ۵ بکوشش دبیر سیاقی

سیستانی گفته است :

جفت غم بودم وانباز طرب کرد مرا
یوسف ناصر دین آن ملك بی انباز

وانباز طرب کردن بعد از جفت غم بودن است . و ناصرخسرو گفته است :

چند گویی که چوهنگام بهار آید　　　گل بیاراید و بادام ببار آید

عطف بادام بر گل از جهت تراخی است زیرا آنگاه که آفتاب در برج حمل آید گل برآید ، وآنگاه که آفتاب دربرج اسد آید بادام ببار آید . واز اینقبیل است اینشعر سعدی :

باش تا دستش ببندد روزگار　　　پس بکام دوستان مغزش برآر

سوم : برای آنستکه سامع را از خطا بصواب بر گردانند مانند « جائنی زید لاعمرو » واین در صورتی استکه سامع پندارد که جائی عمرو است ومانند قول مولوی :

من نکردم خلق تا سودی کنم　　　بلکه تا بربندگان جودی کنم(۱)

چهارم: برای افادهٔ صرف حکم است ازمعطوف علیه بمعطوف مانند «جائنی زید بل عمرو » « وما جائني عمرو بل زید » که در ایندو مثال حرف عطف حکمی را که اسناد آن بمعطوف علیه داده شده است بمعطوف نقل مینماید ومعنی جملهٔ اوّل آنستکه عمرو آمد ومعنی جملهٔ دوم زید نیامد واز این قبیل است اینشعر رودکي :

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود

ومقصود اسناد سودن است بدندان در آغاز امر و سلب کردن اسناد

---

(۱) یقول الله تعالی یا ابن آدم لم اخلقك لاربح علیك انما خلقتك لتربح علی فاتخذنی بدلا من کل شیئی (احادیث مثنوی از آقای استاد فروزانفر ص ۵۸) .

است از دندان در مرتبهٔ دوم واسناد آن بچراغ تابان .

پنجم : برای افادهٔ شكّ است مانند « جائنی زید اوعمرو » و چنانکه سعدی گفته است :

یار زر بهر دو دست کند خواجه در کنار

یا موج روزی افکندش مرده بر کنار

وچنانکه در این نثر که وی گفته است « عمل پادشاهان چون سفر دریاست خطرناك وسودمند یا گنج بر گیری یا در طلسم بمیری » که لفظ یاءِ از ادات تردید وبرای تشکیك است .

ششم : برای افادهٔ ابهام است مانند آیهٔ « و انّا او ایّاکم لعلی هدی او في ضلال مبين » (۱) که مراد متکلّم ابهام مقصود میباشد و از این قبیل است اینشعر سعدی :

یا وفا خود نبود در عالم | یا مگر کس درین زمانه نکرد
کس نیاموخت علم تیر از من | تا مرا عاقبت نشانه نکرد

با اینکه شاعر میداند که طرف بیوفاست باز کلام را بطور ابهام آورده است .

هفتم : برای افادهٔ تخییر است مانند « تزوّج هنداً او اختها » و از این قبیل است اینشعر سعدی :

دوستی با پیلبانان یا مکن | یاطلب کن خانه‌ای درخورد پیل

ومانند قول سنائی :

یا ز بي آبی چو خار از خیر کی دیده مدوز

یا ز رعنائی چو گل بر تن بدرّان پیرهن

هشتم : برای افادهٔ اباحه است مانند « جالس الحسن اوبن سیرین » ومانند

---

(۱) سورهٔ سبا آیهٔ ۲۳ .

این اشعار ناصر خسرو :

فلك گردان شیری است رباینده — که همي هر شب زی ما بشکار آید
هر که پیش آید از خلق بیو بارد — گر صغار آید یا نیز کبار آید (۱)

شاهد مصراع آخر سطر ثانی است که افادهٔ اباحه مینماید و باجمع منافات ندارد .

تبصره : فرق بین تخییر واباحه آنستکه در تخییر ، مقصود اختیار یکی است ، ومیان طرفین جمع نمیشود برخلاف اباحه که میان طرفین جمع میشود . گاهی لفظ (ام) در زبان تازی از برای تسویه میآید مانند آیهٔ شریفهٔ « وسواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم »(۲) ومانند اینشعر سعدی :

قضا دگر نشود ور هزار ناله وآه — بکفر یا بشکایت برآید از دهنی
فرشته ای که وکیل است بر خزائن باد — چه غم خورد که بمیرد چراغ پیر زنی

تعقیب مسند الیه بضمیر فصل

این تعقیب برای تخصیص مسند الیه بمسند است ، مانند « زید هو الفاضل » که دراینمثال صفت فاضل مخصوص زید است و بدیگری تجاوز نمیکند و مانند قول سنائی :

گاه ولی گوید هست او چنان — گاه عدو گوید هست اینچنین
او ز همه فارغ و آزاد و خوش — چون گل وچون سوسن وچون یاسمین (۳)

یعنی او گاه مورد مدح دوست و گاه مورد ذمّ دشمن قرار میگیرد با اینکه (او) مانند گل وسوسن ویاسمین بفارغ بودن از دوست و دشمن

---

(۱) دیوان ناصرخسرو ص ۱۰۹ س ۱۵ و۱٦ . (۲) سورهٔ یس آیهٔ ۹ .
(۳) دیوان سنائی ص ۱۹٤ س ۱۷ و۱۸ بکوشش مدرس رضوی .

محصور است. (فتأمّل)

تقدیم مسند الیه بر مسند

برای چند چیز است: اوّل: برای افادهٔ اهمیّت مسند الیه است و اهمیّت تقدیم بجهت اصالت در تقدیم میباشد. زیرا برای عدول از این اصل مقتضی در میان نیست. چنانکه عمادی گفته است:

آسمان برگ فتنه میسازد تو بسی زو قوی تری مگذار (۱)

واثیر گفته است:

خورشید بامداد نخندد بدان تری

گلبرگ چاشتگاه نباشد بدان خوشی (۲)

ومجیر الدّین بیلقانی (۳) گفته است:

فلك چراغ در انگشت کرده میگردد

که گنج خانهٔ عمر تو چون کند یغما

بکش بآه سحر که چراغش از پی آن

که دزد سخت حریص است وخانه پر کالا

نه وقت تکیه وخوابست و مار بربالین

نه جای نزهت وعیش است ومرگ بربالا (٤)

وچنانکه لبید گفته است:

وكلّ اناس سوف يدخل بينهم دويهيّة تصفرّ منها الانامل (٥)

---

(۱) سخن وسخنوران فروزانفر ص ۱۸٤ س ۱۷ ج ۲.

(۲) سخن وسخنوران ص ۲۰٦.

(۳) بیلقان بفتح اول وسکون ثانی شهریست نزدیك دربند و شروان (سخن وسخنوران ص ۲۵۰ بنقل ازمعجم البلدان یاقوت حموی جلددوم طبع مصر ص ۳٤۰)

(٤) نقل از سخن وسخنوران ص ۲٦۷ ج ۲.

(٥) نقل از شرح نهج البلاغهٔ ابن ابی الحدید ج اول ص ۵۸۰ س ۲۱ طبع مصر

وچنانکه حجّاج گفته است :

انا الّذی فررت یوم الحرّه　　ثمّ ثنیت کرّة بفرّه (۱)

والشّیخ لا یفرّ الاّ مرّة

شاهد ، در تقدیم مسند الیه است یعني (انا) برای اهتمام وافادهٔ حصر وچنانکه شاعری گفته است :

یاران من جوان ورفیقان من جوان　　اندوه تو بکرد مرا ای نگار پیر (۲)

واین شعر از مزاحفات بحر مضارع است ومقصود تقدیم مسند الیه یعني یاران من میباشد وافادهٔ اهتمام مینماید .

دوم : بجهت تمکّن مسندالیه است درذهن سامع زیرا در تقدیم مسند الیه تشویقی در سامع حاصل میشود تا اینکه چون مسند را ذکر کنند در ذهن او متمکّن گردد مانند قول ابي العلاءِ معرّی در مدح فقیه حنفي :

والّذی حارت البریّة فیه　　حیوان مستحدث من جماد

یعنی قیامت و معادی که مردم در آن سر گردانند مانند حیواني است که از جمادمستحدث باشد ومراد از استحداث حیوان ازجماد بدنهای مردم است که بعد از فرسودن و ازهم فرو ریختن زنده میشود وچنانکه ناصر خسر گفته است :

جرم گردون تیره و روشن در او آیات صبح

گویی اندر جان نادان خاطر داناستی (۳)

سوم : تقدیم مسند الیه برمسند بجهت تعجیل مسرّت یامسائت است

---

(۱) نقل ازمنتخب اغانی ص ۳۸ س ٦ باهتمام آقای خلیلی .

(۲) نقل از معیار الاشعار خواجه نصیر طوسی ص ۱۳۷ .

(۳) دیوان ناصرخسرو ص ٤۳۹ س ۲۰ .

در ذهن سامع مانند (سعد في دارك) و (السّفاح في دار صديقك) که در مثال اوّل تقدیم مسند الیه برای تعجیل مسرّت سامع است بذکر صدیق ودر مثال دوم برای تعجیل مسائت سامع است بذکر سفّاح واز این قبیل است قول عمادی :

حسن تو ز آتش کمالت　　بر ماه نهاده داغ نقصان (۱)

ومقصود تقدیم مسند الیه است یعنی حسن تو که تعجیل مسرّت در دل سامع مینماید .

چهارم: تقدیم مسند الیه برای آنستکه سامع را بابهام بیندازند که مسند الیه از خاطر متکلّم زائل نمیشود بلکه بذکر او التذاذ میجوید مانند اینشعر فردوسی :

فریدون فرخ فرشته نبود　　ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

بداد و دهش داد آن نیکویی　　تو داد و دهش کن فریدون تویی

پنجم : تقدیم مسند الیه برای آنستکه بمسند تخصیص پیدا کند (مسندی که فعل است) واین تقدیم در صورتی استکه بحرف نفی مسبوق باشد مانند « ما انا قلت هذا بل غیری » یعنی نه گفتن بمن محصور است ودیگران گفته اند . وچنانکه انوری گفته است :

من نمیدانم که این نوع از سخن را نام چیست

نه نبوّت می توانم گفتنش نه ساحری

ششم : ازمواضع تقدیم مسندالیه امثال سائره میباشد مانند « مثلك لایبخل وغیرك لایجود » که ایندو جمله در مقام تمثیل بدون تغییر باید استعمال شود وجمله اوّل کنایه از جود مخاطب است یعنی هرگاه مانند تو بخل نکند تو بطریق اولی بخل نمیکنی وجملهٔ دوم صریح است در

---

(۱) نقل از سخن وسخنوران استاد فروزانفر ص ۱۷۸ س ۱۸ ج ۲ .

اینکه غیر او جود نمیکند بلکه جود منحصر باوست .

اگر مسند الیه مسوّر بکلمهٔ کلّ باشد وبعد از آن جملهٔ منفی آورند افادهٔ نفي عموم افراد مینماید مانند « کلّ انسان لم یقم » یعنی هیچ فردی از افراد انسان بصفت قیام متّصف نشده است ومانند اینشعر نظامی :

هیچکس آبی ز هوایی نخورد — کز پس آن آب قفائی نخورد(۱)

ولـه ایضـاً

هر که نه گویای تو خاموش بـه — هر چه نه یاد تو فراموش به (۲)

ولـه ایضـاً

هر که نه برحکم وی اقرار کرد — چرخ سرش در سر انکار کرد (۳)

و اگر چنین مسند الیهی بعد از جملهٔ منفی واقع شود افادهٔ نفی شمول مینماید مانند « لم یقم کلّ انسان » یعنی مجموع افراد انسان باوصف جمعیّت متّصف بوصف قیام نشدند ، ولازمهٔ اینسخن آنستکه بعضی بوصف قیام متّصف شدند وبعضی بدینوصف متّصف نشدند . و مانند : هر کسی را نتوان گفت که صاحبنظر است . یعنی هر کسي صاحبنظر نیست بلکه بعضی صاحبنظرند .

تأخیر مسند الیه

تأخیـر مسند الیه بجهت اقتضای مقام است یعني گاهی باقتضـای مقام مسند الیه را مؤخّر ومسند را مقدّم میدارند .

احکامی که برای مسند الیه ذکر شد از قبیل حذف و ذکر واضمار وتعریف وتنکیر وتقدیم وتأخیر وامثال اینها از لحاظ اقتضای ظاهر کلام بود . ولی گاهی اخراج کلام برخلاف مقتضای ظاهر میشود و کلام را بطور

---

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۵۹ س ۱۲ . (۲) مخزن الاسرار ص ۸ س ۵ .

(۳) مخزن الاسرار ص ۱۵۰ س ۱۵ .

ابهام میآورند وبعد آنرا تفسیر مینمایند تا درنفس مخاطب بهتر وقوع پیدا کند مانند « نعم رجلازید» که بایستی گفت «نعم الرّجل زید» ولی تعبیر بضمیر وتفسیر بلفظ رجل برای زیادت تأثیر است .

گاهی آوردن کلام بصورت ضمیر شأن وقصّه برای ابهام و تفسیر است بمضمون جمله تا در ذهن سامع بهتر قرار گیرد مانند جملهٔ (انّه الامیر راکب) یعنی شأن چنین است که امیر سوار میشود .

گاهی کلام را بر خلاف مقتضای ظاهر میآورند واسم ظاهر را بجای ضمیر مینهند تا مسندالیه کاملا واضح وآشکارشود مانداینشعر ابن راوندی :

کم عاقل عاقل اعیت مذاهبه	و جاهل جاهل تلقاه مرزوقا
هذا الّذی ترك الاوهام حائرة	وصیّر العالم النحریر زندیقا (۱)

ومقصود کلمهٔ هذا است که اسم ظاهر میباشد و بجای ضمیر (هو) وضع شده است تا مسند الیه را کاملا از غیر ممتاز گرداند .

دیگر از مواضع اسم ظاهر در موضع ضمیر مقام استهزاء وتهکّم است چنانکه بر نا بینائی بچیزیکه نمی‌بیند اشاره نمایند ومقصود استهزاء او باشد .

وگاهی برای آنستکه بلادت سامع‌را اظهار نمایند چنانکه بسامع مبتدی گویند (این خطّ افقي‌است) ویا این جسم جماد است . واز این قبیل است اینشعر نظامی :

این سفر از راه یقین رفته ام	راه چنین رو که چنین رفته ام
محرم اینره تو نه ای زینهار	کار نظامی بنظامی گذار

گاهی برای آنستکه متکلّم میخواهد فطانت سامع را بفهمد مانند اینکه در مطالب عقلي با لفظ (هذا) اشاره نمایند وامر معقول را درنظر

---

(۱) رجوع کنید بجامع الشواهد باب الکاف مع المیم ص ۲۱۸ .

سامع بمنزلهٔ محسوس جاوه دهند . چنانکه نظامی گفته است :

اینهمه پروانه و دل شمع بود جمله پراکنده و دل جمع بود

وگاهی وضع اسم اشاره بجای ضمیر برای ادّعاء ظهور مشار الیه است (یعني مسند الیه) چنانکه در اینشعر :

تعاللت کی اشجی و مابك علّة تریدین قتلی قد ظفرت بذلك(۱)

که بایستی گفته باشد (قد ظفرت بـه) ولی برای ادّعاءِ ظهور مشار الیـه (بـا اینکه در غیر مسند الیـه است) بجای ضمیر اسم اشاره آورده است .

گاهی وضع اسم ظاهر بجای ضمیر برای تمکّن در ذهن سامع است مانند آیهٔ شریفهٔ « الله الصّمد » (۲) که بایستی گفته باشد « هو الصّمد » وتعبیر باسم ظاهر برای زیادت تمکّن در ذهن سامع است ومانند قول فردوسی :

خـرد افسر شهریـاران بـود خـرد زیور نـامداران بـود

کـه لفظ خرد در مصراع ثـانی برای تمکّـن ، در ذهن سـامع تکرار شده است .

دیگر از مواضع اسم ظاهر بجای ضمیر در مواضع ایجاد رعب است چنانکه خلفا میگفتند « امیر المؤمنین یأمرك بکذا » درصورتي که بایستی « انا آمرك» گویند وچنانکه فردوسی گوید :

که گفتت برو دست رستم ببند نبنـدد مرا دست چرخ بلنـد

دیگر از مواضع اسم ظاهر بجـای ضمیر موضع استعطاف است مـانند اینشعر :

الهي عبدك العاصی اتاکا مقرّاً بالذّنوب و قد دعاکا

(۱) اینشعر از عبدالله بن ذمیه خثعمی است (جامع الشواهد) (۲) سورهٔ اخلاص آیهٔ ۲

فان تغفر فانت لذاك اهل / وان تطرد فمن يرحم سواكا (۱)

که بایستی «انا العاصی» گفته باشد ولی از روی استعطاف و تذلّل نسبت بخالق خود «عبدك العاصی» گفته است . و چنانکه ناصر خسرو گفته است :

تحقیق شد که ناصر خسرو غلام اوست
آنکو بگویدش که دو گوهر چه گوهرند

که بایستی بگوید: من غلام او هستم وچنانکه دراینشعر :

ناصر غلام وچاکر آنکس که این بگفت
جان وخرد رونده برین چرخ اخضرند (۲)

ومخفی نماند که در ایندو شعر استعطاف از جمله استفاده میشود برخلاف شعرسابق که استعطاف فقط در لفظ «عبدك» بود .

باب التفات

چون گاهی کلام بر خلاف اقتضای ظاهر حال‌مخاطب ایراد میشود باب التفات را بطوراختصار وبرای زیادت فائده ایراد کرده‌اند ، سکّاکی در قسم ثالث مفتاح العلوم گوید : انتقال از تکلّم بغیبت مخصوص باب مسند الیه نیست وباین انتقال هم منحصر نمیباشد ، بلکه هریك از تکلّم وخطاب وغیبت بیکدیگر انتقال مییابند . ومجموع آنها شش قسم میشود ۱ ـ تکلّم بخطاب ۲ ـ تکلّم بغیبت ۳ ـ خطاب بتکلّم ٤ ـ خطاب بغیبت ٥ ـ غیبت بتکلّم ٦ ـ غیبت بخطاب .

---

(۱) این شعر از امام زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام است (جامع الشواهد)

(۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۲۰ و۱۲۲ .

التفات

عبارتست از تعبیر نمودن مقصود بیکی از انحاءِ سه گانهٔ مذکور بطوری که بتعبیر دیگری از آنها مسبوق باشد .

۱ ـ تکلم بخطاب

مانند آیهٔ شریفهٔ « مالی لا اعبد الّذی فطرنی والیه ترجعون » (۱) که بایستی فرموده باشد « الیه ارجع » ومانند قول خاقاني :

نغمهٔ من بشنو باده بکش مست بشو

شب ماه است بجانان بلب بام بخسب (۲)

همینطور که لفظ (ترجعون) خطاب بطور عموم است وفرد اکمل خطاب متکلّم است (یعنی حبیب نجّار) جملهٔ (نغمهٔ من بشنو) نیز پس از التفات از تکلّم بخطاب از قبیل خطاب بطور عموم و فرد اکمل میباشد (یعنی خاقاني) پس لفظ « بشنو» خطاب بخود متکلّم نیز میباشد وافادهٔ التفات مینماید .

۲ـ تکلم بغیبت

مانند آیهٔ « انّا اعطیناك الکوثر ، فصلّ لربّك » (۳) که بایستی میگفت : « فصلّ لنا » وبجای تکلّم لفظ غایب (یعنی ربّ) تعبیر فرموده چنانکه سعدی گفته است :

چنان بگریم از این پس که مرد نتواند

در آب دیدهٔ سعدی شناوری آموخت

لفظ « گریم » مضارع اخباری و فعل تکلّم است واز آن بلفظ سعدی که اسم عین و در حکم غیبت است التفات گردیده .

---

(۱) سورهٔ یس آیهٔ ۲۱ . (۲) دیوان خاقانی ص ٤١٦ س ١٤

(۳) سورهٔ کوثر آیهٔ ۱ .

۳ ـ خطاب بتکلم

مانند قـول علقمة بن عبده :

طحابك قلب في الحسان طروب — بعید الشّباب عصر حان مشیب
یکلّفنی لیلی و قد شطّ ولیها — و عـادت عواد بینـنـا و خطـوب

که بایستی بجای « یکلّفنی » برسیاق سابق « یکلّفك » گفته باشد ولی از خطاب بتکلّم التفات نموده است وچنانکه خاقانی گوید :

گفتی که بخـاقـانی وقتی گهـری بخشم
بخشود نیم بالله وقت است اکرم بخشي (۱)

۴ـ خطاب بغیبت

مانند آیهٔ شریفهٔ « حتّی اذا کنتم في الفلك جرین بهم » (۲) که بایستی گفته باشد « وجرین بکم » وچنانکه منجیك ترمدی گوید :

خرّم بهار خواند عاشق ترا که تو — لاله رخ وبنفشه خط و یاسمن تنی
ما را جگر بتیر فراق توخسته گشت — ای صبر بر فراق بتان نیك جوشنی (۳)

در کتب ادبیـّهٔ زبان تازی ، باب التفات در اسناد خطابی وتکلّمی و غیبی است ولی فصحای زبان پارسي التفات را در اصول کلمات و ضمائر نیـز استعمال میکنند چنانکه منجیك در شعر مذکور از ضمیر خطاب (تو) بغیبت یعني (بتان) التفات کرده است .

۵ ـ غیبت بتکلم

مانند آیهٔ « الله الّذی ارسل الرّیاح فتصیر سحابا فسقناه الی بلـد میـّت » (٤) که اوّل سیاق عبارت در لفظ الله و ارسل بصورت غیبت است

---

(۱) دیوان خاقانی ص ٥٤٤ س ۱۳ . (۲) سورهٔ الزمر آیهٔ ٦۸ .
(۳) المعجم فی معائیر اشعار العجم ص۲۸۱ س ۱۹ و مدارج البلاغه ص۲۸ س ۱٤ وابدع البدایع ص ۷۷ س ٤ . (٤) سورهٔ فاطر آیهٔ ۱۰ .

وبعد در کلمۀ «فسقناه» بتکلّم التفات گردیده ، و بایستی گفته باشد «فساقه الله»
ومانند قول خاقانی :

خاقانی کهـر سخنم ور نبودمی   ازجورهای بد گهران بازرستمی (۱)

که خاقانی لفظ عین ودرمقام غیبت استعمال شده واز آن بتکلّم « یعنی کهر سخنم » التفات گردیده است .

٦ - غیبت بخطاب

مانند آیۀ « الحمدلله ربّ العالمین» تا «ایّاك نعبد » (۲) وچنانکه سعدی گوید :

مه است این یا ملك یا آدمیزاد   تو یی یـا آفتاب عـالم افروز

مه وملك وآدمیزاد از اسماءِ اعیان ودرحکم غایب واز آنها بخطاب التفات شده است .

و چنانکه جریر گفته است :

متی کان الخیام بذی طلوع   سقیت الغیث ایّتها الخیـام

و چنانکه خاقانی گفته است :

آنجا که کوفت دولت او کوس لا اله

آواز قد صدقت بر آمد ز لامکان (۳)

قلب

یکی دیگر از نکات آوردن کلام بر خلاف اقتضای ظاهر قلب است . وآن بر دو قسم است : لفظی ومعنوی

قلب لفظی

آنستکه برای حفظ قواعد عربیّت بتقدیم وتأخیر اجزاء قائل شویم

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۵۳۸ س ۲۰ . (۲) سورۀ فاتحه آیه ۱ .
(۳) دیوان خاقانی ص۲۷۹ س ۱۵ .

مانند قول شاعر :

ففی قبل التفرّق یا ضباعا و لایك موقف منك الوداعا
قفی نادی اسیرك انّ قومی وقومك لاازی لهم اجتماعاً (۱)

چون شرط مبتدا آنستکه معرفه باشد بایستی در اینکلام قائل بقلب شویم یعنی گوئیم اصل آن « ولایك موقف الوداع موقفاً منك » بوده است تا رعایت قواعد ادبیّه شده باشد .

قلب معنوی

مانند « عرضت النّاقة علی الحوض » که بایستی « عرضت الحوض علی النّاقة » گوید . وچون غالباً ناقه را بطرف حوض میبرند از اینجهت کلام را بطور قلب تعبیر میکنند . واز این قبیل است مثال معروف « ادخلت القلنسوة فی رأسی » که باید بگوید « ادخلت رأسی في قلنسوة » و چون غالباً کلاه را بر سر مینهند ازاینجهت کلام را بطریق قلب تعبیر کرده و از این قبیل است اینشعر مولوی :

این فسون دیو در دلهای کج میرود چون کفش کج درپای کج (۲)

دیگر ازجملهٔ نکات خلاف اقتضای ظاهر آنستکه ازمستقبل محقّق الوقوع بماضی تعبیر نمایند مانند آیهٔ شریفهٔ « یوم ینفخ في الصّور فصعق من في السّموات » (۳) که بایستی بفرماید « فیصعق » وچون قضایای قیامت محقّق الوقوع است تعبیر از آنها بلفظ ماضی برای آنستکه اشارت نماید باینکه اینموضوع محقّقاً واقع خواهدشد . وچنانکه درتاریخ سیستان گوید واین محمّد است و امّت او که مرا (یعنی ابلیس را) ایزد تعالی بسبب او

---

(۱) این اشعار از قطامی است و نام آن عمیر بن شییم تغلبی میباشد (شرح قاموس . جامع الشواهد) .

(۲) نقل ازهنجار گفتار مرحوم تقوی ص۶۷ س۵ . (۳) سورهٔ نمل آیهٔ ۸۹ .

لعین ورانده کرد . واکنون است که حال برمن تنگ شد ندانم که چه کنم و کجا شوم (۱) که بایستی گوید : حال برمن تنگ میشود .

وچنانکه در کتاب مجمل التّواریخ والقصص گوید : چون خراسان از مال تهي گردد و از مصادره ستوه شوند ، دشمنان وخوارج سر بر کنند وتدارك آن دشوار باشد (۲) که بایستي میگفت ستوه میشوند و چنانکه در تاریخ بیهقی گوید : امام بوصادق تبانی را بخواند وبنواخت و گفت این یك رسولی بکن چون باز آیی قضای نیشابور بتودادیم آنجا رو (۳) . که بایستی میگفت : قضای نیشابور بتو میدهیم وچنانکه رود کی ببحر مجتثّ مثمّن مخبون اصلم گفته است :

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم
عصا بیار که وقت عصا و انبان بود (٤)

که بایستی میباشد گفته باشد . وچنانکه نظامي گفته است :

بتندی گفت من رفتم شبت خوش ۝ گرم آبی بپیش آید گر آتش (٥)

واز این قبیل است اینشعر حافظ :

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
گل در اندیشه که چون جلوه کند در کارش (٦)

وفردوسی گفته است :

چنین گفت رستم برهام شیر ۝ که ترسم که رخشم شداز کارسیر (۷)

---

(۱) تاریخ سیستان ص ۵۸ . (۲) مجمل التواریخ والقصص ص ۲٤٥ .
(۳) نقل ازسبك شناسی مرحوم بهار ج ۱ ص ۳٥۳ .
(٤) نقل ازسبك شناسی ج ۲ ص ۵۷ س ٤ . (٥) خسرو وشیرین نظامی تصحیح مرحوم وحید ص ۱٥۷ س ٥ . (٦) دیوان حافظ تصحیح قزوینی ص ۱۸۷ س ۱۲ . (۷) نقل از سبك شناسی ج ۱ ص ۳٥۳ س ۲۰ .

دیگر از نکات آوردن کلام برخلاف اقتضای ظاهر آنستکه مخاطب کلام متکلّم را بر غیر مقصود او حمل نماید تا اینکه او را تنبیه نماید که اگر اینمعنی را قصد کند بهتر است چنانکه حجّاج بقبعثری گفت : «لاحملنّك علی الادهم» یعنی ترا با کند وزنجیر حمل مینمایم وقبعثری در پاسخ وی گفت «مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب» یعنی مثل امیر بر اسب ادهم واشهب حمل مینماید . ومقصود حجّاج از لفظ ادهم قید بود او بر اسب ادهم حمل کرد حجّاج گفت «انّما اردت الحدید» یعنی از ادهم حدید را اراده کردم نه اسب را ، قبعثری گفت «الحدید خیر من البلید» یعنی اسب تند از اسب کند بهتر است . حجّاج حدید بمعنی آهن را اراده کرده بود او حمل کرد برحدید مقابل بلید وفائده این حمل آنستکه تنبیه نماید بر اینکه ارادهٔ این معنی برای امیر سزاوار است نه معنی اوّل که اراده کرده است . واصل قصّه بطوریکه چلپی در حواشی مطوّل بیان میکند چنانستکه هنگام غوره آوردن تاك قبعثرای شاعر با جماعتی از ادبا در بوستانی فراهم بودند . ذکری از حجّاج بمیان آمد : قبعثری گفت «اللّهم سوّد وجهه واقطع عنقه واسقنی من دمه» یعنی خدایا رویش را سیاه گردان و گردنش را بزن و از خونش مرا بنوشان ، اینخبر را بحجّاج رسانیدند . او را خواست وتهدید کرد . قبعثری گفت : از اینسخن غوره را خواستم ، یعنی آرزوی شراب کرده ام «ثمّ قال له الحجّاج لاحملنّك الی آخر القصّه» حجّاج از سحر کلام ولطف بیان او در شگفت آمد وازسرخونش درگذشت ومورد احسانش قرار داد (۱)

باب سوم احوال مسند

گاهی مسند را ترك میکنند واین بهمان جهاتی است که در حذف

---

(۱) مطول تفتازانی ص۱۱۰ س ۲۱ حاشیهٔ چلپی .

مسند اليه ذكر شد مانند قول صابی بن الحارث البرجمی :

و من یك امسی بالمدينة رحله   فانّی و قیّار بها لغريب

که بایستی بگوید « فانّی غريب و قیّار غريب » خبر را که مسند است بسبب اختصار واحتراز از عبث وضيق مقام ومحافظت وزن شعرحذف كرده است ومانند قول اعشی :

انّ محلّا و انّ مرتحلا   وانّ فی السّفر اذ مضوامهلا

اي « انّ لنا محلّا ولنا مرتحلا » خبر«انّ» را در دوموضع حذف كرده وآن لفظ (لنا) ميباشد . واز اين قبيل است قول شاعر :

گاهی بجام توبه که از توبه جام را

تا حق پسندد از دو شکستن کدام را

که لفظ شکستن در مصراع دوم قرينهٔ می‌شکنيم محذوف است در مصراع اوّل وتقدير كلام چنين است : ما گاهي بجام ، توبه‌را می‌شکنيم و گاهی بسبب توبه ، جام‌را می‌شکنيم .

در حذف مسند بايد قرينه‌ای باشد مانند پرسش محقّقی که در کلام است چنانکه در آيهٔ شريفهٔ « ولئن سئلتهم من خلق السّموات و الارض ليقولنّ الله » (۱) ای « ليقولنّ خلقهنّ الله » که لفظ مسند (يعني خلق) بقرينهٔ ذکر آن در سؤال محقّق سابق حذف گرديده است .

گاهی حذف مسند جواب از سؤال مقدّر واقع ميشود (و اين در مقابل محقّق است که ذکر شد) مانند قول ضرار بن نهشل در مرثيهٔ زيد بن نهشل :

ليبك يزيد ضارع لخصومة   و مختبط ممّا تطيح الطّوائح

---

(۱) سورهٔ عنكبوت آيهٔ ۶۱ وسورهٔ لقمان آيهٔ ۲۵ وسورهٔ زمر آيهٔ ۳۸ و سورهٔ زخرف آيهٔ ۹ .

که مقصود جملهٔ « ضارع لخصومة » میباشد که مسند آن یعنی « یبکیه » بقرینهٔ سؤال مقدّر که « من یبکیه » باشد محذوف است ومانند آیهٔ شریفهٔ « یسبّح له فیها بالغدوّ و الآصال رجال » (۱) بنا بر اینکه « یسبّح » را بصیغهٔ مجهول قرائت کنند . گویا کسی پرسیده است « من یسبّح » ودر پاسخ وی گفته اند « یسبّح رجال » و مقصود از ذکر این آیه حذف مسند است یعنی « یسبّح » بقرینهٔ سؤال مقدّر و جملهٔ « یسبّح رجال » استیناف بیانی است .

گاهی محذوف محتمل الوجهین است مانند قول خدایتعالی « فصبر جمیل » (۲) که در این آیه چنانکه احتمال حذف مسند میرود ، یعنی میتوان گفت « صبر جمیل اجمل » بوده ، احتمال حذف مسند الیه نیز میرود یعنی توان گفت « فامری صبر جمیل » پس در اینحذف زیادت فائدتی است که در ذکر نیست ، زیرا در صورت حذف ، احتمال دو وجه مذکور هست ولی در صورت ذکر این احتمال نیست . و چنانکه مرحوم تقوی گفته است :

مرا در کودکی مام کهنسال   چنین گفت خداوند است یاخرما (۳)

چه ، میشود مراد این باشد که باید مطلوب خداوند باشد یا خرما . ومیشود مراد این باشد که باید خداوند مطلوب باشد یا خرما (مرحوم تقوی)

ذکر مسند

ذکر مسند برای چند چیز است : اوّل برای اینکه اصل در کلام ذکر است و تا اقتضای عدول از اصل نباشد نباید آنرا حذف کرد مانند اینشعر ناصر خسرو :

---

(۱) سورهٔ نور آیهٔ ۳۶ .   (۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ۸۳ .

(۳) هنجار گفتار ص ۶۸ .

پاره کردستند جامه دین بتو برلاجرم

این سگان مست کشته روز حرب کربلا

دین را بجامه مانند کرده وجفا جویان خونریز صحرای کربلا را بسگان مست کشته وپاره کردن جامه را بر آنها ثابت کرده تا آنها را از جنس سگان دندان تیز تخییل دهد وچنانکه حنظلهٔ بادغیسی گفته است:

یارم سپند اگرچه بر آتش همي فکند از بهر چشم تا نرسد مر ورا گزند

او را سپند و مجمر ناید همی بکار

با روی همچو آتش وبا خال چون سپند(۱)

که مسند در مصراع اوّل وثانی وثالث از جهت اقتضای کلام ذکر گردیده است.

دوم: برای تعریض است بغباوت سامع. چنانکه ابراهیم خلیل ع را بعد از شکستن بتها پرسیدند «ءانت فعلت هذا بآلهتنا یا ابراهیم» در پاسخ آنان گفت «بل فعله کبیرهم هذا» (۲) ولفظ (فعل) را برای تعریض بغباوت سامع ذکر کرده. واز این قبیل است قول عنصری:

هر سؤالی کز آن لب سیراب دوش کردم همه بداد جواب

گفتمش جز شبت نشاید دید گفت پیدا بشب بود مهتاب

گفتم آتش بچهره ات ماند گفت آنکو دل تو کرد کباب

گفتم از حاجب تو تابم روی گفت کس روی تابد از محراب

گفتم اندر عذاب عشق تو ام گفت عاشق نکو بود بعذاب (۳)

مسند را در بیت چهارم برای تعریض بغباوت سامع ذکر کرده است.

دیگر از نکات ذکر مسند آنستکه مسند را بصورت جملهٔ اسمیّه

---

(۱) لباب الالباب ج ۲ ص۲٤۱ س ۱۰. (۲) سورهٔ انبیاء آیهٔ ٦۲و٦۳.
(۳) دیوان عنصری چاپ سنگی ص ٤.

میآورند تا افادهٔ ثبوت نماید مانند قول ابو الحسن شهید بن حسین بلخی :

دانش وخواسته است نرگس و گل   که بیك جـای نشکفند بهم

هر کـرا دانش است خـواستـه نیست

و آنکه را خواسته است دانش کم (۱)

شاهد ، ذکر مسند است یعنی (خواسته نیست) بصورت جملهٔ اسمیّه ویا جملهٔ (دانش کم) در آخر مصراع ثانی که هر دو افادهٔ ثبات ودوام مینماید ، چنانکه‌مجموع مسند ومسند الیه در افادهٔ ثبات نیز کاملا ظاهر است .

وگاهی ذکر مسند بصورت جملهٔ فعلیّه برای افادهٔ تجدّد واستمرار است چنانکه ابو عبد الله محمّد بن صالحی و لوالجی گفته است :

جعد بر سیمین پیشانیش گویی که مگر

لشگر زنگ همي غارت بغـداد کنـد

و آن سیه زلف برعارض گوئی که همی

بر پر زاغ کسی آتش را باد کند (۲)

ومعلوم است که جعد پیشانی سیمین معشوق پیوسته غـارتگر دل عاشق است وچنانکه درآیهٔ شریفهٔ « لو یطیعکم فی کثیرمن‌الامر لعنتّم» (۳) ومقصود آنست که اگر پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم پیوسته باخواهشهای شماموافقت نماید بزحمت میافتـید . ذکر مسند یعنی « یطیعکم » در این آیـه براي افادهٔ تجدّد واستمرار است وچنانکه طریف بن تمیم گفته است :

او کلّما وردت عکـاظ قبیلة   بعثوا الّـی عـریفهم یتوسّم

که جملهٔ « یتوسّم » افادهٔ حدوث وتجدّد مینماید و توضیح این

---

(۱) لباب‌الالباب ج۲ ص۲۴۳ . (۲) نقل ازسخن وسخنوران ص۱۱ جلد ۱

(۳) سورهٔ حجرات آیهٔ ۸ .

شعر آنستکه هر قبیله‌ای ازاعراب که واردبازارعکاظ میشدند عرّیف خود را برای توسّم وجوه وتفرّس صورتهای آنها میفرستادند و او بر چهرهٔ یکان یکان پیوسته نظر میکرد.

و گاهی ذکرمسند بصورت فعل‌برای‌آنستکه آنرا بیکی از زمانهای سه‌گانه مقرون سازند چنانکه ابوطاهر طیّب بن محمّد خسروانی گفته است:

چهارگونه کس از من بعجز بنشستند
کز آن چهار بمن ذرّه ای شفا نرسید
طبیب و زاهد و اختر شناس و افسونگر
بدارو و بدعا و بطالع و تعویذ (۱)

تعقید مسند بشرط

بجهت اعتبارات خاصّه ایست که در علم نحو مذکور است. وذکر ادات شرط در باب مسند برای آنست که گاهی مسند را با ادات شرط مقرون میسازند. پس اگر برای امر محقّق الوقوعی باشد باید لفظ (اذا) استعمال‌شود وفعل‌بعد از آن ماضی باشد مانند آیهٔ شریفهٔ «اذا جاء نصرالله والفتح الخ»(۲) واز این قبیل است اینشعرنظامی:

گر زلبی شربت شیرین چشند دست بشیرینه بر ویش کشند

که لفظ(گر) مخفّف اگر وبجای (اذا) ودرمقام تعیین استعمال شده است واگر قرینهٔ مسند با ادات شرط برای امر نادر الوقوعی باشد غالباً با لفظ (ان) و (لو) استعمال میشود. و لفظ (ان) در مورد شكّ ولفظ (لو) در مورد امتناع عند الامتناع بکار میرود مثال اوّل آیهٔ شریفهٔ «ان‌احدمن‌المشرکین استجارك‌فاجره»(۳) وخطاب بپیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم است

---

(۱) لباب‌الالباب ج ۲ ص ۲۵۸ س ۱۳.
(۲) سورهٔ نصر آیهٔ ۳. (۳) سورهٔ توبه آیهٔ ٦.

که اگر اتفاقاً مشرکی بتو پناه آرد او را پناه ده و مقصود آنستکه لفظ (ان) نسبت بفهم سامع درمورد شك استعمال شده است ومانند قول نظامي :

گر ملکی عزم ره آغاز کن زین بنواتر سفری ساز کن

مثال دوم که برای امتناع عند الامتناع است مانند آیهٔ شریفهٔ « لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا » (۱) یعنی چون در زمین و آسمان خدایانی جز خدای بزرگ نیست از اینجهت نظم وترتیب عالم بر قرار است ، پس فساد نظام آسمان وزمین بواسطهٔ انتفاء تعدد آلهه منتفی است و از این قبیل است اینشعر نظامی :

خانهٔ زنبور پر از انگبین از پی آنست که شد پیش بین

مور که مردانه صفی می کشد از پي فردا علفی می کشد

آدمیی غافل اگر کور نیست کمتر از آن نحل و از این مور نیست

و مقصود استعمال لفظ (اگر) است بجای (لو) برای امتناع عند الامتناع یعنی اگر آدم غافل کور نبود کمتر از نحل و مور نمیبود ، ولي کمتر از نحل ومور است زیرا کور وغافل است وهمو گفته است :

گر شرف عقل نبودی ترا نام که بردی که ستودی ترا

یعنی اگر شرافت عقل نبود نام هر کرا میبردی ترا ستایش نمینمود وچنانکه انوری گفته است :

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص وبی چشم بر قبضهٔ شمشیر نهادی دبرانرا

وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

گر برقیاس فضل بگشتی مدار دهر جز بر مقر ماه نبودی مقر مرا

و مثال دخول برفعل مضارع مانند آیهٔ شریفهٔ «لو نشاء اصبناهم بذنوبهم» (۲)

تنکیر مسند

تنکیر مسند برای چند چیز است : اول : عدم افادهٔ حصر مانند

---

(۱) سورهٔ انبیاء آیهٔ ۲۲ . (۲) سورهٔ اعراف آیهٔ ۹۹ .

زید دبیر است وعمرو شاعر است ومانند قول نظامی :

گاو که خر مهره بدو در کشند　　　چونکه بیفتد همه خنجر کشند

ومقصود مسند منکّر است در جملهٔ (همه خنجر کشند) که مفید حصر نیست .

دوم : برای افادهٔ تفخیم است چنانکه در آیهٔ شریفهٔ « ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتّقين » (۱) بنا براینکه کلمهٔ « هدى » خبر باشد برای لفظ (ذلك) یا خبر باشد برای مبتدای محذوف « ای هو هدى للمتّقين » که در اینصورت مفید تفخیم است ومانند قول نظامي :

آنکه ز مقصود وجود اوّل است　　　آیت مقصود بدو منزل است

شاهد در مسند نکره است یعنی «آیت» درمصراع ثانی که افادهٔ تفخیم مینماید یعنی بزرگترین آیت مقصود بدو نازل گردیده است .

تبصره - لفظ اوّل دو معنی دارد یکی فرد اوّل اعداد و آن افادهٔ تفضیل نمینماید و دیگری بمعنی تقدیم است بر مابعد و افادهٔ تفضیل و ترجیح میدهد ، پس درصورتیکه لفظ اوّل در بیت مذکور بمعني اخير باشد افادهٔ حصر مینماید نه بمعنی نخست که فرد اوّل اعداد است .

سوم : برای افادهٔ تحقیر است مانند « ما زيد شيئاً » وآيهٔ شريفهٔ « هل اتى على الانسان حين من الدّهر لم يكن شيئاً مذكورا » (۲) ومانند این شعر :

من همچو خاك وخارم وتو آفتاب و ابر

گلها ولالـه هـا دهم ار تربیت کني (۳)

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۲ . (۲) سورهٔ دهر آیهٔ ۱ .

(۳) نقل از کلیله ودمنه بهرامشاهی تصحیح آقای قریب ص ۶۲ باب الاسد والثور

تعریف مسند

برای آنستکه در نزد سامع تعیین گردد مانند آیهٔ شریفهٔ « هذا کتابنا ینطق علیکم بالحقّ » (۱) که مقصود اضافت لفظ کتابست بضمیر متکلّم برای تعیین ومانند قول فرّخي سیستانی :

این همان لشگریانند که من دیدم دی
وین همان شهر و دیار است که من دیدم پار

وچنانکه سعدی گفته است :

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است
که همیتافت بر آرامگه عاد و ثمود

که مقصود توصیف وتعیین چشمهٔ خورشید است که بر آرامگاه عاد وثمود میتافته .

گاهی مسند ، معرّف بلام است وآن لام گاهی برای جنس و گاهي برای غیر جنس است . لام جنس برای آنستکه مسند را بر مسند الیه حصر نمایند ، واین حصر بر دو قسم است : حقیقی وادّعائی ، حصر حقیقی مانند « زید الامیر » درصورتیکه درتمام کشور ، امیرمنحصر بزید باشد . و حصر ادّعائی مانند « زید الشّجاع » درصورتیکه مقصود حصر جنس شجاعت باشد بر زید بطور ادّعا ومجاز ومانند قول ناصر خسرو :

تو بار خدای جهان خویشی — از گوهر تو ، به گهر نباشد (۲)

یعنی خدائی مملکت منحصر است بر تو ، وشاهد ، درخبر معرّف است (یعني خدای جهان خویشی) که افادهٔ حصر مینماید . و مانند اینشعر سوزنی :

---

(۱) سورهٔ جاثیه آیهٔ ۲۹ (۲) دیوان ناصر خسرو ص ۱۴۲ س ۵ تصحیح مرحوم تقوی چاپ کتابفروشی تائید اصفهان .

من آنکسم که چو کردم بهجو گفتن رای

هزار منجیك اندر برم ندارد پای (۱)

ومقصود افادهٔ حصر خبراست درمبتدا واگرچه بصورت موصول است ولی غرض معنی اوّل است.

گاهی مسند را بصورت جمله میآورند، وآن درصورتی است که افادهٔ تقوّی وتکرار حکم نماید مانند قول ابوالعبّاس فضل بن ربنجنی :

پادشاهی گذشت خوب نژاد   پادشاهی نشست فرّخ زاد

زان گذشته زمانیان غمگین   زین نشسته جهانیان دلشاد (۲)

لفظ (پادشاه) مسندالیه ولفظ (گذشت) جملهٔ فعلیّه ومسند وموجب تقوّی و تکرار حکم میباشد. و همنچین است جملهٔ (پادشاهی نشست) در مصراع ثانی.

گاهی ذکر مسند بصورت جمله برای آنستکه مسند سببی است یعنی در جملهٔ مسند رابطه ای است که بمسند الیه بر میگردد. چنانکه بتازی گویند «زید ضربت ابنه».

تأخیر مسند

برای آنستکه اصل در مسند تأخیر است چنانکه اصل در مسندالیه تقدیم میباشد (۳) چنانکه سوزني گفته است :

کرد عتبی با کسائی همچنین کردار خوب

ماند عتبی از کسائی تاقیامت زنده نام (٤)

---

(۱) سخن وسخنوران ج ۱ ص ۲۰ س ۱۲.

(۲) سخن وسخنوران ج ۱ ص ۱۱ س ۲۱.

(۳) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۰۵ س ۱۰ طبع مصر.

(٤) سخن وسخنوران ج ۱ ص ۲۳ س ۱۲.

برای افادهٔ حصر مسند الیه است بمسند مانند « عندی زید » و « انّما قائم زید » ومانند اینشعر خواجوی کرمانی :

پیش صاحبنظران ملك سلیمان باد است
بلکه آنست سلیمان که زملك آزاد است(۱)

« ای عند ارباب البصائر لا عند غیرهم . گاهی تقدیم مسند برای تنبیه است بر اینکه خبر واقع شده است نه صفت (۲) زیرا اگر متأخّر باشد احتمال وصفیّت میدهد مانند « قائم رجل » که اگر گویند « رجل قائم » سامع توهّم وصفیّت مینماید و مانند « تحت رأسی سرج » و « علی ابیه درع » .

ومانند اینشعر :

عند الملوك مضرّة و منافع
واری البرامك (۳) لاتضرّ وتنفع

گاهی تقدیم مسند برای تفأل وتشویق سامع است چنانکه محمّد بن وهب حمیری گفته است :

ثلاثة تشرق الدّنیا ببهجتها
شمس الضّحی وابواسحق والقمر (٤)

---

(۱) دیوان خواجو کرمانی ص ۳۷۹ بتصحیح سهیلی خونساری

(۲) او ان یکون المراد التنبیه علی انه خبر لانعت (مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۰۵ س ١٦)

(۳) برامکه جمع برمکی ، منسوب ببرمك و آن اسم شخص نیست ، بلکه معرف مقام ودرجهٔ روحانی بزرگ معبد نوبهار بلخ ، که موروثی بود ، میباشد (نقل از حاشیهٔ چهار مقالهٔ عروضی ص ۳۲ مصحح آقای دکتر محمد معین)

(٤) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۰٦ وجامع الشواهد باب الثاء واللام

باب چهارم متعلقات فعل

همینطور که رابطه وتعلّق میان فعل وفاعل بر قرار است باید میان فعل ومفعول نیز بر قرار باشد .

گاهی فعل متعدّی را بمنزلهٔ فعل لازم قرار میدهند ، در صورتیکه مقصود متکلّم بمفعول‌به متوجّه نباشد مانند آیهٔ شریفهٔ « هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون » (۱) که دراینمثال‌مقصود فقط امتیاز دانشمندان است از غیر وتعلّق بمفعول خاصّی ندارد چنانکه شاعر گفته است :

انّ المعلّم و الطّبیب کلاهما   لاینصحان اذا هما لم یکرما (۲)

ای‌لاینصحان في التّعلیم والطّبابه وچون غرض‌تعلّق گرفتن بمفعول نیست از اینجهت مفعول حذف گردیده است و هر گاه در صورت حذف مفعول قصد متکلّم بسوی مفعول به باشد باید مفعول به محذوف معنای عامّی داشته باشد که جامع تمام افراد باشد مانند آیهٔ شریفهٔ « ایّاك نعبد وایّاك نستعین » (۳) ای في جمیع الامور .

وهر گاه مقصود متکلّم از فعل متعدّی مفعول خاصّي باشد واو را حذف نماید باید قرینه ای‌در کلام موجود باشد چنانکه جمله مشیّت را هر کسی بلفظ « انشاءِ الله » (٤) وبدون مفعول میگوید . ولی باید در هنگام تکلّم این جمله ، مقصود در ذهن مخاطب معلوم باشد زیرا اگر مقصود برمخاطب پوشیده باشد باید مفعول به ذکر شود چنانکه خزیمی گفته است :

---

(۱) سورهٔ زمر آیهٔ ۱۳

(۲) کلیله ودمنه تصحیح آقای قریب ص ۸۳

(۳) سورهٔ فاتحه آیهٔ ٤

(٤) سورهٔ فتح آیهٔ ۲۸

ولو شئت ان ابکی دماً لبکیته علیه ولکن ساحة الصّبر اوسع

که در اینمثال چون متعلّق مشیّت امریست بعید از ذهن ناچار آنرا ذکر کرده است و از این قبیل است اینشعر فردوسی :

حییی قتیبه است از آزادگان که از من نخواهد سخن رایگان
از اویم خور وپوشش وسیم و زر از او یافتم جنبش وپا وسر (۱)

چون قرینه بر حذف مفعول نبوده بدینجهت ذکر گردیده است :

گاهی مفعول بجهت دفع توهّم خلاف مقصود حذف میشود مانند قول بحتری :

کم زرت عنّي من تحامل حادث وسورة ایّام جزرن الی العظم

که این کلام در اصل (جزرن اللّحم الي العظم) بوده ، اگر لحم را ذکرمیکرد سامع پیش‌از استماع کلمهٔ الی العظم توهّم میکرد که سورت ایّام گوشت بدن او را قطع نموده ولی باستخوان نرسیده و این توهّم برخلاف مقصود میبود از اینجهت الی العظم تعبیر کرده بدون (اللّحم) واز این قبیل است اینشعر ناصرخسرو :

آزرده کرد کژدم غربت جگر مرا
گویی زبون نیافت بگیتی‌مگر مرا (۲)

ومعلوم است که نیش کژدم غربت اوّل در ظاهر اعضاء تأثیرمیکند وبعد بجگر میرسد

دیگر از نکات حذف مفعول به خاص آنستکه آنرا در آغاز امر ذکر نمیکنند ، بلکه در مرتبهٔ ثانی برای عنایت وقوع فعل ذکر مینمایند : مانند قول بحتری :

---

(۱) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا جلد اول ص ۴۱۸
(۲) دیوان ناصرخسرو ص ٦ س ۷

قـد طلبنـا فلم نجـد لك في الـ ود و المجـد والمكـارم مثلا

وشاهـد در حـذف مفعول بـه است یعنی (مثل) زیرا در اصل « طلبنـا لك مثلا » بوده ودر ابتداءِ حذف گردیده تا در مرتبهٔ ثاني عنایت شاعر بتعلّق فعل بصریح مفعول به ظاهر گردد مانند اینشعر تازی :

شربنـا و اهرقنـا علی الارض جرعـة

فللارض من كأس الكرام نصیب (۱)

ومفعول شربنا را حذف کرده ودر آخر بجهت عنایت تعلّق ذکر کرده است :

گاهی مفعول به را برای افادهٔ اختصار حذف میکنند و این در صورتی استکه از اطراف وقرائن کلام معلوم باشد مانند آیهٔ شریفهٔ « ارنی انظر الیك ای ذاتك » (۲) واز این قبیل است اینشعر سعد سلمان لاهوری :

چند گویی کـه نشنونـدت راز چند جویی که می نیابی باز (۳)

یعنی چند گویی چیزیرا وچند جویی چیزیرا .

دیگر از نکات حذف مفعول به رعایت فواصل قرانی است مانند « و الضّحی واللّیل اذا سجی ما ودّعك وماقلی » (٤) که در اصل « وما قلاك » بوده « کاف » خطاب برای رعایت فواصل کلمات سجی و قلي و الضّحی حذف گردیده است . واز قبیل رعایت فواصل است تأخیر فاعل دراین آیه « فاوجس في نفسه خیفة موسي قلنا لا تخف انّك انت الاعلی » (٥) که مقصود تأخیر فاعل « اوجس » میباشد یعنی موسی وآن بجهت مراعات فواصل است یعنی الف موسی و الف اعلی وسایر فواصل آیات .

---

(۱) نقل از مجله یادگار شمارهٔ ۸ ص ٤٦ سال ۱۳۲٤ شمسی

(۲) سورهٔ اعراف آیهٔ ۱٤۰

(۳) نقل از سخن وسخنوران ص ۲۳۰ س ٦ ج ۱

(٤) سورهٔ الضحی آیهٔ ۱ (٥) سورهٔ طه آیهٔ ۷۱

دیگر از نکات حذف مفعول به استهجان ذکر اوست مانند قول عایشه « ما رأیت ولا رای منّی » ای العورة .

دیگر از نکات حذف مفعول به معلوم ومعیّن بودن آنست مانند آیهٔ « لینذر بأساً شدیداً من لدنه » (۱) یعنی تا اینکه بترساند خداوند کسانیرا که کافرشدند بامامت علي علیه السلام ، ببأس شدیدی که از طرف خود او است ، ومراد از بأس شدید حضرت امیر است وتقدیر عبارت چنین‌است « لینذر الّذین کفروا بأساً شدیدا من لدنه » .

دیگر از نکات حذف مفعول به اخفاء ویاتمکّن از انکار است .

امّا تقدیم مفعول به بر فعل برای دفع توهّم غیر است (یعنی غیر مفعول به) مانند « زیداً عرفت لمن عرف انّك عرفت انساناً . وچون ممکن است که سامع توهّم نماید که مفعول به عمرو یا خالد و یا دیگری بوده است ، بدینجهت ابتداءً لفظ زید را آورده ، تا دفع توهّم نماید و اینمعنی قریب بقصر قلب است و از این قبیل‌است قول استغنائی نیشابوری :

بماه ماندی اگر نیستیش زلف سیاه
بزهره ماندی اگر نیستیش مشکین خال
رخانش را بیقین گفتمی که خورشید است
اگر نبودی خورشید راکسوف و زوال

شاهد ، تقدیم مفعول است یعنی رخانش برای افادهٔ حصر .

گاهي تقدیم مفعول به بر فعل برای افادهٔ حصر وتخصیص است مانند آیهٔ « وامّا ثمود فهد یناهم » (۲) که تقدیم مفعول به در این آیه مفید حصر است .

---

(۱) سورهٔ کهف آیهٔ ۲
(۲) سورهٔ فصلت آیهٔ ۱۷

تکمله : تقدیم بعضی از متعلّقات بربعض دیگر مانند تقدیم فاعل بر مفعول به ومفعول به برمفعول مطلق وحال و تمیز و امثال آنها برای آنستکه اصل تقدیم است و مقتضی برای‌عدول از این اصل نیست چنانکه ابوحنیفهٔ اسکافي گفته است :

بزرگ باش ومشو تنگدل ز خردی کار
که سال تا سال آرد گلی زمانه ز خار (۱)

که در اینشعر لفظ (مشو) فعل وفاعل ولفظ (تنگدل) مفعول وجملهٔ (ز خردی کار) از متعلّقات فعل ودر آخر واقعشده است ومقصود از اینشعر ترتیب فاعل و مفعول و ظرف میباشد که در اینشعر رعایت گردیده است چنانکه عمعق بخارائی گفته است :

سپهر تیره بیاراست رخ بمروارید
چنانکه گفتی دریای لؤلؤ لالاست (۲)

ویا این تقدیم برای اهتمام متعلّق است چنانکه بتازی گویند « ضرب یوم الجمعة زید » که در اینمثال تقدیم « یوم الجمعة » برنایب فاعل که‌زید است برای‌ارادهٔ اهتمام بیوم الجمعه میباشد چنانکه ابوحنیفهٔ اسکافی گفته است :

شاه چو بر خزّ و بزّ نشیند و خسبد
بر تن او بس گران نماید خفتان (۳)

لفظ برتن مفعول وبجهت اهتمام مقدّم افتاده است .

دیگر از نکات تقدیم بعض متعلّقات بر بعض دیگر برای‌آنستکه تأخیر آن موجب اختلاف بیان معنی است مانند آیهٔ شریفهٔ « وقال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه » (٤) که هر گاه جملهٔ « من آل

---

(۱) سخن وسخنوران ص ۲۰۲ س ۱ (۲) لباب الالباب ج ۲ ص ۳۸۰ س ۵
(۳) سخن وسخنوران ص ۲۰۵ س ۱ (٤) سورهٔ مؤمن آیهٔ ۲۹

فرعون » که صفت رجل است بر جمله « یکتم » مؤخر میافتاد معنی وصفیت او سلب می شد ومعلوم نبود که این رجل هم از آل فرعون بوده است ومقصود از نقل این آیه تقدیم جملهٔ « من آل فرعون » است بر جملهٔ « یکتم » و از این قبیل است اینشعر ناصر خسرو :

پسنده است با زهد عمار و بوذر کند مدح محمود مر عنصری را (۱)

یعنی پسندیده است که عنصری با زهد عمار و بوذر محمود را مدح کند. که اگر میگفت مدح عنصری مر محمود را خلاف مقصود بود وخلل در نظم پدید میآمد.

باب پنجم در قصر

قصر ، حصر کردن وتخصیص موصوفی است بصفتی یا حصر کردن و تخصیص صفتي است بموصوفی وآن بر دوقسم است حقیقی وغیرحقیقي

قصر حقیقی

تخصیص موصوفی است بصفتي ویا صفتی بموصوفی بطوریکه مقصود بدیگری تجاوز ننماید مانند « ما زید الا کاتب » که مقصود انحصار زید است بوصف کتابت. واین قصر ، قصر موصوف بر صفت است ومانند اینشعر خاقانی :

نیست عاشق کشتن الا بودنش پروانه وار

اولش قرب ومیانه سوختن آخر فنا (۲)

که صفت عاشقی بر پروانه مقصور گردیده است و از ین قبیل است اینشعر نظامی :

جز تو فلکرا خم چوگان که داد دیگ جسد را نمک جان که داد (۳)

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ١٤ س ١١ (۲) دیوان خاقانی ص ۱ س ٥
(۳) مخزن الاسرار نظامی ص ۷ س ١٤

فلك را خم چوگان ، وديگ جسد را جان نمكين دادن مقصور است بر ذات تو . يعنى جز تو نميتواند فلكرا خم چوگان وديگ جسد را ، جان نمكين دهد ، واين قصر ، قصر صفت بر موصوف است ، و مقصود اينست كه جزذات بزرگ او بدين صفتها موصوف نيست .

قصر غير حقيقى

تخصيص موصوفى است بصفتى ويا صفتى بموصوفى نسبت بچيزى نه بطور نفس الامر و واقع مانند « ما زيد الا شاعر » كه مقصود حصر موصوف است بر صفت شاعريت نسبت بساير صنايع و از اين قبيل است آية « وما محمد الا رسول » (۱) يعنى محمد بر صفت رسالت مقصور است (نسبت بصفاتى كه باو نسبت ميدادند از قبيل شاعر وساحر وجز آن) .

هريك از قصر حقيقى وغيرحقيقى نيزبر دو قسم است قصر موصوف بر صفت وقصر صفت برموصوف .

قصر موصوف بر صفت

آنستكه موصوف را بر صفت محصور نمايند مانند « ما زيد الا كاتب » در صورتيكه جز كتابت شغل ديگري نداشته باشد و مانند اينشعر خاقانى :

از روى محرقه همه دعوى دين كنند
وز كوى زندقه بجز اهل فتن نيند (۲)

يعنى اينان كه از حرقت وحرارت دل ، دعوى دين ميكنند ، زنديق سان جز آشوب گرى وفتنه انگيزى كار ديگرى ندارند .

ومقصود اينستكه همهٔ مدعيان ، جزدين دعوى نميكنند ، واز كوى زندقه جز فتنه انگيزى كارى ندارند ، ومانند اينشعر كه همو گفته است :

---

(۱) سورهٔ آل عمران آيهٔ ۱۳۹

(۲) ديوان خاقانى ص ۹۹ س ۱۸

اندر چه اثیر اسیرند تا ابد

زآن جز شکسته پای و گسسته رسن نیند (۱)

یعنی چون در چاه اثیر طبیعت تا ابد اسیر و گرفتارند جز شکستگی پای و گسستگی رسن چیز دیگری ندارند. و بر این صفات، که ذکر شد محصورند و از این قبیل است اینشعر که خاقانی گفته است:

چون شمع صبحگاهی و چون مرغ بیگهی

الاّ سزای کشتن و گردن زدن نیند (۲)

یعنی اینان مانند شمع صبحگاهی و مرغ بیگاه خوان جز شایستهٔ کشتن و گردن زدن نیستند و مقصود اینستکه مقصورند بر گردن زدن و کشتن و از این صفتها تجاوز نمینمایند و این قصر، قصر موصوف است بر صفت.

تبصره - قصر حقیقی در قصر موصوف بر صفت، عزیز الوجود و نایابست زیرا احاطه نمودن بر تمام صفات موصوف دشوار است.

قصر صفت بر موصوف

آنستکه صفت را بر موصوف محصور نمایند مانند « ما کاتب الاّ زید » که در اینمثال صفت کتابت بر زید حصر گردیده است و مانند اینشعر خاقانی:

وگر فعل ارقم کند مثل چرخم زمرّد جز از بهر ارقم ندارم (۳)

که داشتن زمرّد بر ارقم محصور است ومحتمل است که در این شعر حصر موصوف بر صفت باشد یعنی حصر ذات زمرّد بر کور کردن ارقم وچنانکه فردوسی گفته است:

جز او هرگز اندر دل من مباد جز از وی بر من میارید یاد

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۹۹ س ۱۳

(۲) دیوان خاقانی ص ۹۹ س ۱۹

(۳) دیوان خاقانی ص ۲۴۶ س ۱

گاهی مقصود از قصر صفت بر موصوف مبالغه است مانند « ما عالم الاّ زید » که استعمال این کلام درجایی استکه علماءِ دیگر مورد اعتناءِ متکلّم نباشند . واین قصر را قصر ادّعائی میگویند و از این قبیل است اینشعر نظامی :

زو چه ستانم که جوی نیستش | جز گرویدن گروی نیستش (۱)

یعنی جز گرویدن بمن وپوزش‌خواستن گروی ندارد ، ومقصود قصر گرویدن است برنفس خود از روی ادّعاء مانند « ما عالم الاّ زید » .

ومحتمل است که گروی او محصور در گرویدن باشد وبنابرین قصر موصوف برصفت میشود .

قصر بطور کلّی‌سه قسم است : قصر قلب وافراد وتعیین .

قصر قلب

این قصردر جایی‌استکه مخاطب معتقد خلاف آن باشد مانند اینکه گویی « ما قائم الاّ زید » در صورتیکه مخاطب معتقد باشد که عمرو قائم است نه زید . و « ما زید الاّ قائم » درصورتیکه مخاطب معتقد باشد که زید قاعد است نه قائم که در مثال اوّل قصر صفت است برموصوف ودر مثال دوم قصر موصوف است برصفت ومانند اینشعر نظامي :

قدر دل و پایهٔ جان یافتن | جز بریاضت نتوان یافتن (۲)

یعنی‌قدردل‌وپایهٔ جان جز‌بریاضت یافت نمیشود ، ومقصود اینستکه اگرسامع معتقد غیر ریاضت باشد قصر قلب میباشد و در صورت اعتقاد اشتراك وتردید قصر افراد و تعیین خواهد بود وابوالفرج رونی گفته است :

که جز بقوّت ایمان و امر طاعت او
برو نیارد دور سپهر کرد گذر (۳)

---

(۱) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۴۱ س ۱۳

(۲) مخزن‌الاسرار ص۱۰۷ س ۱۰ (۳) دیوان‌ابوالفرج رونی‌ص۶۰ س۱۵

یعنی گردش دور سپهر بقوّت ایمان و طاعت امر او محصور است و این حصر جایی است که افراد مردم پندارند که گردش دور سپهر بفرمان خداوند است « در صورتیکه موحّد باشند » وپندارند که بقوای طبیعیّه فلکیّه است ، در صورتیکه دهری وملحد باشند وبرهرتقدیر قصر صفت بر موصوف وقصر قلب است زیرا قلب عقیدهٔ عموم افراد مینماید . و ازرقی هروی گفته است :

جز برسخاش بستن ساده بود امید جز درثناش گفتن یاوه بود سخن (۱)

یعنی امید بستن و سخن گفتن برسخاو ثنای او محصوراست . و این قصر نیز قصر صفت بر موصوف وقصرقلب است « بنا بر اعتقاد موحّد » وقصرافراد است « بنا برعقیدهٔ عموم‌مردم » وازاین‌قبیل‌است اینشعرسعدی :

چوب تر را چنانکه خواهی پیچ نشود خشك جز بآتش راست

قصر افراد

قصر افراد درجایی‌استکه مخاطب معتقد اشتراك باشد مانند « ماقائم الاّ زید » زیرا سامع پندارد که زید یا عمرو در وصف قیام اشتراك دارند و « ما زید الاّ شاعر » واین در وقتی استکه مخاطب زید را بوصف شعر وکتابت توصیف نماید چنانکه ابوالفرج رونی گفته است :

شخص او را حیات نفزودی جز بآواز صور اسرافیل (۲)

یعنی مردم گمان میکنند که وی چون از افراد مردم است نظیر دیگران هم حیات دنیاوی دارد وهم حیات اخروی در صورتیکه او حیات دنیاوی ندارد ، وهیچ آثار وجودی از او بظهور نمیرسد ، وباید بآواز صور اسرافیل حیات یابد ومقصود از اینشعر قصر صفت بر موصوف و قصر افراد است . واز این قبیل است اینشعر خاقانی :

---

(۱) دیوان ارزقی‌هروی تصحیح آقای‌نفیسی ص۵۹ س ۱۶

(۲)دیوان ابوالفرج رونی‌ص ۷۴ س ۱۰

ز آرزوها که داشت خاقانی　　　هیچ همتّي بجز وصال تو نیست (۱)

یعنی از میان آرزوها همّ خود را بر وصال ممدوح محصور کرده واین نوع قصر نیز قصر افراد است .

قصر تعیین

قصر تعیین : آنستکه مخاطب مردّد باشد و نتواند طرفی را بر طرف دیگر ترجیح دهد مانند « ما قائم الاّ زید » واین در جایی است که سامع در توصیف زید وعمرو بوصف قیام مردّد باشد و مانند « ما زید الاّ قائم » واین در جايي استکه سامع در اتّصاف زید بوصف قیام و قعود تردید داشته باشد چنانکه بوالفرج گفته است :

جز شکاري برون نشد ز میان　　　یك تن از پرّهٔ شکار ملك (۲)

یعنی یکتن از پرّهٔ شکار ملك بیرون نشد جز اینکه شکار شد وگرفتار آمد ، ومراد قصر صفت است بر موصوف یعنی صفت بیرون‌شدن بر « شکاریان‌ملك » وچون محتمل‌است که درمعرکهٔ جنگ ، هم شکاری وهم غیر شکاری خارج گردند در اینصورت این قصر قصر تعیین است .

در قصر افراد که‌عقیدهٔ مخاطب اشتراك است شرط آن‌دوصفت یا آن دو امر آنستکه اجتماع آنها روا باشدمانندشاعریّت و کاتبیّت نسبت بزید وزیدوعمرو نسبت بشاعریّت که درمثال‌اوّل ، مخاطب باتّصاف‌زید بشاعریّت و کاتبیّت معتقد بود ودر این قصر عقیدهٔ او بیکسوی متوجّه شد و در مثال دوم مخاطب معتقد بود که زید و عمرو هر دو شاعرند و این قصر عقیدهٔ او را بیکسوی متوجّه ساخت و باید دانست که در مثال اوّل قصر موصوفست برصفت ودر مثال دوم‌قصر صفت است بر موصوف . و قصر تعیین اعمّ است از اینکه ایندو صفت در آن متنافی باشد یا غیر متنافی مانند

---

(۱) دیوان خاقانی ص ٤۳۱ س ۱۲

(۲) دیوان ابو الفرج رونی ص ٦۷ س ۱۵

مثالهائی که ذکر شد نسبت بکسیکه عقیدهٔ او بهر دو طرف مساوی باشد (۱)

طرق قصر

طریق اوّل : از طرق قصر بوسیلهٔ عطف است مانند قصر موصوف برصفت بطریق افراد در این مثال « زید شاعر لا کاتب » و « ما زید کاتبا بل شاعر » ومانند قصر موصوف بر صفت بطریق قلب در اینمثال « زید قائم لا قاعد » و « ما زید قائماً بل قاعد » ودر قصر صفت بر موصوف مانند « زید شاعر لا عمرو » و « ما عمرو شاعر بل زید » وچنانکه در اینشعر رود کی است :

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود (۲)

که مقصود قصر موصوف است برصفت واین قصر ، قصر قلب و بوسیله لا و بل میباشد .

طریق دوم : نفی واستثناست چنانکه در قصرموصوف برصفت بطریق افراد وقلب گویند « لیس زید الاّ شاعراً » یا « ما زید الاّ شاعر » (۳) ودر قصرصفت بر موصوف بطریق افراد وقلب « ما شاعر الاّ زید » وتمام این مثالها برای قصر تعیین نیز درست است . زیرا اختلاف این اقسام برحسب اختلاف عقیدهٔ مخاطب میباشد واز این قبیل است اینشعر نظامی :

تیغ زنان چون سپر انداختند — در لحد آن خشت سپر ساختند
هر که جز آن خشت نقابش نبود — گرچه گنه بود عذابش نبود (۴)

ومقصود نفی واستثناء است یعنی لفظ (جز) ولفظ (نبود) در سطر ثاني وچنانکه حسّان شاعر عرب گفته است :

---

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۳۸ تا ۱۴۵ طبع مصر
(۲) سبک‌شناسی ص ۵۵ ج ۲ (۳) مفتاح العلوم ص ۱۳۹ س ۱۶
(۴) مخزن الاسرار ص ۹۷

لانّهم یرجون منه شفاعة اذا لم یکن الاّ النبیّون شافع

که مقصود حصر صفت شافع است بر نبیّون که موصوف میباشد و چنانکه کمیت بن زید الاسدی گفته است:

ومالی الاّ ال احمد شیعة و مالی الاّ مذهب الحقّ مذهب

طریق سوم: بتوسّط کلمه (انّما) است چنانکه در قصر موصوف برصفت بطریق افراد گفته میشود « انّما زید شاعر » ودر قصر موصوف بر صفت بطریق قلب « انّما زید قائم » ودر قصر صفت بر موصوف « انّما شاعر زید » ودر اینمثال هر گاه مخاطب زید را با عمرو مشارك داند قصر افراد است وهر گاه معتقد باشد که عمرو شاعر است قصر قلب و تمام این مثالها چنانکه گفتیم برای قصر تعیین نیز تناسب دارد (۱) واز این قبیل است اینشعر فردوسی درهجو شاه محمود:

همانا که شه نانوا زاده است بهای لب نان بمن داده است

ای انّما السّلطان ولد الخبّاز ، وچنانکه سعدی گفته است:

این همان چشمهٔ خورشید جهان افروز است

که همیتافت بر آرامگه عاد و ثمود

استعمال‌لفظ (این‌همان) در زبان پارسی‌بجای (انّما) است درزبان تازی امّا اصل مضمون شعر بنا بر تبدّل اجسام و تکامل جوهری آنها چگونه ممکن است جرم خورشید همان باشد که بر آرامگاه عاد و ثمود میتافته ؟

تذکّر: وجه اینکه کلمهٔ (انّما) از ادات حصر است دو چیز است: اوّل آنکه مفسّرین آنرا به (ما و لا) تفسیر نموده اند در آیهٔ شریفهٔ « انّما حرّم علیکم المیتة » (۲) ای « ماحرّم علیکم الاّ المیتة » دوم علمای نحومیگویند کلمهٔ(انّما) برای اثبات چیزیست که بعد از آن

---

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۴۰ (۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۶۹

ذکر میشود وجز آن رانفی میکند و از اینجاست که فرزدق ضمیرمذکور بعد از (انما) را بصورت ضمیر منفصل آورده است آنجا که گوید :

انا الذائذ الحامی الذمار وانما یدافع عن احسابهم انا اومثلی (۱)

و چون مقصود فرزدق قصر مدافع است ، نه مدافع عنه از اینجهت ضمیر را منفصل آورده .

طریق چهارم : تقدیم ما هو حقه التأخیر است مانند خبرمبتداء و دیگر متعلقات فعل چنانکه در قصر موصوف بر صفت گویند « تمیمی انا » یعنی من از قبیلهٔ تمیمم نه از طایفهٔ قیس و این نسبت بکسی است که معتقد باشد که این شخص هم بتمیم منسوبست وهم بقیس در اینصورت قصرافراد است . و هر گاه مخاطب معتقد باشد که این شخص منسوب بقیس است قصرقلب میشود ودرقصرصفت برموصوف « انا کفیت مهمك ای لاغیری » که بایستي گفته باشد « کفیته انا » و تقدیم ضمیر موجب حصر صفت بر موصوف است یعنی کافی مهم تومنم نه غیرمن واز این قبیل است اینشعر نظامی :

آنکه نمرد است ونمیرد تویي آنکه تغیر نپذیرد تویي (۲)

ومقصود تقدیم خبر است بر مبتدا و افادهٔ حصرصفت بر موصوف مینماید ، یعنی تویی آنکس که نمرده است ونمي میرد وتغییر نپذیرفته است ونمی پذیرد . این چهار طریق که ذکرشد بحسب دلالت مختلفند بنابرین سه طریق اول برحسب وضع واضع است ، و تقدیم ما هو حقه التأخیر ، برای کسیکه درمفهوم کلام تأمل نماید مورد استفاده قرارمیگیرد

تنبیه

تقدیم ما هو حقه التأخیر اختصاص بمبتدا و خبر ندارد ، بلکه در متعلقات فعل نیز استعمال میشود . مانند فاصلهٔ (الا) میان فعل وفاعل چون « ماقام الا زید » ومیان فاعل و مفعول مانند « ما ضرب زید الا عمرواً »

---

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۴۰ (۲) مخزن الاسرار ص ۷ س ۱۱

و « ما ضرب عمروا الاّ زيد » وميـان فعل و فاعل وتميز مانند « ما طاب زيد الاّ نفسا » وميان فعل وذوالحال وحال‌مانند « ما جاءِ زيـد الاّ راکباً » و « ما جاء راکباً الاّ زيـد » وميان فعل ومفعول و مفعول له مانند « ما ضرب زيداً الاّ تأديباً » وميان فعل وفاعل ومفعول مطلق نوعي يا عددی مانندما ضربت زيداً الاّ ضرباًشديداً » و « ما ضربته الاّ ضربتين » وهمچنين نسبت بساير متعلّقات . ودر هر صورت بايد ادات استثناءِ و مقصور عليه در آخر واقع شود ، اگرچه در بعض اشعار و عبـارات فصحـای تازی ادات استثناءِ ومقصور عليه بهمين ترتيب وحالت مقدّم افتاده است چنانـکه در مثال « ما ضرب زيد الاّ عمرواً » گويـنـد « مـا ضرب الاّ عمرواً زيد » و در مثال « ما ضرب عمرواً الاّ زيد » گويند « ما ضرب الاّ زيد عمرواً » .

باب ششم انشاء

مراد از کلمهٔ انشاءِ فعل متکلّم است که بوسيلهٔ آن مقصود خود را ايجاد مينمايد مانند لفظ « بعت » که بواسطهٔ آن ايجاد بيع مينمايد ، نه اينکه از گذشته خبر دهـد و آن بر دو قسم است ، قسم اوّل طلب و آن عبارتست از استفهام و امر ونهی . قسم دوم غير طلب و آن عبارتست از افعـال‌مقاربه وافعال‌مدح وذمّ وصيغ عقود وقسم ولعلّ وربّ و کم خبريّه ومقصود اصلی در اينبـاب طلب است برای اينکه مزايائی دارد که در باب اخبـار ذکر نشده است . پس انشاءِ طلبي مستدعی چيزيست که در وقت طلب حاصل نيست مانـنـد اضرب ولا تضرب وانواع آن بسيار است . اوّل انشاءِ بکلمه « ليت » که بوسيلهٔ آن انشاء تمنّي ميشود و در تمنّی امکان متمنّی شرط نيست چنانکه ابو العتاهيه گفته است :

فيـا ليت الشّباب لنـا يعود   فاخبره بما فعل المشيب (۱)

---

(۱) جامع الشواهد ص ۱۹۵ س ۲۶

وچنانکه سعدی گفته است :

کاش آنان که عیب من کردند　　رویت ایدل ستان بدیدندی (۱)

وچنانکه دقیقی گفته است :

کاشکی اندر جهان شب نیستي　　تا مرا هجران آن لب نیستی

زخم عقرب نیستی برجان من　　گر ترا زلف معقرب نیستی (۲)

وسعدی گفته است :

کاشکی قیمت انفاس بدانندی خلق

تادمي چند که مانده است غنیمت شمرند (۳)

و گاهی بواسطهٔ (هل) انشاء تمنّی میشود مانند « هل لی من شفیع »

واز این قبیل است اینشعر حافظ :

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشهٔ چشمي بما کنند (٤)

و گاهي بتوسّط (لو) مانند « لو تأتنی فتحدّثنی » و چنانکه خاقانی در مرثیهٔ کافی الدّین عمّ خود گفته است :

کاشکی گردون طریق نوحه کردن دانـدی

تا بر اهل حکمت و ارباب فن بگریستی

کاشکی خورشید را زین غم نبودی چشم درد

تا برین چشم وچراغ انجمن بگریستی

کاشکی خضر از سر خاکش دمی برخاستی

تا بخون دیده بر فضل و فطن بگریستی

---

(۱) گلستان سعدی تصحیح فروغی ص ۱۳۸ س ۳ باب پنجم حکایت ۱۱

(۲) سبك شناسی جلد اول ص ۳٤۹ س ۲۱ و۲۲

(۳) کلیات سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۵۰۰ س ۱۵

(٤) دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی ص ۱۳۲ س ۱٤

کاشکی آدم برجعت در جهان باز آمدی

تا بمرگ این خلف بر مرد وزن بگریستی (۱)

دوم از نوع انشاءِ طلبی استفهام است و الفاظی که برای آن وضع کرده‌اند عبارتست از همزهٔ وصل و (من) و (ما) و (ایّ) و (کیف) و (این) و (کم) و (انّی) و (متی) و (ایّان).

همزه برای طلب تصدیق است مانند «اقام زید» برای طلب تصوّر نیز میباشد مانند «ازید عندك ام عمرو» فرق میان ایندو آنستکه در طلب تصدیق بلفظ (نعم) یا (لا) پاسخ دهند. و در طلب تصوّر تعیین یکي از طرفین است.

چنانکه حافظ در طلب تصدیق گفته است:

آنانکه خاك را بنظر کیمیا کنند

آیا بود که گوشهٔ چشمي بما کنند (۲)

که پاسخ این استفهام بلفظ (لا) یا (نعم) میباشد. و چنانکه خاقانی در طلب تصوّر گفته است:

شغل او شاعریست یا تنجیم هوسش فلسفه است یا اکسیر (۳)

کلمهٔ هل فقط برای طلب تصدیق است مانند آیهٔ شریفهٔ «هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون» (٤) ودیگر ادوات استفهام بطلب تصوّر اختصاص دارد مانند لفظ (ما) که بوسیلهٔ آن از حقیقت وگوهر شیئی سؤال میشود چنانکه گویند «ما الحرکه» یعنی حرکت چیست؟ که در پاسخ آن گویند: خروج از مساوانست و از این

---

۱ دیوان خاقانی ص ٤٠٦ س ٤

۲ دیوان حافظ باهتمام قزوینی ص ۱۳۲ س ۱٤

(۳) دیوان خاقانی ص ۸۱۸ س ۸

(٤) سورهٔ زمر آیهٔ ۱۳

قبیل است اینشعر ناصرخسرو :

چیست این خیمه که گویی پر گهر دریاستی
یا هزاران شمع در پنگاني از میناستی (۱)

وچنانکه حافظ گفته است :

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معمّا هیچ دانا درجهان آگاه نیست (۲)

وبکلمهٔ (من) از عوارض مشخّصهٔ ذوی العقول پرسش میشود مانند «من زید» که مقصود خصوصیّات زید است ومانند اینشعر که محمّد بن عثمان عتبي گفته است :

کیست بر گوی زمین در خم چوکان فلك
کش قد از گوی زنخدان تو چوکان نشود (۳)

شاعر زمین را بگویی مانند کرده که در خم چوکان فلك قرار دارد . و آنگاه گفته است : کیست بر این گوی زمین که از گوی زنخدان تو قامت خود را مانند چوکان خم ننماید .

وبکلمهٔ (ایّ) از ممیّز دو امر مشترك سؤال میشود مانند آیهٔ شریفهٔ «ایّ الفریقین خیر مقاماً» (٤) زیرا هر دو فرقه در اصل بشریّت مشارکند ومانند اینشعر که سعدی گفته است :

کدام باد بهاری وزید در عالم — که باز درعقبش نوبت خزانی نیست (٥)

وبکلمهٔ (کم) از عدد پرسش میکنند مانند آیهٔ شریفهٔ «سل بنی

---

(۱) دیوان ناصر خسرو ص ٤۳۹ س ١٦
(۲) دیوان حافظ باهتمام قزوینی ص ٥٠ س ٤
(۳) لباب الالباب جلد دوم ص ٤٥٠ س ۲٠
(٤) سورهٔ مریم آیهٔ ۷٥
(٥) کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۳٦٥

اسرائیل کم آتیناهم من آیة بیّنة » (۱) وچنانکه نظامی گفته است :

چند پری چون مگسی بهر قوت
در دهن این تنهٔ عنکبوت

و بکلمهٔ (کیف) از حال و چگونگی شیئی پرسش میشود چنانکه ابوالفرج رونی گفته است :

چگونه گویی کز کو کنار یابد خواب
کسي که او را سودا دهد سهر بسحر (۲)

وچنانکه خاقانی گفته است :

اهل شروان چون نگریند ازدریغ او که مرغ
گر شنیدی بر فراز نارون بگریستی (۳)

ای کیف لایبکیه اهل الشّروان وچنانکه سعدی گفته است :

چونست حال بستان اي باد نوبهاری
کز بلبلان بر آمد فریاد بیقراری

وبکلمهٔ (این) ازمکان شیئی سؤال میشود چنانکه در اینشعر :

این الملوك و ابناءِ الملوك ومن
قاد الجیوش الا یابئس ماعملوا (٤)

وچنانکه فردوسی گفته است :

زواره بیاورد از آن سپاه
یکی لشگر داغدل کینه خواه

بایرانیان گفت رستم کجاست
بدینروز خاموش بودن چراست (٥)

شاهد ، لفظ (کجا) است که بوسیلهٔ آن از مکان سؤال میشود . و چنانکه فردوسی گفته است :

یکی دختري داشت خاقان چو ماه
کجا ماه دارد دو چشم سیاه

---

(۱)سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۸ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ٦٠ س ١٠

(۳) دیوان خاقانی ص ٤٠٦ س ١٠

(٤) دیوان منسوب بحضرت امیر ع ص ۷۹ س ١٦ طبع سنگی

(٥) نقل از سبك شناسی مرحوم بهار جلد اول ص ٤٢٣ س ٣

بدنبـال چشمش یکی خال بود　　　که چشم خودش هم بدنبـال بود

وچنانکه نظامی گفته است :

خانهٔ من جست که خونی کجاست　　　ای شه از این بیش زبوني کراست

و همو گفته است :

نخستین بـار گفتش کـز کجـایی　　　بگفت از دار ملـك آشنایـی

بگفت آنجا بصنعت درچه کوشند　　　بگفت انده خـرند وجان فروشند

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاك　　　بگفت آنگه که باشم خفته درخاك

بگفتا گر بخواهد هر چه داری　　　بگفت این از خدا خواهم بزاری

و بکلمهٔ (متی) از زمـان شیئی پرسش میشود مانند « متی جئت » یعنی کي آمدي و چنانـکه سنائی گفته است :

کی توان از خلق متواری شدن پس بر ملا

مشعله در دست و مشک اندر گریبان داشتن

و بـکلمهٔ (ایّـان) از زمان مستقبل پرسش میشود مانـنـد آیهٔ شریفهٔ « یسئل ایّـان یوم القیامة » (۱) « ویسئلونك عن السّـاعة ایّـان مرسها » (۲) وچنانکه شاعر گفته است :

تا کی آخر چو بنفشه سر غفلت در پیش　　　حیف باشد که تو درخوابی و نرگس بیدار

و کلمهٔ (انّـی) گاهی بمعنی کیف میآید مانـنـد آیهٔ شریفهٔ « انّی یؤفکون » (۳) یعنی چگونه دروغ می‌بندند . و گاهی برای پرسش زمان است مانند آیهٔ « نسائکم حرث لکم فأتوا حرثکم انّی شئتم » (٤) یعني زنان شما کشتزارند پس هر وقت خواسته باشید کشتزار خود را بیایید . واز این قبیل است لفظ (چه) که مرادف با کیف میباشد درقول شیخ فرید الدّین عطّـار :

---

(۱) سورهٔ القیمه آیهٔ ٦　　(۲) سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۷

(۳) سورهٔ مائده آیهٔ ۸۰　　(٤) سورهٔ بقره آیهٔ ۲۲۳

بو سعید مهنه در حمّام بود — قائمش افتاده مردي خام بود
شوخ شیخ آورد بر بازوی او — جمع کرد آن جمله پیش روی او
بعد از آن پرسید از آن شیخ مهان — که جوانمردی چه باشد در جهان
گفت عیب خلق پنهان کردنست — شوخ کس با روی نا آوردنست
این جوابی بود بر بالای او — قائمش افتاد اندر پای او (۱)

تبصره ـ امر ونهی نیز از اقسام انشاء طلبی است .

مثال از برای امر آیهٔ شریفهٔ « واضرب لهم مثلا اصحاب القریة »(۲) وآیهٔ شریفهٔ « یـا ارض ابلعي مائك ، و یـا سماءِ اقلعی » (۳) و مانند اینشعر خاقانی :

از اسب پیاده شو بر نطع زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان (٤)

ومانند اینشعر که ابو الفرج رونی گفته است :

هر کجـا فریـاد خیزد مقصد فریـاد شو
سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش (٥)

وچنانکه در قول وحشي :

بمجنون گفت روزی عیبجویی — که پیدا کن به از لیلی نکویی
که لیلی گرچه در چشم تو حوری است — بهر جز وی زحسن وی قصوریست
ز حرف عیبجو مجنون بر آشفت — در آن آشفتگی خندان شد و گفت
اگر بر دیدهٔ مجنون نشینی — بغیر از خوبی لیلی نبینی (٦)

---

(۱) نقل از سبك شناسی مرحوم بهار ص ٤٢٤ س ٥ جلد اول
(۲) سورهٔ یس آیهٔ ۱۳ (۳) سورهٔ هود آیهٔ ٤٧
(٤) دیوان خاقانی ص ۳۲۲ س ۲۰
(٥) دیوان ابو الفرج رونی ص ٦۳ س ٤
(٦) دیوان وحشی بافقی ص ۲۱۷

وسنائی گفته است :

دلا تا کی در این زندان فریب این و آن بینی
یکی زین چاه ظلمانی برون شو تا جهان بینی (۱)

وچنانکه منوچهری گفته است :

نجیب خویش را گفتم سبکتر | الا یا دستگیر مرد فاضل
بچر ، کت عنبرین بادا چراگاه | بچم ، کت آهنین بادا مفاصل
بیابان در نورد و کوه بگذار | منازلها بکوب و راه بگسل
فرود آور بدرگاه وزیرم | فرود آوردن اعشا بباهل

ومانند اینشعر :

تا توانی میگریز از یار بد | یار بد بد تر بود از مار بد
مار بد تنها همی بر جان زند | یار بد برجان وبر ایمان زند (۲)

مثال نهی چون آیهٔ شریفهٔ « ولا تقل لهما اف ولا تنهر هما » (۳)

ومانند قول نظامی :

دام نهای دانه فشانی مکن | با چو منی مرغ زبانی مکن
بیل نداري گل صحرا مخار | آب نیابی جو دهقان مکار (٤)

وچنانکه ناصر خسرو گفته است :

منگر بدین ضعیف تنم زانکه در سخن
از چرخ پر ستاره فزونست اثر مرا

باب هفتم در فصل و وصل

وصل جمله عبارتست از عطف بعضی از جمله ها بر بعض دیگر .

---

(۱) دیوان حکیم سنائی تصحیح مدرس رضوی ص ۵۲۵ س ۱۰
(۲) نقل از آداب المتعلمین منسوب بخواجه نصیرطوسی
(۳) سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ۲۵
(٤) مخزن الاسرار نظامی ص ۸۷ س ۷ و ۸

وفصل عبارتست از ترك آن . وباید دانست که نسبت میان فصل و وصل تقابل عدم وملکه است ، زیرا فصل عدم الفصل است در جاییکه شأن اقتضای وصل کند .

فرق بین کلام وجمله

کلام ، جمله ای را گویند که مقصود بالذّات ومفید باشد مانند « زید قائم » ویا ، کلام الفاظی باشد مؤلّف از حروف که برحسب وضع بر معانی مقصود دالّ باشد (معیار الاشعار ص ۲ س ۹) و بلفرج گفته است :

اضداد را خصومت اصلی بر اوفتاد
در اصل وفرع شهری کانجا توداوری (۱)

جمله اعمّ از کلام است ، زیرا ممکن است متمّم کلام دیگری از قبیل خبر مبتداء یا حال یا صله یا صفت یا شرط واقع شود مانند « زید ابوه قائم » که جملهٔ « ابوه قائم » خبر از برای زید و متمّم مقصود میباشد مانند اینشعر که بوالفرج گفته است :

کار تو غزو باد ویار تو حق
عرش تو تاج باد و فرش تو گاه (۲)

شاهد جملهٔ (غزو باد) است که خبر واقع شده ومتمّم کلام سابق است و چنانکه نظامي گفته است :

باده تو خوردی گنه زهر چیست   جرم تو کردی خلل دهر چیست (۳)

ومانند « جائنی زید وقد رکب » که جملهٔ « قد رکب » حال و

---

(۱) دیوان ابو الفرج رونی ص ۱۱۷ س ۱۵
(۲) دیوان ابوالفرج ص ۱۱۳ س ۱۱
(۳) مخزن الاسرار ص ۱۵۳ س ۱٤

متمّم کلام است و از این قبیل است اینشعر نظامی :

طنز کنان روبهی آمد زدور　　گفت صبوری مکن ای نا صبور

یعنی روباه بحال استهزاء وطنزا زدور بیامد و این شبه جمله است نه جمله امّا مثال جمله مانند اینشعر نظامی :

در چمن وباغ چو گلبن شکفت　　بلبل با باز درآمد بگفت (۱)

مقصود جملهٔ بگفت است که جملهٔ حالیّه از برای فاعل (در آمد) میباشد. یعنی بلبل وبتازی گویند « جاءِ العندلیب وقد قال » و « جائنی الّذی رکب » که جمله « رکب » صلهٔ موصول ومتمّم کلام است وچنانکه نظامی گفته است :

آنکه اساس تو برین گل نهاد　　کعبهٔ جان در حرم دل نهاد (۲)

که لفظ « آنکه » موصول وجمله « اساس تو برین گل نهاد » صلهٔ موصول ومتمّم کلام میباشد وچنانکه سعدی گفته است :

آنکه نبات عارضش آب حیات میخورد

درشکرش نگه کند هر که نبات میخورد (۳)

وچنانکه خاقانی گفته است :

آنکه غم عشق تست نا گزرانش　　عذرچه آرد که غمگسار ندارد (٤)

و «جائنی رجل رکب» که جملهٔ « رکب » صفت رجل ومتمّم کلام است ومانند اینشعر نظامی :

شیر سگی داشت که چون پو گرفت　　سایهٔ خورشید بآهو گرفت (٥)

---

(۱) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۷۷ س ۸

(۲) مخزن الاسرار ص ۱۰۰ س ۷

(۳) کلیات سعدی تصحیح فروغی ص ۹۲

(٤) دیوان خاقانی ص ٤٤٧ س ۱

(٥) مخزن الاسرار نظامی ص ۱۰۲ س ۱

بعنی شیر سگ در هنگام پویه بر نور خورشید عیب میگرفته و پیشی میجسته است ، شاهد جملهٔ « چون پو گرفت » است که صفت میباشد از برای شیر سگ که مبتـداست . و جملهٔ شرط مانند « ان جائك زیـد فاکرمه » وچنانکه خاقانی گفته است :

گر خرمن امید سراسر تلف شود از کیل روز کار تلافیٌ آن مخواه (۱)

شاهد مصراع اوّل است که جملهٔ شرط ومتمّم کلام میباشد وچنانکه بوالفرج رونی گفته است :

گر وهم تو بـر خـاطر ابـدال گذشتی

در علم ازل چنگ زدی خاطر ابدال (۲)

یعنی اگر وهم تو برخاطر ابـدال خطور میکردی ، خـاطر ابدال بعلم ازلی حق چنگ میزدی « مقصود ازچنگ زدن ، اتّصال بعالم ملکوت وعقل فعّال است » وچنانکه خاقانی گفته است :

اگر کـافور با قطران ره زادن فـرو بندد

مرا کافور و قطران زاد درد و داغ پنهانی (۳)

وچنانکه محمود بن علی سمائی مروزی گفته است :

اگر از من بری صد جان ، حلال است

وگـر بیتو زیم یکدم حـرام است (٤)

وشیخ ابوالحسن شهید بلخی گفته است :

اگر غم را چو آتش دود بودی جهـان تاریك بودی جـاودانـه

دراین گیتی سراسر گـر بگردی خردمـندی نیابی شادمانـه (٥)

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۳٤۰ س ۱۸ (۲) دیوان ابوالفرج رونی ص ۷۸ س ۲

(۳) دیوان خاقانی ص ۳۷۹ س ۲

(٤) نقل از سخن وسخنوران ص ۳۸۸ س ۱۱ جلد اول

(٥) لباب الالباب ج ۲ ص ۲٤۳ س ۱۷ و ۱۸

هر گاه جمله‌های متعدّده محلّ اعراب داشته باشند و مشارکت بعضی با بعض دیگر نیز مقصود باشد ، در اینجا بعض جمله ها را بر بعض دیگر عطف مینمایند مانند « زید یکتب و یشعر » و معلوم است که عاطف در اینمواضع حرفی است که بین معطوف و معطوف علیه را جمع میکنند ، چنانکه ازرقی هروی گفته است :

ابو الفوارس خسرو طغانشه آن ملکی

که آسمان فخاراست وآفتاب هنر (۱)

یعنی آن ملکی که آسمان افتخار و آفتاب هنر است .

وهر گاه میان دو جمله قصد مشارکت نباشد آن دو جمله را بطور انفصال وبدون عطف ذکرمینمایندمانند آیهٔ شریفهٔ « واذا خلواالي شياطينهم قالوا انّا معكم انّما نحن مستهزئون ، اللهيستهزء بهم (۲) که در این آیه جملهٔ « الله يستهزء بهم » بدون عاطف وبطور انفصال ذکر شده زیرا که این جمله مقول قول منافقین نیست تا اینکه برجملهٔ « انّا معكم » عطف شود . وبهمین جهت بطورانفصال آورده است واز این قبیل است اینشعرخاقاني :

دست من جوزا و کلکم حوت و معنی سنبله

سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من (۳)

دست را باعتبار دو انگشت بجوزا مانند کرده و کلك را باعتبار بر آمدگی میان وباریکی دم بحوت ومعنی را باعتبار پراکندگی وتابناکی بسنبله « و لازمهٔ این تشبیه آنستکه سنبلهٔ معنی از حوت کلك بواسطهٔ جنبش جوزای دست بوجود آید » شاهد فصل جملهٔ ثانی است از جملهٔ اولی بجهت عدم تشارك لفظی ومعنوی ونیز خاقانی گفته است :

---

(۱) دیوان ازرقی هروی ص ۱۷ س ۲۳

(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ١٤

(۳) دیوان خاقانی ص ۲۹۲ س ۱۱

شش جهت یأجوج بگرفت ای سکندر الغیاث

هفت کشور دیو (۱) بستد ای سلیمان الامان (۲)

شش جهت ، جهات ستّه ، وهفت کشور ، هفت اقلیم ، ودیو ویأجوج مردم بی ادراك ، وسکندر وسلیمان ، داد خواه غیبی است که از او مدد میجوید . ومقصود فصل جملهٔ اولی است از جملهٔ ثانیه بواسطهٔ عدم تشارك لفظی یا معنوی ونیز خاقانی گوید :

با شکستم زین خران گر چه درست از من شدند

خوانده‌ای تا عیسی از مقعد چه دید آخر زیان (۳)

وهمو گوید :

زادهٔ طبع مند اینان که خصمان منند

آری آری گربه هست از عطسهٔ شیر ژیان (٤)

و گویند در کشتی نوح گربه از عطسهٔ شیر بوجود آمد . و باید دانست که در این مثالها ارتباط معنوی میان دو جمله بر قرار است ولی تشارك لفظي ومعنوی که ایجاد عطف نماید در کار نیست .

هر گاه جملهٔ اوّل محلّ اعراب نداشته باشد ، و متکلّم بخواهد

---

(۱) دیو : و آن لقبی است (بمعنی درخشنده) که بخدایان آریایی اطلاق میشده‌و پس از ظهور زرتشت خدایان مزبور را از کرسی الوهیت فرود آوردند و « دیو » را بمعنی اهریمن گرفتند ومجازاً مردمان پلید و بدکار و متمرد وسرکش وغیر متمدن وغیر متدین را هم « دیو » نامیدند برهان قاطع بتصحیح آقای دکتر معین استاد دانشکاه تهران

(۲) دیوان خاقانی ص ۲۹٤ س ۳

(۳) اشاره است بآن خفاش که حضرت عیسی از گل ساخت و فراموش کرد که سوراخ مقعد او را بگذارد وروح در آن دمیده شد وبزودی مرد و کفار عیسی را مورد ملامت قرار دادند . (دیوان خاقانی ص ۲۹٦ س ٥)

(٤) نقل از حاشیهٔ دیوان خاقانی ص ۲۹٦ مؤسسهٔ امیر کبیر

جملهٔ دوم را بر آن عطف نماید ومقصود ترتیب باشد بوسیلهٔ « فاء » عطف میشود وهرگاه مقصود تراخی باشد بوسیلهٔ « ثمّ » مانند « دخل زید فخرج عمروا و ثمّ خرج عمرو » .

تذکر : (واو) برای عطف وجمع دوجمله است و (فا) برای جمع و ترتیب و(ثمّ) برای جمع وترتیب وتراخي و (حتّي) برای جمع غایب ومغیّی .

مثال براي (واو) در پارسی مانند اینشعر ازرقی هروی :

ایا بنزد تو عاقل بلند وجاهل پست
ویا بپیش تو دانش عزیز وخواسته خوار (۱)

مثال برای (فا) قول خاقانی :

هر کس برد از مکّه سبحه زگل جمره
پس تو زمدائن بر سبحه زگل سلمان (۲)

ومثال برای (ثمّ) قول خاقانی :

خاقانی ازین درگه در یوزهٔ عبرت کن
تا از درتو زین پس در یوزه کند خاقان (۳)

که لفظ (زین پس) افادهٔ تراخی مینماید و مثال برای (حتّی) بوشکور گفته است :

تا بجایی رسیده دانش من که بدانم همی که نادانم (٤)

که مقصود جمع کردن غایب با مغیّی میباشد . یعنی تمام مراتب علم را حیازت کردم تا اینکه دانستم که هیچ نمیدانم و این غایت مرتبهٔ دانش است :

---

۱ دیوان ازرقی هروی ص ۳۱ س ۹

۲ دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۱۲

۳ دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۹

٤ نقل ازلغت نامهٔ دهخدا ص ٥٤١

تنبیه

چون (واو) عطف برای تشریك بین دو جمله یا دو مفرد است باید در جاییکه واقعاً تشریك نباشد بطور فصل ودر جاییکه تشریك باشد بصورت وصل ذکر شود . وصورتهایی که در این موقع بنظر میرسد شش قسم است :

اوّل کمال انقطاع بین دو جمله بدون ایهام خلاف مقصود . دوم کمال اتّصال بین دو جمله . سوم کمال انقطاع . چهارم شبه کمال اتّصال پنجم کمال انقطاع با ایهام خلاف مقصود . ششم توسّط بین کمال انقطاع و اتّصال . درچهارصورت اوّل حتماً باید هر دو جمله منفصل آورده شود ودر صورت اخیر حتماً متّصل .

تفصیل اقسام

اوّل : کمال انقطاع بین دوجمله بدون ایهام خلاف مقصود ، عبارتست از اختلاف در جمله بخبریّت وانشائیّت ولفظ ومعنی مانند اینشعر اخطل :

وقال رائدهم ارسوا نزاولها   فكلّ حتف امرء یجری بمقدار (۱)

رائد قوم ایشان گفت درنگ کنید تا حرب کنیم ، مرگ هر مردی بسته بتقدیر است . شاهد درانفصال جملهٔ « ارسو » است ازجملهٔ « نزاولها » در صورتیکه اگرعطف میکرد برخلاف مقصودنیز نبود . ولی بجهت اختلاف دو جمله بانشائیّت و خبریّت آنرا بصورت فصل آورده است و از این قبیل است اینشعر خاقاني :

بوحدت رستم از غرقاب وحشت   برستم رسته گشت ازچاه بیژن (۲)

یعنی بانزوا و گوشه گیری بوحدت رسیدم واز غرقاب وحشت نجات یافتم

---

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۳۰ س ٥ طبع مصر
(۲) دیوان خاقانی ص ۳۸٦ س ۱۲

چنانکه بیژن بواسطهٔ رستم از چـاه وحشت رسته گشت و رهـایي یافت شاهد در دو جمله است یعنی مصراع اوّل وثانی که از جهت عـدم اشتراك لفظ ومعنی بصورت فصل وبدون عاطف ذکر گردیده است . وچنانکه خاقانی گفته است :

گـاه چو حـال عاشقـان صبح کند تلوّنی

که چو حلّی دلبران مرغ کند نواگری (۱) .

تلوّن صبح وتبدیـل تـاریکي بروشنی وشدّت وضعف انوار ، را بحال عاشقی مانـنـد کرده که هرلحظه برنگی در آید و از اندیشهٔ وصل و بیم هجر انقباض وانبساطي حاصل کنـد . چنانکه در مصراع ثانی نیـز نواگری مرغ را بحلّی دلبران مانـنـد کرده است ، و از این قبیل است اینشعر خاقانی :

پیش که صبح بر در د شقهٔ چتر چنبری

خیزمگر ببرق می برقع صبح بر دری (۲)

برقع صبح بر دریدن ظاهراً مأخوذ است از آیهٔ شریفهٔ « و آیة لهم اللّیل نسلخ منه النّهار » (۳) که برداشتن روشنایی را از شب بگوسفندی مانـنـد کرده که آنرا پوست کننـد . در اینصورت معنی شعر چنین میشود پیش از آنکه سفیدهٔ صبح چتر چنبری را شکاف دهد برخیز شاید ببرق مي برقع شب از روي صبح برداری . ومحتمل است برداشتن برقع از روی صبح استعاره باشد از تبدیل تـاریکی دل بروشنی و صفـا . و چنانکه هموگفتـه است :

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۱۲

(۲) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۷

(۳) سورهٔ یسن آیهٔ ۳۸

پیش که غمزه زن شود چشم ستارهٔ سحر

بر صدف فلك رسان خنده جام گوهری (۱)

یعنی پیش از غمازی ستارهٔ زهره خندهٔ جام گوهر نما که تلألوءِ ساغر باده است بر صدف سپهر برسان . وممکن است مقصود از رسانیدن خندهٔ جام گوهری بصدف آسمان خندیدن باده گسار باشد وجام گوهر نما لب ودندان او . دوم : کمال اتصال بین دو جمله در جایی استکه جملهٔ دوم مؤکد جملهٔ اول باشد در اینصورت جملهٔ دوم عین جملهٔ اول خواهد بود وبرابط احتیاجی ندارد مانند آیهٔ شریفهٔ « الم ذلك الکتاب لاریب فیه » (۲) در صورتیکه « ذلك الکتاب » جملهٔ تمام باشد و « لاریب فیه » جملهٔ مؤکد آن و معلوم است که خبر معرف بالف ولام بعلاوهٔ افادهٔ حصر مفید استغراق نیز میباشد و معني جمله چنین میشود : این تمام و کمال و کلی کتابست ، و در این معنی شکی نیست و درصورتیکه « الکتاب » بدل یا عطف بیان باشد جملهٔ « لا ریب فیه » خبر آن میشود یعنی در این کتاب تردیدی نیست . ومراد معني اول است نه معنی ثاني واز این قبیل است اینشعر نظامی که در رثاءِ خاقانی گفته است :

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من گردد

دریغا من شدم آخر دریغا گوی خاقاني (۳)

شاهد ، در مصراع دوم است که از دو جمله ترکیب یافته و جمله دوم عین جملهٔ اول است وبعاطف نیز محتاج نیست .

سوم : شبه کمال انقطاع وآن در صورتی استکه عطف جملهٔ دوم برجملهٔ اول موهم خلاف مقصود گردد مانند قول شاعر :

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۸۵ س ۸

(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۱

(۳) نقل از تاریخ ادبیات دکتر ذبیح الله صفا جلد دوم ص ۷۸۱ س ۱۳

وتظنّ سلمي انّنی ابغي بها بدلا اراها فی الضّلال تهیم (۱)

شاهد در جملهٔ (تظنّ واراها) است که هر چند از لحاظ معنی قریب بیکدیگرند با اینوصف اگرحرف عطف میآورد مخاطب گمان میکرد که جملهٔ « اراها » معطوف است برجملهٔ « ابغی » و از جملهٔ مظنونات سلمی است و حال آنکه بحسب واقع اینطور نبوده ، از این جهت دو جمله را منفصل ذکر کرده است ، و اگر عاطف میآورد باید بگوید « وتظنّ سلمی انّنی ابغی بها وانّی اراها تهیم فی الضّلال » و جملهٔ « اراها تهیم في الضّلال » از مظنونات سلمی بشمار میرفت و حال آنکه خلاف مقصود بود زیرا متکلّم میخواهد او را در ضلالت سرگردان بیند نه اینکه مظنون سلمی باشد واز این قبیل است اینشعر خاقانی :

هر چه جز نور السّموات از خدایی عزل کن
گر ترا مشکات دل روشن شد از مصباح لا (۲)

یعنی اگر از مصباح لا آله مشکوة دل تو روشن شد هر چیزی را جز نور سموات از خدایی عزل کن . مقصود اینست که اگر مصراع ثانی را بوسیلهٔ عاطف برمصراع اوّل عطف میکرد موهم خلاف مقصود میبود زیرا سامع گمان میکرد که ابتداء کلام است وجواب شرط خواهد آمد .

چهارم : شبه کمال اتّصال و آن عبارتست از دو جمله که جملهٔ دوم جواب صریح باشد از سؤالی که ضمن جملهٔ اوّل است در اینصورت باید جملهٔ ثاني بدون عاطف ذکر شود مانند دیگر پرسشها و جوابهایی که در بین مردم متداول است چنانکه در قول‌شاعر :

قال لی کیف انت قلت علیل سهر دائم وحزن طویل

جمله ثانی یعنی « قلت علیل » جواب است از « کیف انت » که

---

(۱) مفتاح العلوم سکاکی ص ۱۲۶
(۲) دیوان خاقانی ص ۱ س ۱۵

در ضمن جملهٔ اولی مذکور است . وچنانکه خاقاني گفته است :

گفتی که کجا رفتند این تاجوران اینك

زایشان شکم خاك است آبستن جاویدان (۱)

چون مصراع اوّل مشتمل سؤال و مصراع دوم بمنزلهٔ جوابست از اینجهت بطور فصل ذکر گردیده است وچنانکه بو الفرج رونی گفته است :

حطب که گرمی تیغ تو دید و تیزی آن

چه گفت ؟ گفت که آتش بجای این حطب است (۲)

ای ما قال الحطب ؟ لمّا رأی مرارة سیفك وحدّته ، فقال انّ النّار حلّت مکان هذا الحطب ، در اینشعر نیز جملهٔ اولی سؤال صریح نیست بلکه مشتمل است بر سؤال وجملهٔ ثانی جواب صریح است ازسؤال مذکور وچنانکه ازرقی هروی گوید :

گفتم آن غالیه دان چیست ؟ بخندید بتم

که همی غالیه دان باز ندانی ز دهان ؟ (۳)

پنجم : کمال‌انقطاع با ایهام خلاف مقصود ، و آن در جایي استکه کلام مشتمل باشد بر دو جملهٔ خبریّه و انشائیّه که هرگاه عاطف فاصله نشود ، خلاف مقصودحاصل‌میگردد مانند جملهٔ « لا و اطال الله بقاك » و « لا و ایدّك الله تعالی » که حرف (لا) برای ردّ کلام سابق است که جملهٔ خبریّه بوده وجملهٔ ثانی انشاءِ ودعاست وهیچ تناسبی میان ایندو جمله نیست نه از لحاظ معنی ونه از لحاظ لفظ پس در اینجا آوردن عاطف واجب است زیرا اگر عاطف را نیاورند جملهٔ دعا بنفرین تبدیل

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ٤

(۲) دیوان ابو الفرج رونی ص ۲۸ س ۱۰

(۳) دیوان ازرقی هروی ص ٦۸ س ۲۲

میشود . واین خلاف مقصود است و بایستي گوید « لا اطال الله بقاك »
و « لا ایدك الله تعالی » که مخالف با مقصود متکلّم است وخاقانی گوید:
رستی (۱) خورم زخوانچه زرّین (۲) آسمان
و آوازهٔ صلا (۳) بمسیحا بر آورم
نی نی من از خراس (٤) فلك بر گذشته ام
سر ز آنسوی فلك بتماشا بر آورم (٥)
که بواسطهٔ لفظ (نی ني کلام سابق را ردّ کرده وبعد ازحرف نفی عاطف تقدیر نموده زیرا اگر بعد از نفی عاطف تقدیر نمیکرد ، موهم عکس مقصود میبود ، و لازم میآمد ، که ازخراس فلك بر نگذشته باشد وحال آنکه مدّعی است که بر گذشته است .

ششم : توسّط بین کمال انقطاع واتّصال : وآن چنانستکه دوجمله در خبریّت وانشائیّت متناسب باشند . یعنی یا هر دو خبری باشند و یا انشائی ولی اتّصال آنها بکمال اتّصالی که پیش ازاین ذکر شد مشروط نیست . بنا برین متوسّط ،میان کمال اتّصال وکمال انقطاع است ، مانند قول خدایتعالی « یخادعون الله و هو خادعهم و ما یخدعون الاّ انفسهم و ما یشعرون » (٦) وماننـد آیهٔ شریفـهٔ « کلوا واشربوا و لا تسرفوا » (۷) که در آیهٔ اوّل هر دو جمله در اخبار متناسبند ودر آیهٔ دوم در انشاء ومانند اینشعر نظامی :

---

(۱) طعام ونان وخوراك اندك وما حضر (ناظم الاطباء)
(۲) آفتات (ناظم الاطباء)
(۳) صلا : فریادی که برای طعام دادن بدرویشان وفقیران ویا فروختن چیزی کنند (ناظم الاطباء) (٤) خراس بفتح : آسیای بزرگ
(٥) دیوان خاقانی ص ۲۲۳ س ۳ و ٤
(٦) سورهٔ بقره آیهٔ ۹ (۷) سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۰

خیز و بساط فلکی در نورد　　　زآنکه وفانیست درین تخته نرد (۱)

وچنانکه خاقانی گفته است :

کعبه هم قطب است و گردون راست چون دستاس زال
صورت دستاس را بر قطب دوران آمده (۲)

باب هشتم ایجاز و اطناب و مساوات

سکّاکی میگوید : ایجاز واطناب از امور نسبی است زیرا گاهي سخنی نسبت بسخن دیگر موجز بنظر میرسد در صورتیکه ذاتاً مطنب است و گاهی مطنب بنظر میرسد در صورتیکه ذاتاً موجز است ، بنابرین میزان معیّنی برای ایجاز واطناب در سخنان بلغاء تعیین نشده وسخنان اوساط مردم نیز مورد مدح وذمّ نیست ، زیرا در عرف چون الفاظ برابر معانی افتد آنرا مساوات گویند وچون بر معانی زیادت نماید اطناب و در صورت زیادت معانی بر الفاظ ایجاز ، و از اینجاست که ایجاز مخلّ و اطناب مملّ بوجود میآید . پس اگر کلام در تأدیهٔ مراد بدون زیادت ونقصان قالب معنی باشد آنرا مساوات گویند مانند آیهٔ شریفهٔ : « و لا یحیق المکر السیّئی الاّ باهله » (۳) وچنانکه در اینمثال معروف « من حفر بئراً لاخیه وقع فیه » و از این قبیل است مثال « من سلّ سیف البغی قتل به » وچنانکه در قول شاعر :

هر که تیغ ستم کشد بیرون　　　فلکش هم بدان بریزد خون (٤)

که در اینمثال ها الفاظ قالب معانی است بدون زیادت و نقصان و

---

(۱) مخزن الاسرار ص ۱۲۷ س ۷

(۲) دیوان خاقانی ص ۳۳٦ . س ۸

(۳) سورهٔ فاطر آیهٔ ٤۳

(٤) کلیله ودمنه بهرامشاهی ص ۷۳ س ۸ تصحیح آقای قریب

مانند اینشعر خاقانی :

سنبلهٔ چرخ را خرمن شادي بسوخت

کاتش خورشید کرد خانهٔ باد اختیار (۱)

وچنانکه در مطلع همین قصیده گفته است :

کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار

باد وزان بر رزان ، گشت بدل کینه دار (۲)

یعنی باد خزان بر صف خیل بهار تاختن کرد و بر شاخه‌های رز چون کینه توزان کینه توزی نمود ، و خرمن شادی سنبله را بسوخت زیرا خورشید از مثلثه هوائی یعنی برج جوزا و میزان ودلو داخل شد و نظامی گفته است :

شهر و سپه را چو شدي نیکخواه — نیك توخواهد همه شهر و سپاه

واز این قبیل است حکایت بهرام گور ونعمان بن منذر : « گویند بهرام گور روزی پیش نعمان منذرایستاده بود که پرورد گار اوبود بیك کمان دو تیر انداخت ودو مرغرا بدان دو تیر از هوا فرود آورد نعمان گفت ای پسر تا جهان بوده است نه چون تو تیر انداز بود نه تا جهان باشد خواهد بود » (نوروزنامهٔ خیّام باهتمام اوستا . ص ۸۹) وخاقانی گفته است

عمر ضایع شده را سلوت جان باز آرید

نسر واقعشده را قوّت پر باز دهید (۳)

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۱٦٦ س ۱۰

(۲) دیوان خاقانی ص ۱٦٦ س ۹

(۳) نسر واقع : آن ستارهٔ روشن که اندر چنگ رومی است او را نسر واقع خوانند ای کرکس نشسته زیرا که آندو ستارهٔ خرد که باوی اند مانند دو پراو ، اند بخویشتن کشیده (التفهیم ص ۱۰۲)

وچنانکه ابو الفرج رونی در مدح ابو سعید بابو گفته است :

از تفاخر چو کرم پیله سپهر تار مهرش تنیده برسروتن (۱)

یعنی سپهر از تفاخر مانند کرم پیله تار مهر او را بر سر و تن خود تنیده است . وچنانکه سعدی گفته است : ناخوش آوازی ببانگ بلند قرآن خواندی صاحبدلی بر او بگذشت وگفت ترا مشاهره چند است ؟ گفت هیچ، گفت چندین زحمت خود چرامیدهی ؟ گفت از بهر خدا میخوانم گفت از بهر خدا که مخوان .

گر تو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی

که صنعت مساوات را دراین کلام بدون زیادت ونقصان عبارت رعایت کرده است . واگر کلام مختصر باشد و بمقصود خلل نرساند ومراد را کاملا ادا نماید آنرا موجز گویند چنانکه اگر کلام مبسوط ومفصّل باشد والفاظ بر معانی زیادت نماید ودر آن فائدتي باشد آنرا اطناب گویند مانند خطاب خطیب که در وعظ هرقدر کلامش مشروح تر باشد تأثیرش در نفوس بیشتر است .

ایجاز

ایجاز بر دو قسم است : ایجاز قصر و ایجاز حذف .

ایجاز قصرعبارتست از آوردن کلام بطوریکه برمعانیزیادی مشتمل باشد و حذف هم در آن نباشد مانند آیهٔ شریفهٔ « ولكم في القصاص حيوة يا اولى الالباب » (۲) یعنی انسان هرگاه بداند که اگر کسی را بکشد او را می کشند برقتل کسی اقدام نمیکند . و این قصاص که مورث عدم اقدام برقتل میباشد برای مردم حیاتست تمام . این مضامین از اینجملهٔ کوتاه استفاده میشود بدون اینکه بمقصود ، خللی برساند ، واز این قبیل

---

(۱) دیوان ابوالفرج رونی ص ۱۰۲ س ۱٤

(۲) سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۹

است عبارت خواجه احمد حسن میمندی بمردم لمغان در آنهنگام که بی خاك مراغه کردند وزاری کنان ونالان بغزنین رفتند و بخواجهٔ بزرگ شکایت کردند و او را بر ایشان رحمت آمد وخراج آنسال ایشان را ببخشید وگفت باز گردید وبیش کوشید و کم خرج کنید تا سرسال بجای خویش باز آیید . چون سال بسر شد باز آمدند وقصّه خود بخواجه رفع کردند وخواجه لطفی بکرد ومال دیگرسال ببخشید و در سال سوم نیز طمع کردند که مگر ببخشد و همهٔ عالم را معلوم شد که لمغانیان بر باطل اند . وخواجه قلم بر گرفت و بر پشت نامه نوشت « الخراج خراج ادائه دوائه » یعنی خراج ریش هزار چشمه است گزاردن او داروی اوست . ومعلوم است که درصورت عدم تأدیهٔ خراج با کیفروجرائم وسایر قوانین قضائی رو برو میشدند ، ومانند دمّل خراج چشمه‌هایی در کارشان پدید میآمد که عدیم‌العلاج ویاصعب العلاج میبود (۱) ومانند کلام اسکافی در آنهنگام که تاش سپهسالار نوح بن منصور (۲) با ماکان کاکی نبرد کرد وماکان کشته گشت وتاش از گرفتن و بستن و کشتن فارغ شد و روی باسکافی کرد و گفت جملهٔ وقایع را بیك نکته باز باید آورد

(۱) چهار مقالهٔ نظامی با اختصار وتصرف ص ۲۹

(۲) در این حکایت مصنف را دو سهو تاریخی دست داده است : اولا واقعهٔ عصیان ماکان بن کاکی را در عهد نوح بن منصور فرض میکند و حال آنکه ماکان در عهد نصر بن احمد بن اسماعیل (سنهٔ ۳۰۱ ـ ۳۳۱) پادشاه سوم سامانی وجد پدر این نوح بن منصور طغیان کرد وبر جرجان مسلط شد ، ودر سنهٔ ۳۲۹ یعنی سی ونه سال قبل از جلوس نوح بن‌منصور کشته شد ، ثانیاً سرداری لشگری را که با ماکان بن کاکی محاربه‌نمود و او را بکشت سپهسالار تاش مینویسد وحال آنکه باتفاق‌مورخین سردار آن جنگ امیر ابوعلی احمد بن محتاج چغانی بوده است و اوست که ماکان ـ کاکی را بکشت (نقل از تعلیقات چهار مقاله ص ٤٤)

چنانکه بر همهٔ احوال دلیل بود و کبوتر بتواند کشید و مقصود بحاصل آید، و اسکافی دو انگشت کاغذ بر گرفت وبنوشت « امّا ماکان فصار کأسمه والسّلام » واز این (ما) ماءِ نفی خواست واز کان فعل ماضی تا پارسی چنان بود که ما کان چون نام خویش شد یعنی نیست شد. و چون این کبوتر بامیر نوح بن منصور رسید ازین فتح چندان تعجّب نکرد که از ایجاز این لفظ (۱) وچنانکه یحیی نیشابوری گفته است:

ظالم که کباب از دل درویش خورد

چون درنگری زپهلوی خویش خورد

دنیا عسل است وهر که زآن بیش خورد

خون افزاید، تب آورد، نیش خورد

ومانند اینشعر نظامی:

امّی گویا بزبان فصیح — از الف آدم و میم مسیح

همچو الف راست بعهد ووفا — اوّل وآخر شده برانبیا (۲)

و چنانکه صاحب کافی اسمعیل بن عبّاد رازی بقاضی شهر قم که پانصد دینار رشوت گرفته بود نوشت « ایّها القاضی بقم قد عزلناك فقم » وچنانکه خاقانی گفته است:

در میان آب وآتش کاین سلاح است آن کمند

شیر مردان چون سلحفات و سمندر ساختند (۳)

وچنانکه سعدي گفته است:

عشق دیدم که در مقابل صبر — آتش وپنبه بود وسنگ و سبوی

پادشاهان و گنج وخیل وحشم — عارفان وسماع وهایا هوی (۴)

---

(۱) رجوع کنید بچهار مقاله نظامی عروضی ص ۲۴ تا ۲۷ تصحیح آقای دکتر معین (۲) مخزن الاسرار ص ۱۳ س ۱ و ۲ (۳) دیوان خاقانی ص ۱۱۰ س ۶ (٤) نقل از ابدع البدایع شمس العلماء گرکانی ص ۹۰

ایجاز حذف عبارتست از حذف جزئي از اجزاء جمله از قبیل حذف مضاف و موصوف وصفت وجملهٔ شرط و جواب شرط و گاهی جمله بتمامها حذف مضاف مانند « واسئل القریة » (۱) ای اهلها وچنانکه خاقانی گفته است :

در سینهٔ ما خیال قدّت طوبی است در آتش جهنّم

یعنی سینه ما از سوز هجر مانند جهنّم سوخته و گداخته وشرارانگیز است وخیال قامت تو همچون درخت طوبی است که در چنین جهنّمی روییده باشد . شاهد در حذف مضاف است یعنی درخت که بایستی درخت طوبی گفته باشد .

حذف موصوف مانند قول عرجی :

انا بن جلی و طلّاع الثّنایا متی اضع العمامة تعرفونی (۲)

یعنی « انا بن رجل جلی الامور و انکشفها » و مانند اینشعر که حکیم فردوسی گفته است :

چوخطّ از نسیم هوا خشک گشت نویسنده آن نامه را در نوشت (۳)

که مقصود شخص نویسنده است .

حذف صفت : مانند آیهٔ شریفهٔ « و کان ورائهم ملك یأخذ کل سفینة » (٤) ای سفینة صحیحة او سالمة او غیر معیبة غصبا و چنانکه بوالفرج گفته است :

تویی که باد نیابد ببارگاه تو راه
تویی که خاك ندارد بدستگاه توزر (٥)

---

(۱) سورهٔ یوسف آیهٔ ۸۳
(۲) جامع الشواهد (۳) نقل از هنجار گفتار ص ٦ س ۷
(٤) سورهٔ کهف آیهٔ ۷۹
(٥) دیوان ابوالفرج رونی ص ٦۱ س ۷

یعنی باد تند ومخالف که بارگاه را غبار آلود و گرد اندود کند. والاّ وزیدن بادهای موافق برای تغیر وتبدیل هوا وتنفّس از ضروریّات ستّهٔ بشری است وشاهد حذف صفت است «یعنی تند ومخالف» ازموصوف که لفظ «باد» میباشد.

حذف جملهٔ شرط مانند «وزرنی ازرك» یعنی «ان تزرنی ازرك» واز این قبیل است اینشعر خاقانی :

خاقانی از این درگه دریوزهٔ عبرت کن

تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان (۱)

یعنی اگر از این درگاه عبرت گرفتی پس از این خاقان از درگاه تو عبرت میگیرد.

حذف جواب شرط، بجهت اختصار است مانند قول خدا یتعالی «اذا قیل لهم اتّقوا ما بین ایدیکم وما خلفکم» (۲) که جواب این جمله «یعنی اعرضوا» محذوف است. گاهی حذف جواب شرط برای ایجاد خوف و رعب است مانند آیهٔ «اذوقفوا علی ربّهم» (۳) که جواب آن «لرأیت حالهم حالاً فظیعاً» میباشد که در صورت ذکر این اندازه تأثیر نداشت و چنانکه رؤبة بن عجّاج گفته است :

قالت بنات العمّ یا سلمی وان　　　کان فقیرا معدما قالت وان (٤)

ای قالت وان کان فقیراً معدماً اطلبه.

گاهی تمام جمله حذف میشود مانند آیهٔ شریفهٔ «فاضرب بعصاك الحجر فانفجر» (٥) ای فضرب فانفجر که جملهٔ «فضرب» در اینمثال محذوف

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۳۲۳ س ۹ (۲) سورهٔ یس آیهٔ ٤٥

(۳) سورهٔ انعام آیهٔ ۲۸

(٤) رجوع کنید بجامع الشواهد باب القاف مع الالف ص ۱۹۸ س ۱٦

(٥) سورهٔ بقره آیهٔ ٥۷

است و چنانکه خاقانی گفته است :

گر برای شوربایی بر در اینها شوی

اوّلت سکبادهند ازچهره وانگه شوربا (۱)

یعنی وانگه دهندت شوربا .

و گاهی چند جمله حذف میشود مانند « انا انبئکم بتأویله فارسلون یوسف ایّها الصّدیق » ای فارسلوه فاتاه وقال له یا یوسف (۲) که در این کلام چند جمله محذوف است یکی جملهٔ « فارسلوه » ودیگری « فاتاه » و دیگری « وقال له » ومانند اینشعر نظامی :

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است

بگفت از جان شیرینم فزونست

بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب

بگفت آری چوخواب آید کجا خواب (۳)

لفظ « آری » در مصراع آخر مقول قول است و باید جمله باشد و معلوم است که در اصل « آری نبینم او را » بوده واختصاراً حذف شده است وچنانکه در آخر همین مصرع « کجا خواب » جملهٔ فعلیّه حذف شده ودر اصل « کجا خواب آید مرا » بوده است .

فوائد اطناب

اطناب باید مفید باشدوالاّ مملّ است . وفوائد آن درچند چیز است اوّل : ایضاح بعد از بیان چنانکه دبیر یا شاعر سخنی گوید و بعد آنرا توضیح دهد مانند اینشعر خاقانی :

دلنواز من بیمار شمایید همه   بهر بیمارنوازی بمن آییدهمه (٤)

---

(۱) دیوان خاقانی ص ۲ س ۱۷ (۲) سورهٔ یوسف آیهٔ ٤٦

(۳) خسرو شیرین نظامی ص ۲۳٤ س ۲ و ۳ (٤) دیوان خاقانی ص ۳۷۱

که مصراع ثانی توضیح مصراع اول است و چنانکه مسعود سعد گفته است:

اگر چه بحر بنعمت ز ابر هست افزون

کمینه چیز صدفهای پر درر دارد

بسی بلند تر آمد ز بحر رتبت ابر

که بحر ندهد او بدهد آنچه بردارد (۱)

شاهد، مصراع ثانی سطر اول است که مبین وموضح مصراع اول میباشد

دوم: از فوائد اطناب آنستکه مطلب در ذهن سامع کاملا متمکن گردد مانند آیهٔ شریفهٔ «رب اشرح لي صدری»(۲) که درجملهٔ «اشرح» در ابتداءِ طلب شرح صدرشده وبعد ازآن کلمهٔ «صدری» برای زیادت ایضاح وکمال تمکن در ذهن سامع ذکر گردیده است. در اینصورت کلام بدو وجه دیده میشود یکی وجه ابتدائی که از مفاد کلمه مقصود بدست میآید ودیگر بواسطهٔ زیادت ایضاح که از اطناب حاصل میشود. واز این‌قبیل است اینشعر سعدی:

علی الخصوص که دیباچهٔ همایونش

بنام سعد اتابیك سعد بن زنگی‌است (۳)

که لفظ (سعد بن زنگی) در آخر مصراع دوم بصورت عطف‌بیان وایضاح جملهٔ سابق آمده است وچنانکه ابوالعلاءِ گنجه گفته است:

خاقانیا اگرچه سخن نیك دانیا — یك نکته گویمت بشنو رایگانیا

هجو کسی‌مکن که‌بود مه زتو بسن — شاید که اوپدر بود وتو ندانیا (٤)

شاهد، مصراع ثاني‌سطردوم است که بمنزله توضیح وبیان مصراع

---

(۱) دیوان مسعود سعد سلمان تصحیح مرحوم رشید یاسمی ص ۸۹ س۲ و۳

(۲) سورهٔ طه آیهٔ ۲۷

(۳) گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۱۰ س ١٤

(٤) نقل از مجمع الفصحا ص ۱۹۹ س ۳٦

اوّل میباشد وامیر خسرو گفته است :

بخانهٔ تو بود روز و بامداد بود که آفتاب نیارد شدن بلند آنجا

ممدوح را بآفتاب مانند کرده که خانهٔ اوهمیشه روز وبامداد است ومصراع ثانی مبیّن مصراع اوّل میباشد .

سوم : از فوائد اطناب ایضاح بعد از بیان است چنانکه در باب نعم وبئس « نعم الرّجل هو زید » و « بئس الرّجل هو زید » بوده است بنا بر اینکه مخصوص بمدح خبر مبتدای محذوف باشد والاّ اگر « زید » مبتدای مؤخّر و « نعم الرّجل » خبر مقدّم باشد از شاهد ما خارج میشود ویك جمله بیش نخواهد بود ، وچنانکه مجیرالدّین بیلقانی گفته است :

چه برّم از تو جان و دل چو میدانم که نتوانم

غم دل باتو چون گویم چو میدانم که میدانی(۱)

شاهد ، جملهٔ (چو میدانم که نتوانم) است در مصراع اوّل که مبیّن جملهٔ (چه برّم از تو جان ودل) میباشد وازهمین قبیل است (چو میدانم که میدانی) نسبت به (غم دل با تو چون گویم) در مصراع ثانی و همو گفته است :

نیست روزی که بمن از تو جفائی نرسد

در فراقت بدلم رنج و عنائی نرسد

دل بدرد تو اگر خوش نکنم خوش نبود

چون یقین شد که مرا از تو روائی نرسد (۲)

که هریك از مصراعهای دوّم این اشعار شارح مصراعهای اوّل است .

چهارم : از فوائد اطناب توشیح است (۳) و آنچنانستکه لفظی را

---

(۱) سخن وسخنوران استاد فروزانفر جلد دوم ص ۲۷۶ س ۱۷

(۲) سخن وسخنوران جلد دوم ص ۲۷۶ س ۱۹

(۳) بعضی توشیع گفته اند یعنی پنبهٔ زده که آنرا گرد آرند

بصورت تثنیه ذکر نمایند وآن را بدو لفظ مفرد تفسیر کنند مانند حدیث «یشیب بن آدم ویشبّ فیه الخصلتان ، الحرص و طول الامل» (۱) که مقصود ذکرخصلتان است که بصیغهٔ تثنیه آمده وبدو لفظ مفردمعطوف یعنی حرص و طول امل تفسیر گردیده است . و قال امیر المؤمنین علیه السلام «انّی اخاف علیکم اثنین اتّباع الهوی وطول الامل» (۲) و از این قبیل است این اشعار رشید الدّین وطواط :

این هفت ستاره که برین هفت سپهرند
هستند بحکم تو همه غارب و طالع

مرا مر ترا دایرهٔ مه شده منقاد
مر نهي ترا نجم عطارد شده طابع

ناهید که لهو ترا گشته مسخّر
خورشید که جود ترا گشته متابع

مرّیخ که هر لحظه خورد خون‌جهانی
با خنجرخون ریز تو شد خاضع وخاشع

بوده مدد بخت ترا اختر سادس
دیده شرف قدر ترا کوکب سابع

با رفعت تو پست بود گنبد ثامن
با همّت تو خرد بود قبّهٔ تاسع

وچنانکه قائم مقام فراهاني گفته است : پسرم نور بصرم من از تو غافل‌نیستم ، توچرا ازخودغافلی ، هرگاه‌دراین‌ایّام‌جوانی که‌بهار زندگانی است دل صنوبری را بنور معرفت زنده کردی مردی و الاّ بجهالت مردی «هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی» وتوضیح و توشیح بخوبی

---

(۱) الجزء الثالث من الوافی ص ۱۵۲ س ۱۸
(۲) الجزء الثالث من الوافی ص ۱۵٤ س ۲۱

در این نامه دیده میشود .

اطناب توشیحی در زبان تازی در جایي است که لفظی را بصورت تثنیه آورند وآنرا بوسیلۀ حرف عطف تفسیر کنند . ولی در زبان پارسي بدینطریق محصور نیست ، بلکه درجاییکه الفاظ زائد براصل ، مراد باشد وبرتوشیح و تزیین آراسته بود آنرا اطناب توشیحی توان گفت ، چنانکه رودکی در این اشعار آورده است :

مرا بسود و فرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دندان لا ، بل چراغ تابان بود
سپید سیم رده بود و درّ و مرجان بود
ستارۀ سحری بود و قطره باران بود
همی ندانی ای آفتاب غالیه موی
که حال بنده از این‌پیش برچه سامان بود
شد آن زمانه که رویم بسان دیبا بود
شد آن زمانه که مویم برنگ قطران بود
نبید روشن و دیدار خوب و روی لطیف
کجا گران بد زی من هماره ارزان بود
بسا دلا که بسان حریر کرده بشعر
ازآن سپس که بکردارسنگ وسندان بود
همیشه دستش زی زلفکان خوشبو بود
همیشه گوشش زی مردم سخندان بود
بدان زمانه ندیدي که زی چمن رفتی
سرود گویان گویی هزار دستان بود
عیال نه ، زن و فرزند ، نه مؤنت نه
ازین همه تنم آسوده بود و آسان بود

همی خریـد می و بي شمار داده درم

بشهر هرچه همی ترك نار پستان بود

شد آنزمانه که شعر ورا جهان بنوشت

شد آنزمانه که او شاعر خراسان بود (۱)

ومانند داستان افراسیاب ترك :

افراسیاب عمر دراز وملك بسیار داشت ، امّا مملکت ایران بعد از منوچهر دوازده سال داشت بتغلّب ، و چندانك توانست در عراق وبابل و قهستان خرابی میکرد ، از درختان بریدن و کاریزها انباشتن و چشمه‌های آب را کور گردانیدن ودرها ودیوارها و شهرها کندن چنانکه قحطی عظیم پدید آمد ومردم در رنج تمام بودند تا زوبن طهماسب پدید آمد از نژاد منوچهر ، وافراسیاب رابتاخت وبر اثر اومیرفت تا از آب جیحون گذشت »
(فارسنامهٔ ابن بلخی باهتمام آقای سیّد جلال الدّین طهراني ص ۳۱)

وچنانکه نویسندهٔ حدود العالم درتعریف ناحیت چکل گفته است :

ناحیتی است و اصل او از خلّخ است ولکن ناحیتی است بسیار مردم و مشرق او و جنوب او حدود خلّخ است و مغرب وی حدود تخس است و شمال وی ناحیت خرخیز است و هرچیزیکه از ناحیت خلّخ افتد و از ناحیت خر خیز افتد از چکل نیز خیزد و ایشان را خواسته بسیار است وخداوندان خیمه وخر گاهند وایشان را شهرها ودههای اندك است ونعمت وخواستهٔ ایشان گاوست و گوسبند واسب وبعضي از ایشان آفتاب وستارگان پرستند ومردمانی نیك طبع اند وآمیزنده ومهربان وپادشاهم از ایشانست .
(حدود العالم من المشرق الی المغرب باهتمام آقای سیّد جلال الدّین طهرانی . ص ۵۲)

پنجم از فوائد اطناب ذکر خاصّ است بعد از عامّ مانند آیهٔ شریفهٔ

(۱) سخن وسخنوران استاد فروزانفر جلد اول ص ۷

« حافظوا علی الصّلوات والصّلوة الوسطي » (۱) وآیهٔ « و فیهما فاکهة ونخل ورمّان » (۲) که در آیهٔ اوّل صلوة وسطی یعنی نماز ظهر و در آیهٔ دوم نخل و رمّان بجهت اختصاص مزیّتی که در آنها میباشد ذکر گردیده است وچنانکه رودکی گفته است :

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و شادی
سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمر اندر
یکی ازکینه شد پرخون دوم ازمکرشد پاره
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رخم ماند بدان اوّل دلم ماند بدان ثانی
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر (۳)

لفظ (سه پیراهن) جامع تمام پیراهن‌ها وبطور عموم‌است وذکر افراد پیراهن بر وجه خصوص میباشد .

ششم : از فوائد اطناب تکرار جمله است . وآن بجهت تأکید مضمون کلام میباشد مانند انذار در قول خدایتعالی « کلاّ سوف تعلمون ثمّ کلاّ سوف تعلمون » (٤) که این اطناب بجهت مبالغهٔ در انذار است و چنانکه سعدی گفته است :

بندهٔ حلقه بگوش ار ننوازی برود
لطف کن لطف که بیگانه شود حلقه بگوش (٥)

که تکرار این دوجمله مفید تأکید است .

---

(۱) سورهٔ بقره آیهٔ ۲٤۰
(۲) سورهٔ الرحمن آیهٔ ٦۸
(۳) مدارج البلاغه ص ۱۰۱ وهنجار گفتار ص ۲۲۲
(٤) سورهٔ تکاثر آیهٔ ۳ و ٤
(٥) گلستان سعدی تصحیح مرحوم فروغی ص ۲٤ س ۱۱

هفتم : از فوائد اطناب ایغال است وآن چنانستکه ختم شعر مشتمل باشد بر نکته‌ای که اگر ذکر نشود خللی در آن بوجود نیاید وضرری باصل معنی نرسد مانند قول خنساءِ :

وانّ صخراً لتأتمّ الهداة به　　　کأنّه علم فی رأسه نار (۱)

جملهٔ « في رأسه نار » اگر ذکر نمی شد باصل مقصود نقصی وارد نمی‌آمد ولی ذکر آن مفید این نکته است که ممدوح بعلاوهٔ اینکه در جلالت قدر وعلوّ رتبت مانند کوه است ، مشعل هدایت نیز میباشد . وچنانکه بوالفرج رونی گفته است :

بجاي جدّ تو دهر آلتی است هزل نمای

بشأن ملك تو عدل آیتی است حقّ گستر (۲)

که لفظ « حقّ گستر » ایغال است و اگر نمی‌آورد مخلّ معنی نمی بود . زیرا عدل را یکی از شئون ملك ممدوح قرار داده . ولي اضافت لفظ حقّ گستر برای افادهٔ تمامیّت واستحکام عدل میباشد .

هشتم : از فوائد اطناب تحقیق وتوضیح است بداینمعنی که تشبیهی را که استعمال کرده است کاملاً توضیح دهد مانند قول امرء القیس در وصف کثرت صید :

کانّ عیون الوحش حول خبائنا　　　وارحلنا الجزع الّذی لم یثقّب (۳)

مقصود جملهٔ « لم یثقّب » است . و تشبیه چشمهای حیوانات وحش بجزع یمانی درصورتی است که جزع سوراخ نباشد . بعضی گفته‌اند ایغال اختصاص بشعر ندارد . بلکه در قرآن هم بجهت بیان نکته ای آمده است مانند آیهٔ شریفهٔ « یا قوم اتّبعو المرسلین اتّبعوا من لا یسئلکم اجراً

---

(۱) جامع الشواهد

(۲) دیوان ابولفرج رونی ص ٦١ س ۹

(۳) جامع الشواهد

وهم مهتدون » (۱) که مقصود از تکرار آیهٔ ثانی آنست که پیغمبران برای جاه ومال تبلیغ نمیکنند وعمادی گفته است :

ره میبریم و دیده برهبر نمیرسد کان میکنم وتیشه بگوهر نمیرسد (۲)

که مصراع دوم توضیح مصراع اوّل است و فخر الدّین گرگانی گفته است :

نباشد مار را بچه بجز مار نیارد شاخ بد جز تخم بدبار (۳)

نهم : از فوائد اطناب تذییل است ، و تذییل آنستکه جمله ای را تکرار نمایند که با جملهٔ اوّل هم معنی باشد خواه بهمان الفاظ باشد وخواه بالفاظ دیگر مانند آیهٔ شریفهٔ « جزیناهم بما کفروا و هل نجازی الاّ الکفورا (٤) که تکرار جملهٔ ثاني در این آیه تذییل و مفید تأکید است و مانند آیهٔ « جاءِ الحقّ وزهق الباطل انّ الباطل کان زهوقا » (٥) وفرق بین ایندو مثال آنستکه تذییل در آیهٔ اولی جاری مجرای مثل نیست زیرا جملهٔ تذییلیّه جملهٔ انشائیّه است و در آیهٔ ثانیه جاری مجرای مثل است زیرا جملهٔ دوم اخباری است و از این قبیل است قول نابغه ذبیانی :

و لست بمستبق اخا لا تلمّه علی شعث ای الرّجال المهذّب (٦)

که مفهوم جملهٔ « ای الرّجال المهذّب » مؤکّد مفهوم جملهٔ اوّل است نه الفاظ آن .

دهم : از فوائد اطناب تکمیل است ، وتکمیل آنستکه در آغاز امر جملهٔ ای ذکر نمایند که موهم خلاف مقصود باشد وپس از آن جملهٔ

---

(۱) سورهٔ یس آیهٔ ۱۹

(۲) سخن وسخنوران ص ۱۷٦ س ۱۲

(۳) سخن وسخنوران جلد دوم ص ۲۹ س ٦

(٤) سورهٔ سبا آیهٔ ١٦ (٥) سورهٔ بنی اسرائیل آیهٔ ۸٤

(٦) جامع الشواهد باب الواو مع اللام

دیگری آورند وبدان دفع توهّم کنند وبهمین مناسبت آنرا احتراس گفته‌اند مانند قول طرفة بن العبد البکری :

فسقي دیارك غیر مفسدها　　صوب الرّبیع ودیمة تهمی(۱)

جمله « غیر مفسدها » حال است از فاعل سقی و برای دفع توهّم سابق ذکر گردیده است واز این قبیل است اینشعر نظامی :

میباش طبیب عیسوی هش　　امّا نه طبیب آدمی کش

میباش فقیه طاعت اندوز　　امّا نه فقیه حیلت آموز (۲)

مصراع اوّل از هریك از این اشعار موهم خلاف مقصودو مصراع ثاني دفع توهّم کرده است .

یازدهم : از فوائد اطناب تتمیم است و آن چنانستکه در جمله‌ای کلمه ای بر وجه زیادت اضافه نمایند تا مضمون کلام اوّل را بدان تأکید نمایند مانند آیهٔ « ویطعمون الطّعام علی حبّه » (۳) بنا براینکه ضمیر را بلفظ طعام ارجاع نماییم تا جملهٔ یطعمون الطّعام را تأکید نماید . زیرا در صورت ارجاع ضمیر بلفظ (اله) جزءِ کلام واز مقصودخارج است .

دوازدهم : از فوائد اطناب آنستکه میان دو جمله که بیکدیگر ارتباط دارند جمله‌ای بر وجه تنزیه آرند چنانکه در آیهٔ شریفهٔ « ویجعلون لله البنات سبحانه ولهم ما یشتهون » (٤) که لفظ « سبحانه » میان « لله البنات ولهم ما یشتهون » زائد ومفید تنزیه است . وممکن است زیادت جمله مفید دعا باشد . مانند قول عوف بن محلّم شیبانی :

---

(۱) جامع الشواهد

(۲) لیلی مجنون نظامی ص ٤۷ س ٤ و ٥

(۳) سورهٔ دهر آیهٔ ۸

(٤) سورهٔ نحل آیهٔ ٦۰

انّ الثّمانین و بلّغتها قد احوجت سمعی الی ترجمان(۱)

لفظ « بلّغتها » میان اسم « انّ » وخبر آن برای افادهٔ دعا زیاد افتاده است . واز این قبیل است اینشعر وطواط :

در محنت این زمانهٔ بی فریاد دور از توچنانم که بداندیش تو باد(۲)

زیادت لفظ « دور از تو » برای افادهٔ دعاست چنانکه « برّنده باد » در اینشعر :

خیالات تیغت که برّنده باد منازل در ارواح اعدا گرفته (۳)

جملهٔ « برّنده باد » دعاست وحشوی ملیح .

بپایان رسید کتاب « **نقد معانی** » بعون الله تعالی ومنّه ، بدست این ضعیف غلامحسین آهنی در دیماه ۱۳۳۸ مطابق شوّال ۱۳۷۸ هجری ، در شهر اصفهان .



---

(۱) جامع الشواهد باب الالف مع النون وحدائق السحر رشید وطواط در حشو ملیح ص ٥٤ س ۱ تصحیح مرحوم اقبال

(۲) حدائق السحر ص ٥٤ س ۸ و ۱۰

غلطنامه

از خوانندگان محترم استدعا میشود که اگر جز این غلطنامه بغلطهای دیگردر متن وحواشی برخورد گردند اصلاح فرمایند .

ص ٤ س ١٩ حکمة المتعالیه ص ٦ س ١٧ الهعخع . ص ١٥ س ١٥ نعتی ص ١٦ س ١٠ رافعی . ص ٢١ س ٩ العین . ص ٢٢ س ١ سخن ص ٢٣ س ٨ معتقدی شو ص ٢٣ س ٦ تستحی ص ٢٤ س ٩ تفز ص ٢٤ س ١٧ گفتن . ص ٣٠ س ٢٢ الجمان ص ٣٠ س ١٤ تألیف ص٣٧ س ١٨ شقیق ص ٤٧ س٢٢ قزوینی . ص ٤٩ س ١٢ قرینه . ص ٥٣ س ٢٣ لغت فرس اسدی ص ٧١ س ٢١ وطواط ص ٧٩ س٦ وهمو ص ٧٤ س ٢٠ لفظ . ص ٥٦ س ١٨ که حذف مسند الیه در اینشعر ص ٨٤ س ١٢ غایبی . ص٨٥ س ٢١ باختیار ص ٩٤ س ١٣ ابن انباری ص ١٠٥ س ٤ یازر ص ١٠٩ س ٩ التذاذ . ص ١٥٢ س ٢ عدم الوصل ص ١٦١ س ٤ سلمی ص ١٦٣ س ٢٠ ، آفتاب .

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست مطالب

فهرست اعلام واسماء رجال و طوایف

فهرست اعلام واسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام و اسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام واسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام و اسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام واسماء رجال وطوايف

فهرست اعلام واسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام و اسماء رجال وطوایف

فهرست اعلام و اسماء رجال و طوایف

فهرست اعلام و اسماء رجال و طوایف